جلد دویم از کتاب تاریخ الأدیان

حسب الأمر

بندگان حضرت مستطاب اشرف امجد امنع
اعظم آقای احتشام الدوله سردار دامت شوکته

تألیف دکتر دانیال خان

بقلم چاکر آستان حضرت اشرف حبیب الله خان

فی شهر ربیع الأول سنه ۱۳۳۱ اختتام تحریر یافت

جلد دویم از کتاب تاریخ الادیان

حسب الامر

بندگان حضرت مستطاب اشرف امجد امنع
اعظم آقای احتشام الدوله سردار دامت شوکته

تالیف دکتر دانیال خان

بقلم چاکر آستان حضرت اشرف حبیب الله خان

فی شهر ربیع الاول سنه ۱۳۳۱ اختتام تحریر یافت

جلد دویم از کتاب تاریخ الادیان

حسب الامر

بندگان حضرت مستطاب اشرف امجد امنع
اعظم آقای احتشام الدوله سردار دامت شوکته

تالیف دکتر دانیال خان

بقلم چاکر آستان حضرت اشرف حبیب الله خان

فی شهر ربیع الاول سنه ۱۳۳۱ اختتام تحریر یافت

بسم الله الانور الاقدس الاعظم

ان اصح الكلام واحلى البيان واعلى المقال حمد الله الملك المتعال الذى خلق ما فى الامكان
فى نهايت الحسن والكمال . صور العالم كالبدن الادمى باجلى التشبيه والتمثال .
ذى اجزاء مختلفه واعضاء مؤتلفه وافراد الاشكال . فخمرفيهن استطاعات عجيبه
واستعدادات غريبه وامرهن فى اموره وجوب الامتثال . طوبى لمن سلم فى طاعاته
واهدى تحف قلبه ودعواته وكشف الله اليه اسرار مخفياته ورموز مكنوناته لجلال الازال
. يا من بك يسر قلبى وفيك فرح رجائى هذا مقصودى ومنتهى املى ومنائى
ان تجب دعائى وتسمع ندائى وتجعلنى خادما لامرك لاطيعك باطيب روحى واعلى وفائى
فامددنى بروحك القدوس فى هذه الخدمت العظيه واجعلها سببا لتبجيل اسمك واعطنى
غلبة كاملة على الموانع ولو انهن من احبائى . وبعد اختتام خدمتى فى هذه الدنيا
وفقنى بعز حضورك وفرحنى بقرب لقائك وهذا دوام بقائى . قد انحصر سرورى
بحضورك لان هؤلاء المناظر والمقاصد ستفنون وكذلك احبائى واقربائى . ولكنك
باق . الى الابد الاباد انك انت المقصود يا مسجودى ومعبودى ومحبوبى ومولائى

جلد دوّیم از کتاب تاریخ الادیان
مشتمل بر چهار فصل

دین زردشت یا کیش مازدینی

بنام یزدان مهربان

زردشت یا زرتشت (۱) اسم پیشوای پارسیان است که هم یزدان پرست و زردشتی نام دارند و در ایران و هندوستان ساکن اند (۲) بعضی از مردمان او را با ابراهیم و گروهی با داود و هرمز دانند و اهل تاریخ سال پیدایش او را شش صد و ده سنه قبل از مسیح گفته اند (۳) و زردشتیان سه هزار و یکصد و چند سال قبل از امروز (۱۳۳۰) دانند (۴) و او پسر پوروشسب پسر پیترسب پسر ارتکدسب از اولاد فریدون است و در دوره کی لهراسب شاه حکومت در دوران سرون در شهر ارومی آذربایجان پدیدار گشت و بعضی مولد او را شهر ری دانند و تولد او بدین سان بود که دغدویه والده اش در ماه پنجم حمل شبی در خواب دید که ابری تیره گرد سرای او در آمد چنانچه آفتاب تاریک شد و از آن سحاب همگین موذیات درنده و حشرات و طیور برآمدند ناگهان درندهٔ قوی چنگال شکم او را شکافته طفل را برد و درندگان دیگر گرد او فرود آمدند دغدویه خواست فریاد کند زردشت مانع آمد و گفت یزدان مرا یار باشد و تو اندیشه مدار لب فرو بست آنگاه کوهی بزرگ از آسمان نازل شده سحاب تار را بر درید و موذیات رمیدند کو متقدم جوانی نورانی با شاخی از نور یک دست پدیدار شد با دست دیگر نامه داشت و آن را بسوی درندگان انداخت که همه بیرون رفتند و بقیه سباع بسوختند و آن جوان زردشت را در شکم مادر جای داده با وی گفت بیم مدار که یزدان فرزند دلبندت را یار و نگهدار است و او پیغمبر یزدان خواهد بود و از نظر وی ناپدید گشت دغدویه بیدار گشت هم در آن لیل تیره و تا بخانه همسایه شده رؤیای خویش باز گفت همسایه که از اخترشناسان بود در این راز تأمل نموده پس از سه روز با وی تعبیر گفت که فرزند تو زرادشت نام یابد و او تو را نیک پاینده دهد دشمنان بسیار او را باشند و خواهند که او را نابود سازند آن جوان فرّه ایزدیست و پادشاهی با دین او گرا آیده است که به توسط او دین بهی رواج یابد کاش در ایام بعثت او من زنده باشم تا بر اسم جان نثاری در حضرتش قیام نمایم پس از ختم تعبیر دغدویه نیز دوید شادمان که این مژده با پیغمبر بازگوید باتفاق سپاس ایزدی بگذارند چون هنگام زادن فرا رسید حمل بنهاد و طفل در حین تولد بخندید از این شهرهٔ آفاق گشت چون دوران سرون از اخترشناسان آن آوش زادنش شنیده بود دیوانه بر دوش رفت و تیغ برکشید تا سر او را از تن

(۲) و عدد ایشان ۱۰۰۰۰ است

(۱) معنی لفظ زردشت را درخشش و پرتو هورمزد و راستگوی و پیر گفته اند

(۳) اعتقاد سهر و مورخین فرنگ

(۴) کیخسرو

برگیرد چون دست سوی او بلند نمود دستش بجای خشک گردید از این هنگام ترس بر او چیره
گشت و برای خویش شتافت و این راز را با دوستان و جادوان اظهار نمود عرض کردند
که ما تدبیری کنیم و او را از میان برگیریم پس حطبی عظیم با نفط بیالودند و در بیابان آورده باهم
نهادند و در هنگام فرصت زردشت را از پدر و مادر ربودند و بر سر آن حطب آورده نهادند
و آتش بر زده برفتند و آن آتش بر زردشت بسیار سرد گشت و در خاکستران بخواب رفت پس
مادر او دغدغه که بجستجوی فرزند بهر سوی همی شتافت برسید و او را از میان خاکستر
برگرفت و پنهان از مردم بخانه آورد و چون دشمنان آگاه شدند سخت خشمگین گشته و دیگر
باره او را ربوده در تنگنای گذرگاه چارپایان در افکندند تا پایمال گردد هم در زمان گاوی
آمده بر سر او بایستاد و او را در زیر چهار پای خود بداشت تا جمله بگذشتند آنگاه تاخته تا کاردان
رسید باز دغدغه فرزند را بیافت و بخانه آورد و چون دو دان سرون دانست که خواهش
او بدست نیامد دامی دیگر بساراست و او را بگذرگاه اسبان انداخت بار بکنام گرگانش فرستاد
خدایش نگاهداری کرد و از هر آسیب دور بود تا پانزده سال از زندگانی او بگذشت و آوار
او نام نامی آورد و نزد همه مردم با خوی خوش و کرداری ستوده گردید بخشش بر تهیدستان
و ناچیزان بوده دانسته آمد با این روزگار تا سال چهلم برفت و آن سال چهارم پادشاهی
گشتاسب بود آنگاه با گروهی از مردم خویش از شهر اردبیل رهسپار بلخ گشت گویند
در راه از رود بزرگی با همراهان بگذشت چنانکه کف پای هیچیک تر نگشت و در
کنار آب به نماز ایستاد آنگاه بهمن که جبرئیل باشد نزد او فرود شده و پرسش
نمود از دنیا چه کام جوئی زردشت گفت غیر از خواست یزدان نخواهم و گمان
دارم که تو رهنمای من هستی بهمن گفت چنین است پس بفرمان بهمن چشم بسته
و برخاست و پس از چندی خود را در مینو یافت فرشتگان از هر سو به نزد او
شتافتند و او را پرسش نموده با یکدیگر شناسانیدند از آنجا بدرگاه یزدان نماز
نیاز گذاشت و عرض کرد پروردگارا بهترین بندگان تو در روی زمین کدامند
یزدان پاسخ داد اول آنکه راستی دارد دویم کرم سیم آنکه با آتش و آب و جانوران
زندبار مهربان باشد ای زردشت هرکه نافرمان و ظالم باشد جاودان در دوزخ

معذب

معذب خواهد بود دگرباره عرض کرد پروردگارا از امشاسفندان هرکس نزد تو نیاز
باشد با من بنمای و راز آفرینش و شر اهرمن و عاقبت اشیا را بمن بازگوی فرمود بجا
آورنده نیکی و خواهان نیکوئی منم بدی نکنم و بد نفرمایم مردم را زیان نرسانم بدی
و شر سراسر کار اهرمن است و لشگر اهرمن را در دوزخ خواهم فرستاد پس او را بر گردش
سپهر و سیر ستارگان و سعد و نحس دانا کرد و بهشت و حور و فرشتگان را بدو نمود
و او را از انجام و آغاز آگهی داد همچنان دوزخ و کوه آتش را بوی نشان داد و اهرمن را
در دوزخ دید که با وی نگریسته میگفت که از دین ایزدی برگرد تا از گیتی همه کام یابی
پس زردشت کوهی از آتش دید و امر شد که از آن بگذرد و گذشته گزندی نیافت و
فرمان آمد تا روی را گداخته بر سینه او بریختند و آسیب ندید و شکمش را شکافته اعیه
در او بود برآورده باز بجای نهادند و جراحت التیام یافت آنگاه خطاب آمد که ای زردشت
از کوه آتش بگذشتی و بر تمام دانشها آگاه گشتی از این پس باید مردم را با دین یزدان آوری
و این روی گداختن و بر سینه تو ریختن فرجود تو باشد و آنکس که فرمان تو را نشنود با
اهرمن بگردد و در آتش جای یابد آنگاه زردشت عرض کرد پرستندگان ستایش تو را
چگونه کنند و قبله ایشان چه باشد فرمود همه مردم را آگاه کن که هرچیز که روشنائی
دارد آن فرزند من است پس هنگام پرستش رخ بدان سوی آورید تا اهرمن از شما بگریزد
چه که از روشنی بهتر چیزی نیافریدم و از روشنی است که بهشت و حور بوجود آوردم و از
تاریکی دوزخ آشکار شد پس ظهور پادشاهان بعد را بوی آگاهی داد تا ایام نوشیروان
و شاپور و جنگهای ایشان و مغلوبی و غلبه دین یزدان آخرا زردشت را استاد و زند
تعلیم فرمود و گفت این کتاب را نزد گشتاسب شاه برده بروی بخوان تا مرا نیکو داند پس زردشت
از حضرت یزدان مراجعت کرد نخست فرشته که موکل مواشی بود باستقبال او شتافت و عرض
کرد که ای پیغمبر خدای این جانوران زندبار را با تو سپردم با مردم [illegible] تا ایشان را نیکو
دارند و نکشند چون از او بگذشت فرشته اردیبهشت نام سفارش آتشکده ها [illegible] تمام
شهرها نمود شهریور پاکیزگی زمین و شهرها و مزارع را القا نمود خورداد طهارت و پاک
نگاه داشتن آبها را با ایشان بساخت و مرداد نباتات را بدو سپرد و امر تا مردم کشتن پوشند

کشتیم کاذات
و یزدان

و یزدان بی واسطه با او سخن گفت چون زردشت بارض آمد جادوان و دیوان او را احاطه کردند و او با واز بلند فصلی از زند و اوستا بخواند دیوان از صفای ان کلمات بزیر زمین رفتند و جادوان بلرزیدند و یک طایفه از ساحران بمردند و دیگران زنهار خواستند و زردشت پانزدهم ماه اردی بهشت که دی مهر نام دارد در خواب دید که بدریائی که در کتاب اوستا انرا وابتی نامیدند برسید و اب تا ساق او برامد بعد تا زانو برسید و بعد کمرگاه را فرو گرفت و ان گاه باگردن برابر شد چون بیدار گشت تعبیر چنان کردند که این چهار بهره شدن اب اشارتست که در نه هزار سال دین بهی چهار بار تازه شود نخست بدست زردشت که به دین مبعوث گردد دویم تا شید ریا هشید دسیم تا شید ریا هشید دماه چهارم سر تاش که همه از نژاد زردشت باشند علی الجمله زردشت روی بدرگاه گشتاسب نهاد و در راه باد و تن از ملوک دوچار شده ایشان را بدین خود دعوت کرد و هر دو تن سخن او را نپذیرفتند زردشت دعا کرد تا بادی شدید برخواست و ایشان را از زمین برداشته در هوا معلق بداشت و طیور از اطراف متوجه ان دو پادشاه شده گوشت بدن ایشان را همی بچنگ و منقار برکندند و استخوان ایشان بر زمین افتاد پس زردشت از انجا نزد گشتاسب امد و حضرت خسرو دعوت او را بشنید و او را طلب داشت چون زردشت به پیشگاه حضور رسید فیلسوفان و دانایان را دید که از سوی یمین و شمال در انجمن پادشاه نشسته اند و سران کشور و سرداران لشکر صفها بسته برپای ایستاده اند زردشت بزبان فصیح شهریار افرین گفت و اتشی درخشنده در دست داشت ان را بدست گشتاسب داد و دست و دامان نسوزاند و با دست دیگران امتحان کرد هیچکس را اسیبی نرسید پس دعوت خویش را بیان نمود و چون از وی معجزه خواستند فرمود تا روی را گداختند و چهار نوبت برسینه او ریختند ازاری بوی نرسید گشتاسب قدر و عظمت او را بدانست فرمود تا برای او کرسی زرینی حاضر کردند و برتر از فیلسوفان در پهلوی خود او را جای داد دریتی نفر از حکمای جانب یمین و سی نفر از فیلسوفان طرف یسار بمناظره و مباحثه با وی زبان برگشودند و در جمیع فنون عاجز و ملزم گشتند این نیز بزرگواری زردشت به نیفزود پس گشتاسب در جنب سرای خویش خانه برای او معین کرد و فیلسوفان شرمسار و خجل بسرای خویش رفته و ان شب را بمطالعه کتب و کشف مسائل غامضه پرداختند تا باشد که بامداد بر زردشت ظفر جویند دویم روز حکما بمجلس گشتاسب درآمده با زردشت سخن در

میان اوردند و از هر قبیل سخن پرسیدند و در جمیع علوم عقلی و نقلی جواب با متانت گفت و دلیل کشتند ان گاه زردشت از حضرت خسرو درخواست نمود که فردا هرمز روز یعنی اول ماه است امر فرما تا سرداران و فضلا گرد ایند تا هر چه را ماندند این خواموش کردانم پس تمام علمای محروسه عزیمت بارگاه گشتاسب نموده هر یک باستظهار دیگری با زردشت سخن گفت و جملگی شرمساری بار اوردند و زردشت را برخود برتر نشانیدند در انوقت زردشت روی با گشتاسب کرد و فرمود که خالق اسمان و زمین و افریننده و عزت بخش سلاطین مرا بسوی تو فرستاده تا با نبوت و رسالت اقرار کنی و در مسائل دینیه احکام زند و اوستا را بعهای اوری و ان کتاب را به نزد گشتاسب نهاد و گفت هرگاه بدین روش باشی چنانکه خداوند تو را دنیا کامکار کردانید همچنان از بهشت جاوید برخوردار سازد گشتاسب گفت از این نامه اسمانی جزوی نزد من برخوان زردشت فصلی بخواند خسرو ایران را دران ساعت چندان پسند نیفتاد و فرمود دعوی بزرگ نمودی و این به تعجیل میسر نگردد اکنون کتاب را با من بگذار تا دران نیک نظر کنم و تو بر عادت خویش نزد من امده باش تا انجام کار معلوم اید حکما از استماع این سخن رنجه بردند و با خود گفتند که این مرد غریب و بیگانه خسرو را با افسانهای خویش خواهد فریفت پس در پی تدارک و چاره ان شدند و رسم بود که هر روز زردشت چون نزد خسرو آمدی در سرای خویش را بسته کلید ان را بدست دربان پادشاه میسپرد و هنگام مراجعت باز میگرفت فیلسوفان دربان را فریفته صبحگاهی که زردشت بخدمت پادشاه امد کلید حجره او را از دربان بگرفتند و حجره را باز کرده چیزهای پلید چون خون و موی و سر گربه و سگ و استخوان مردگان و امثال ان در کیسه ها انداخته زیر بالش او نهادند و در را بسته کلید را بدربان خائن دادند و با پیمان در اخفاو استتار این راز کوشیدند و بحضور پادشاه شتافتند و در این وقت پادشاه نزد زردشت مطالعه زند و اوستا مینمود و او را تحسین فرمود حکما عرض کردند نه چنین است بلکه زردشت جادوگر است و او را اکرام و اعزاز روا نیست اگر خانه او را کاوش کنند این مطلب دانسته و معلوم گردد گشتاسب فرمود جمعی بروند و جستجو کنند کروهی از ملازمان حضرت بسرای زردشت رفته اشیای پلید را که فیلسوفان نهاده بودند برگرفتند و بحضرت خسرو اوردند پادشاه در خشم شد و روی با زردشت کرده فرمود همانا تو جادوگر بوده و کارهایت از نا راستی و نیرنگ است

زردشت خیره بماند و گفت مرا از این اشیا خبر نیست بهتر آن است که حضرت خسرو از دربان
تحقیق نماید چون باحضار دربان فرمان رسید دربان گفت در اطاق زردشت بسته بود و احدی
از ان عبور نکرده است شاه برآشفت و مبالغهٔ زردشت مفید نیفتاد و حکم داد تا او را دربند کرده
بزندان فرستادند و نگاهبانی بر او گماشتند تا نیک پاس دارد یک هفته زردشت در زندان بماند
پادشاه را اسبی سیاه بود که روز جنگ بران سوار شدی بامدادی رایض پادشاه شتابان بحضرت
آمد معروض داشت که شب دوشین هر چهار دست و پای اسب سیاه در شکم او فرو رفته
گشتاسب برآشفت و غمگین به پایگاه شتافت و حکما و بیطاران را حاضر کرده انچه ایشان افسونها
چندانکه کوشش کردند علاج نتوانستند و گشتاسب روز را از دلتنگی تا ول نهار ننمود و ملازمان
حضرت نیز نخفتاند و غمگین بودند زردشت تا شامگاه گرسنه بماند و شامگاه گذشته حاجب خوان
او رد و صورت واقعه را معروض داشت و خود با حاجب فرمود که بامداد با خسرو بگو من
توانم اسب سیاه را مداوا کنم و بحال خود آورم پس حاجب پیغام زردشت را بعرض گشتاسب رسانید
فرمود تا زردشت را حاضر ساختند و با او گفت اگر تو پیغمبر خدائی این اسب را بحال نخست آور زردشت
گفت اگر پیمان کنی که چهار سخن از من بپذیری هر چهار دست و پای اسب را بحال نخست آورم پس
زردشت فرمود پذیرفتم ان کدام است پادشاه را بر سر اسب سیاه آورد و گفت نخستین آن است
که از دل و زبان اقرار کنی که من رسول پروردگارم گشتاسب با وی ایمان آورد پس زردشت دعا
کرد و دست بر یمین اسب بمالید تا دست راست او از شکم برآمد از ان پس گفت اسفندیار را
بفرمای تا بر من ایمان آورد و عهد استوار سازد که دین مرا رواج دهد گشتاسب همچنان
فرمان داد و اسفندیار سر نه پیچید انگاه زردشت دعا کرد تا دست چپ اسب از شکم بدر
شد دیگر باره گفت اکنون مرا به نزد کتایون بانوی بانوان فرست تا او را با دین خدای
دعوت کنم گشتاسب بفرمود تا او را نزد کتایون بردند و او نیز قبول ایمان کرد و زردشت
باز آمده دعا کرد تا یک پای اسب از شکم ظاهر گشت و از ان پس پادشاه گفت دربان را
طلب فرما و مکشوف دار که اسباب جادوگری که بخانه من آورد پادشاه دربان را
بخواند و او را زینهار داد تا حقیقت حال باز گوید دربان رشوت فیلسوفان و کار ایشان را
سراسر بگفت گشتاسب در خشم شد و بفرمود هر چهار تن را که مایهٔ فتنه بودند زنده

بدار

بدار آویختند پس زردشت یک پای دیگر اسب را از شکم برآورد و اسب سیاه برپای خواست
پس خسرو ایران سر و روی زردشت را بوسید و نزد خود بر تخت بنشاند و عذر گناه خواست
و مردم را بدین او بخواند و جمعی کثیر بر وی ایمان آوردند در این هنگام لهراسب شاه و فرزند
او ذریر را مرضی صعب روی نمود که اطبا از معالجه ایشان دست باز کشیدند زردشت حاضر
و دعا کرد تا هر دو شفا یافتند و بر وی ایمان آوردند روزگاری بدینگونه گذشت و هر روز
اطمینان گشتاسب بروی فزونی می یافت تا اینکه بفرمود دوازده هزار پوست گاو را دباغت
کرده آنها را با سیم خالص اندوده کردند و کلمات زند را با آب زر بر آنها نوشتند و در اصطخر
فارس گنبدی شگرف بنیان کرده در انجا بنهادند و جمعی را وظیفه و مرسوم معین کرده
بپاس ان بداشتند روزی گشتاسب از زردشت گفت که مرا ایزد چهار آرزو است و از تو خواهم
کرد عا کنی تا یزدان بمن عطا فرماید نخست انکه مقام خویش را در ان جهان ببینم و بدانم که در
کجا خواهم بود دوم انکه در جنگ شوم هیچ آلت حرب بمن کارگر نشود سیم انکه نیک و بد
این جهان را نیکو بدانم چهارم انکه تا رستخیز روانم از تن جدا نشود زردشت فرمود این چهار
نعمت بزرگ را بیک تن عطا نکند لیکن از برای چهار کس روا باشد پس بفرمود در خلوت
می و بوی خوش و قدری شیر و انار حاضر کردند و لختی از زند و استا خوانده در ان شیر و انار
بدمید ان گاه یک جام از ان می پیشه به گشتاسب عطا کرد و بمجرد خوردن از هوش بیگانه گشت
و سه روز بر نخواست و در ان مدت روانش بمینو رفت و درجه خود را دریافت هم حور و قصور
و ولدان و غلمان و دیگر نعمتها را بدید و یک جام از شیر پشوتن داد و او زندگانی جاوید
یافت و مراد از زندگی جاوید معرفت ذات و نفس خود است که برای او حاصل گشت و جامی
شسته (۱) بجاماسب داد تا بر دل او از فنون علوم و معضلات مسائل پرتو انداخت و مقداری از ان
انار دانه باسفندیار عطا کرد تا چون بخورد روئین تن گشت چنانکه هیچ یک از آلات حرب بدو کار
نکردی روز سیم خسرو خسروان بیدار گشت و در حضرت یزدان نماز و نیایش گذاشت و زردشت را
تکریم همی نمود بامدادی که گشتاسب در سرای خویش بر تخت آرمیده بود یکی از ملازمان شتاب
زده با وی گفت چهار سوار هراس ده برد سرای رسیده که ایشان را با مردم این جهان
مشابهتی نباشد و جامهای سبز پوشیده و سلاح در بر کرده اند در این سخن بودند

(۱) یعنی کرامات زند بر آن خوانده شده بود

که چهار

دین زردشت

که هرچهار در رسیدند و بر تخت رفتند و گفتند ای گشتاسب ما امشاسفندان و فرستاده خداوندیم
یکی را بهمن نام است و دوم اردی بهشت و سیم آذرخورداد و چهارم را آذرخداوند میفرماید
که زردشت پیغمبر من است که به همه جهانیان فرستاده‌ام در دین او استوار باش تا از دوزخ رهائی
یابی و مردم را بدین او دعوت فرمای گشتاسب از هیبت ایشان از تخت بیفتاد و مدهوش
شد و چون بهوش آمد رسم بندگی و فرمان برداری بجای آورد و حکم داد تا آتشکده‌ها برافروزند
و هیربدان بگماشت تا دین یزدان را رواج دهند و هر روز از زردشت تعلیم جدید میافت از جمله
او را گفت که یزدان مرا نفرموده و اجازه نداده است که شفیع مردمان باشم و برای ایشان استغفار
کنم چه جزای بدکار بدکاری است و نکوکار کردار باید امیدوار باشد

ایضا یزدان فرمود کتابی که بزردشت نازل نموده‌ام از فصحای ایام کسی نتواند مانند آن اتیان نماید
و زردشت آنچه شود تا رستخیز در این کتاب باز نموده است

ایضا آفریدگان را آگاهی ده که در دوزخ جاوید نمانند مادامی که گناه تمام شود رهائی خواهند یافت
در این هنگام که سی سال از سلطنت گشتاسب گذشته بود دین زردشت رونقی تمام یافت و پادشاه
ایران گشتاسب فرستاده ملوک اطراف را بدین او دعوت نمودند و بدین گونه روز بروز تا ارجاسب
شاه تورانیان بشنید که گشتاسب بدین زردشت شده است پس نامه بدو نگاشت و او را بمعاودت
بدین آباء و اجداد و ترک زردشت دعوت نمود و آخر نامه نوشت که هرگاه این دعوت را اجابت نه
نماید در میدان جنگ و جدال حاضر باشد و نزاع و قتال را مهیا شود گشتاسب در جواب نامه
سخت پاسخ داد که ما خود بتوران زمین تاختن نمائیم و دمار از روزگار تورانیان برآریم تا مرزی
و غلبه دین یزدان که با زردشت آشکار شده مبرهن و معلوم آید پس از جاماسب برادر خود
پرسید که از علامات آسمانی استفهام و استخراج نماید که آیا نتیجه این رزم و نبرد چه باشد
جاماسب پس از اعتذار بعرض رسانید که بسیاری از پهلوانان ایران خاصه نونهالان بستان
جوانی با خاک یکسان شوند آخر الامر بتوسط اسفندیار فتح و فیروزی ایران را باشد آنگاه
ساز جنگ مهیا کردند و ارجاسب بدار الملک بلخ آمد و لهراسب را بکشت و تور براتور که
یکی از پهلوانان توران بود بمعبد زردشت آمد و او را بزخمی از پای در آورد زردشت
تسبیحی که در دست داشت بسوی تور براتور انداخت آتشی از آن پیدا شده در وی گرفت

مندرجات او زند

زردشت بآن زخم بمرد و تور براتور پاک بسوخت و مدت عمر زردشت هفتاد و هفت سال
بود و او را سه زن و سه پسر و سه دختر بود و بعضی او را صاحب یک زن گفته‌اند و احتمال
صدق در آن است و اسم او هووی بود و هم چنان که جاماسب گفته بود بعد از کشته
شدن بسیاری از ایرانیان فتح و نصرت با ایشان بود و ارجاسب بدست اسفندیار بقتل رسید
مخفی نماناد که بواسطه تفرقه انقلاب روزگار و غزوات و طوفان ایرانیان در ایام اسکندر و بعد بسیاری
از صحایف عتیقه مفقود گشت و اکثری از نامه‌های مرغوب ناپدید شد و بعضی بر آنند که اسکندر
زند و پازند را با سایر کتب بسوزانید دیگران بر آنند که اسکندر بضد هیچ عقیدت و آئین اقدام ننمود
کتب دینیه هر طایفه را محترم داشت چنانچه نامه را که زردشت باسم او نگاشته بود روشنک
دختر دارا ما دامیکه بحباله نکاح او درآمد بنزد وی نهاد اسکندر آنرا اکرام نمود و فرمود
تا در ساتیر نوشتند علی ای حال چنان لازم آمد که اردشیر بابکان برای استحکام مراتب
سلطنت [1] دانایان عجم را فراهم کرد و فرمود تا هر کس چیزی از کتب بیاد داشت بخواند و آن را سواد
کردند و اوستا ده نام نهادند و این در سنه ۲۲۶ مسیحی بود تالیف ثانی اوستا و زند در ایام
شاپور دوم در سنه ۳۰ مسیحی بود تالیف سیم در ایام خسرو پرویز در سنه ۶۱۰ مسیحی بود
هم در ایام خسرو پرویز که معاصر هرقل قیصر روم بود ساسان پنجم که او را یکی از وخشوران
بزرگ دانند کتاب دساتیر را بزبان پارسی ترجمه نمود و با همان عبارات که در آن ایام تعبیر
گشت تا الیوم باقی است و آن مشتمل است بر پانزده نامه وخشوران که اول آنها مه آباد باشد و آخرین
نامه ساسان پنجم است که در غالب موارد خود شرحی غیر از ترجمه آیات نگاشته است و در آن
کتاب سیزدهم وخشور زردشت است و نامه بدو منسوب است و لا مختصران کتاب ذکر
میشود و بعد بجملی از نامه‌های دساتیر میرود تا اصل تعالیم دانسته و معلوم آید زیرا کتاب
سابقین نیز در ضمن عقاید زردشت بما رسیده است کتاب اوستا و زند دارای ذیل [1] گیتا
محتوی پنج گاتا که مقصود از شعر و سرود باشد و آن را هنگام ستایش و تقریب قربانی‌ها
میخواندند [2] وندیداد که معنی داده شده بضد دیوها و آن قوانین و احکام شرعیه است [3] یسپرد
ادعیه است [4] یشت در عبادت و تعظیم وجود خدایان یا فرشتگان نیایش سزاست [5] دعاهای
دیگر که آفریگان نیایش و گاه نامیده میشوند [6] سی روزه در ایام ماه صحبت دارد و جلد ...

(۱) ترویج احکام دینیه را صلاح دانست پس

(۱) فقره ۳۰

نسک یعنی قسمت است و اسم نسکها از این قرار است (۱) ایتا (۲) اهو (۳) دیر (۴) یوا (۵) نار (۶) توش (۷) ناور در علم نجوم و هیئت (۸) اشاد (۹) چید (۱۰) هچی (۱۱) ونگهوش (۱۲) وزدامنگهو (۱۳) ستینار (۱۴) نام (۱۵) انگهیش (۱۶) مزدا (۱۷) خشریچا (۱۸) هرا (۱۹) ایم (۲۰) درگوهیو (۲۱) واستادم واکون (۲۲) نسک موجود و مابقی مفقود است

مقال بعضی از صحفها تا آیات و اشارات مخصوصه مدل وحدت و توحید الهی است و دیگر ورقات بسیار در وجود و خدا صحبت دارد تعلیم ثالث اعتقاد بوجود خدایان بی شمار است امروز که نامه کیش مازدیسنی تالیف دانشمند کفشرو در اطراف و بلاد پراکنده و منتشر شده است میگوید که پارسیان موحدند پس باید لفظ خدا را که برای غیر اهورامزدا استعمال شود فرشته یا فروع گفت اما استخراج فرنگیها چنین لفظ خداست لهذا عقلای مورخین و حکمای متألهین چنان گمان کرده اند که این سه قسم تعلیم از نتایج افکار سه زمان متغایر و متفاوت التاریخ است مثلاً تعلیم کاتها توحید است و ندیداد وجود خدا را قائل است یشتا و سپرد دیشت خدایان بیشمار را تعلیم میدهند و احتمال میرود که اعتقاد بتوحید و وحدت الهی اقدم و اسبق بوده و این موافق است با این خیال که طوایف و امم مادامیکه نزد جد خود بودند توحید حقیقی را معترف و مقر بودند و پس از تفرقه عظیمه اختلاف را و مغایرت عقاید بمیان امد و انچه در کتب دینیه در باب توحید دیده احتمال میرود که در صورت عدم تکرار الهام از اصل تعلیم اجداد باقی باشد چهار شق کبیر قبایل یافت که اریان نامیده میشوند یعنی ایرانیان و یونانیان و رومیان و هندیان هریک معتقد خدائی قدیر و متعال بودند خدای ایرانیان آهورامزدا یا هرمز بود و میگفتند او از سروانه اکرانه یعنی زمان بی حد و نهایت صدور یافت خدای یونانیان زوس و خدای رومیان جوپیتر که ستاره مشتری باشد و خدای هندیان دادو نابود و اعتقاد ایرانیان یعنی پارسیان این است که ذات شر که در تاریکی ابدی ساکن است مثل آهورا ابدی و لایزال است و اصل خلقت او هم از زمان است

اشاسپندان که فرشتگان جلیل و مقدسان لایموت اند هفت اند و اهورا اولین انها است و او انها را خلق کرده است و گاهی دیده میشود دعای او آهورا به خدایان دیگری که خود از انها بزرگتر است مثلاً میترا که خدای آفتاب است و ااهیت خدای آبها و تشتریا خدای ستاره سیریوس و وایو

خدای

خدای باد و اعتقاد بعضی آن است که ذات خیر و شر ملحق از این توام اهورامزدا نام یافته ولی اعتقاد دیگران انکه در کتاب اوستا چنان عبارتی یافت نمیشود و ذات خیر مبری و معرا از شر است میتاسپنتا که اماسپندهم نامیده میشوند نبت تام و تمامی با اهورامزدا دارند و پادشاهان آسمانند و اسامی انها از این قرار است هورمزد بهمن اردی بهشت شهریور اسپندارمذ خورداد امرداد و انها را با آهورا ستایش میکنند چنانچه در هفتا پایت مسطور است ستایش میکنم اهورامزدا روشن و فره مند را ستایش میکنم امیشا سپنتا قادر و توانا و نیکوئی کننده را انها ناظران و امداد نمایندگان خلقت اند (۱) و القاب انها از این قرار است (۱) واهومانو یعنی دانش نیکو و مقصود این اسم اطاعت شریعت ملهمه است او ذات حقیقت و نگاهبان رمه است (۲) اشا وهیستا یعنی بهترین و نتیجه معنای ان اطاعت فرمان الهی است و راستی و تقدس را و بر اتش سلطنت دارد و امراض را شفا می بخشد (۳) خشترا وایریا یعنی عظمت عظیم او سلطنت شاهانه دارد و بر فلزات مشمول است (۴) اسپنتا ارمیتی که مقصود از عقل مقدس مرا شد او ماده خدای رضا است هرونات و امرتات دو اسم است که علامت از صحت و بقا باشد انها او ونه برکتاند درکتاب اشاسپندان همچو صفات یزدان ذکر شده اند در عبارات دیگر انها عطایای او بند در روایات ثالثه انها خدایانند و اعظم انها اهورا است و با طول ایام اتفاق این وجودات منفرده را دارالشورای آسمانی مینامیدند طبقه دیگر از وجودات مقدسه که رتبه انها از اشاسپند کمتر است یازاتا نام دادند ارواح دیگر بر عناصر اربعه سلطنت دارند اتش پر هرمزد است صفات و احسان و شجاعت است او مصدر کامل جلال و شفا است و او قویترین عدوی ذات شر است و مدد مینماید اشخاصی را که چوب خشک و پاک برای او می اورند هیچوقت نباید اتش را خاموش کرد و با هیچ شیئ نمیشود ان عنصر مطهر را الوده نموده ارواح نو رهمان واجب الاحترامند اعظم انها میترا است و او خدای آسمان است بر هر شیئ عالم و خبیر است هزار گوش و ده هزار چشم دارد صفات او قوت و بیداری و محافظت است در طیران قویترین حربه که عصائی است که صد گره بر سران است بدست میگرد و ستمهای خود را بلند کرده عراده طلائی را سوار است و ان یک چرخ دارد و چهار اسب که غذای اسمانی میخورند ان را می برند دست انها با طلا نعل شده و پاهای انها با نقره و هرگز نمی میرند لهذا میترا قوی و انجع و اقدر خدایان است و بر افتاب نیز مقدم است احترام میترا او را با اهورامزدا برابر کرد چنانچه در مهریشت ۱۱۳ مرقوم است

:

نامه کیش صحیفه ۹۲ (۱) ۹۰

مترا واهورا خدایان بزرگ برای امداد ما بیایند وجود محترم دیگر تشتریا روح ستاره سیریوس آ
او سلطان ماه اول تابستان وهادی ثوابت است با دامیکه با سیارها نزاع دارند زیرا این دو
قوه مثل خیر و شر با یکدیگر مخالفت دارند تشتریا معطی امطار است واو عدوی اپاوشا دیو خشکی
او رنده است صورت وترکیب او همچو اسب سفیدی است با نهایت حسن وزین طلائی بر او ست
اپاوشا مانند اسب سیاهی است که علامات خوف وهراس دارد سه شبانه روز نزاع داشته
سم بر سم میگذارند تشتریا منهزم شده میگریزد و در اسمان باواز بلند شب شکوی نموده میگوید
ای مردم چرا هدایا وتحف را از من دریغ میدارید که اگر تقدیم میفودید قوه ده اسب و ده شتر
و ده گاو و ده کوه و ده رودخانه میداشتم هرمزد تحلیل وفرو داملده نزد او قربانی میگذارند واو
برگشته دیو دشمن را منهزم مینماید پس باد وابر و باران و برف بر هفت اقلیم میبارد تیریشت ۲: ۳۳
اظهار اهورامزدا درباره او این است تشتریا مانند خود قابل اهدای قربانی وادعیه وجلال خلق
نموده ام از ارواح آنها معروف ومشهورترین اردوی سورا اناهیت است یعنی عالی وقوتمند و
ناآلوده او از اطراف ستارها نازل میشود وهمه جا حاضر است وصحت می بخشد وگله و رمه را زیاد
میکند تمام موجودات زنده در حفظ وحمایت اوست هزار حوض وهزار جوی دارد که عرض هر یک از آنها سفر چهل روز است
با اسب تندرو وهر چهار اسب برای او خلق کرده باد وباران وزمهریر تا علی الدوام باران دهد حلقه
طلائی بر گردن وگوشوارهای طلائی در گوش دارد ملکه اسمان نامیده شده است معروف ترین
گیاه در عالم نباتات هوما است وان بوته است که ساقهای قوی گل زرد دارد واغلب در کوههای
گیلان میروید ان را در هاون کوبیده میفشارند وابش را میگیرند این صفات بدان نسبت داده
شده است که ان حیات بخش وغالب وفیروزی ده است وتمام امراض را شفا می بخشد وبهترین
هدایا است (۱) هومای زمینی زرد است وهومای اسمانی سفید وان شباهت تمامی با سومای
هندویان دارد که او را خدا میخوانند (۱) از ذوات مالکه هوا وایو اعظم است یعنی باد که قسمی از خیر
وقسمی از شر خلق شده است از ذوات ارض سپنتا ارمیتی اعظم است وجودات روحانیه را
که تا کنون ذکر شده اند غیر از اناهیت هندویان با یارسان می پرستیدند لیک وجودات دیگر
یافت میشوند که ستایش انها اختصاص بپارسیان دارد مثلا اعاظم انها ایشانند سروشا (که مشتق
از شنیدن باشد) روح اطاعت شریعت است واو خدائی است با قد بلند واقتدار عظیم و نیزه بدست

(۱) بهرام یشت

صفات یزدان واهرمن

دارد که دیو را با ان مغلوب مینماید وشر را حفظ میکند او پاسبان مؤمنین است ومانند مترا هیچ
وقت بخواب نمیرود وچون افتاب فرو رود عصائی بدست گرفته دنیا را حراست مینماید از هنگام
که دو روح عالم را خلق کرده اند او نخوابیده دیوان را شب و روز میزند وسر انها را با ضربتهای سخت
بهم میشکند کتاب های مقدس خود مخصوصا گاتاها را پرستش نموده بانها قربانی میگذارانند
اشا ونگوهی که مقصود از تقدس نیکوات بسیار معروف ومحترم است ومجسمه است که لمعات چه
او تا اماکن بعیده اشراق دارند البسه فاخره در بر وزینت فراوان از سیم وزر دارد وعطای برگ
زمینی یا او ستیعنی برای نذر کننده گان
جماعت دیگری از الهه فراواشی نام دارند اینها اولا ارواح اموات بودند لیک بتدریج چنان گمان
میداشتند که هر وجود انسان یک فراواشی دارد بلکه قبل از تولد باد وخاک وآب وآتش وخود
اهورامزدا فراواشی دارند واو فرشته نگاهبان است واهورامزدا اقرار مینماید که اگر فراواشیهای
مقدسین او را امداد نمی نمودند تمام عالم بدست دیوها افتاده بود
ونیز زردشتیان سایر محسنات طبیعت واخایر خلقت همچو ارواح انسان وحیوان ونبات وینابیع
وانهار وجبال وارض وباد وسماء وستارها را ستایش مینماید مقصود ستایش ومعبود پرستش
روحی است که بر اشیاء مذکوره ریاست دارد وگاه باشد که بخود ان اشیاء یا ان اسامی تقدیم
ستایش شود دعای ذیل نماینده این مدعا خواهد بود دعای یوم سی ام ماه که اسم ان انادم آ
وان مقدس است برای انغرا یعنی روشنائی نامحدود ستایش میکنم فراخنای روشن را که سلطان
ابدیت ستایش میکنم پل شنوات را که افریده مزدا باشد ستایش میکنم اپام ناپات را که زنان
بسیار دارد وبر اسب تندرو سوار است وخداوندیت عالی و درخشان ستایش میکنم
اب مقدس را که خلق شده مزدا است ستایش میکنم هومای بلند وطلائی را ان هومای حیات
بخش را که تمیه وتنشیه موجودات با اوست ان هومائی که مرگ را دور میکند ستایش میکنم
برکت نیکو ومقدس را که خدائی است مخوف وقوت مند ستایش میکنم تمام خدایان عالم مادی را
حمد مینمایم استغاثه میکنم وتفکر واراده میکنم درباره فراواشیهای مقدس که نیکو وقوتمند واحسان
نماینده اند از ذوات با اولیج شر صحبت بسیار است دیو روح یا تو پیریکا دروان در گوان
وغیره نام دارند پدید انها بیشمار است رئیس وخلاق انها انگرو مانیوس یا اهرمن است معروف



نمایش زردشت از کتاب آثار عجم تالیف فرصت شیرازی

او روح مضرات و او از ازل وجود داشته تماماً شرارت و مسکن او تاریکی اعظم است که در مکان
نامحدود بخودی خود وجود داشته است و از روشنائی عظیم که آن هم خلق نشده و قبل از خلقت
وجود داشته است جدا باشد اهرمن اولاً از خلقت ارواح خیر اطلاع نداشت پس از آنکه دانست
خود را داخل امورات خلقت نمود و قصد کرد که بضد آن قیام نماید و در صورت امکان
هر قدر بتواند خرابی و ویرانی فراهم آورد پس برابر هر روحی خیر وجودی شریر و موافق
حیوانات زندبار تندبار بیافرید و بجای صحت مرض خلق کرد(۱) و در عوض حیات مرگ ایجاد
نمود دانستیم که روح خیر را شش وجود مقدس لایموت احاطه کرده اند اهرمن نیز شش دیو
اعظم بیافرید تا دار الثورای پرخوف جهنم کامل باشد و اسم اینها اسامی امشاسپندان است
این خیال را بعضی اختیار کرده بوجود دو خالق معتقد شده اند و ایشان فرقه مخصوص مجوسیان
باشند و گویند یزدان اندیشه نمود که مبادا ضدی برای من پیدا شود و از این اندیشه اهرمن بوجود
آمد دیگران گفته اند اهرمن از گیتی بیرون بود یزدان را با فر و جلال دید و از سوراخی نگاه کرده بر
منزلت و حسد برد و شر و فساد برانگیخت و بضد ملائکه قیام نمود تا آنکه بعد از مقاومت بسیار
یزدان غالب آمد و با اهرمن صلح کردند بشرط آنکه اهرمن مدتی معین در جهان باشد و چون
او بیرون رود خیر محض باشد و جاماسب در این خصوص شرحی نوشته است که مقصود از
یزدان روح است و اهرمن قوای طبیعی و نفسانی و فرشتگان صفات حمیده و لشکر ابلیس صفات
ذمیمه اند و دیگر گفته اند که جنگ ابلیس با این شروطات بصلح انجامید که ابلیس مدت هفت هزار سال
سلطنت جهانی داشته باشد بعد بهلاکت و ظلمت ابدی و بی نهایت اخراج شود و ابلیس با خود
و شیاطین دیگر که تابعان او بودند شروطات ذیل را بمیان آورد
آنکه معیشت خلق او از خلق خدا باشد و خلق او بر خلق خدا غالب باشند و جوهر خلق او با جواهر خلق خدا
مخلوط گردد هیکل خلق الله را بتواند اختیار نماید همچنان در بقود آتش و مزاج و امتزاج و مصاحرة
و ازدواج و تقبل و اتصال با اخیار و اشرار در آمیزد و از عدل الهی و معرفت در حسن عاقبت
صالحین آگاه شود تا روز قیامت دیگر آنکه اقتدار داشته باشد که اشرار را علو مرتبت و دولت و
حرمت بخشد و ایشان را در نظر مردم صالح جلوه دهد و دروغ را مثل راست مقبول گرداند و
تابعین خود را تا هزار سال عمر دهد و دولت بخشد و سعادت و طیب نفس از ایشان ظاهر

(۱) ...... مرض خلق کرده است

گرداند

کرد اند و صالحین واتقیا را فانی و عدیم الذکر نماید همچنان احیا اموات وابقا اخیار تا روز قیامت معطل
باشد پس ملائکه با مر الهی شمشیرهای خود را بلند کرد ند تا بر هر که از قول خود برگرد د نازل گردانند و
افتاب وماه وستارکان مامور شد ند که سنوات وشهور را بشناسانند تا یومی که این وعده بپایان
آید

نزاع ازدواج نیکو با دیوان دوازده هزار سال طول دارد واکنون نزدیک بانصف این ایام گذشته است
و ما در دعوای کامل هستیم تمام خلقت را از فرشتگان وانسانیان وحیوانات ونباتات وجمادات بد و
فرقه منقسم کرده اند حتی اجرام سماویه را در فرقه خیر وستارات بطرف شر قرار نمند

امّا این مجادله ونزاع ابدی نخواهد بود زیرا که زردشت را اهورامزدا خلق کرد تا این عدوی بزرک
ولشکر او را مغلوب نماید واو تنها وجودی بود که توانست اهرمن را مأیوس نماید همچنان او اهرمن را
با اوراد مقدسه مخصوصاً با اهونا واریا مغلوب کرد وکیانت ان بقدر سنگی باندازه اطاقی بود
هنوز مجادله بانجام نرسید چنانچه در رؤیای زردشت ذکر شد وسیمین فرزند که سوشیانت یا سوشیانس
باشد غلبه را بپایان[1] اهرمن را بجهنم انداخته هلاک نماید وحیات جاودانی وجلال وشادمانی آن
وقت در عالمی جدید سعادت بخش هویدا که مقتول اهرمن خواهد بود محل نزاع خیر وشر محدود وقایع ودوائم است در بین دو مکان ناحد و دیکه اول مکان نور وثانی تاریکی وکائن بالذات

کارون ماناکه خانه سرود باشد مسکن اهورامزداست و در آنجا اهورا بر تخت طلا نشسته امشاسپندان وما زایاتان او را احاطه کرده اند بعضی آنجا را فردوس خوانند و در بین بهشت وجهنم
پلی است که راه ازان به بهشت میرود وان چینود پل است جهنم از تاریکی وخوف پر باشد ومقام
ان در شمال تحت الارض است دهان ان نزدیک کوه ارزوراست خوراک اسمانیها کره بهاری است
خوراک اهل جهنم سم است وبوی متعفن را تحمل روح میت تا دل بعد از موت به کارون مانا
هرمز برده میشود امّا پرانتجدید ارض بانجا بری کرد در سوم وقوانینی که بالنسبه بآتش مقدس
باید بجا اورند باادعیه وقربانی ها وطهارات از قرار ذیل است در عمارتی مخصوص که آتش
بهرام نام دارد در اطاق داخلی که محل اقدس ان عمارت است آتش مشتعل لیلاً ونهاراً
در مجمر نقره یا برنج که بر تخته میز سنگی نهاده اند افروخته است وخاموشی ان اسباب بدبختی
وشوم است این اطاق را از اطاقهای دیگر با حائطی مشبّک داشته اند ودر این محل است که موبد

(۱) یشت ۱۳: ۶۲

ایستاده

ایستاده در کاههای معیّن دعا میخواند وجماعت در اطاق بیرون بطرف آتش ایستاده دعا
میخوانند ودعا انها عموماً بزبان زند دست وموبد مواظبت روز وشب وملازمت آتش با
صندل وخشب دارند که عود وحسن لبه با قاشوق در آتش میریزند ویکی از لوازم عبادت وهدایا
باارادت اوردن چوب صندل است هرچه از دهان صادر شود نجس میکند لهذا قسم اعظم
صورت موبد باید مستور باشد وبقرب آتش بعبادت پردازد بعد جماعت نیز دعای مقرّره
تلفظ می نمایند اگرچه بعضی خود ملتفت ومدرک کلمات نیستند هر روز طلب مغفرة برای اموات
در آتش بهرام میشود ونیز آتشی که در خانه های سوزد مقدس است

ودر وندیداد هیجده مسطور است که در پاس اوّل ودوم شب آتش صاحب خانه را استمداد نموده
میگوید برخیز لباس خود را در برکن وکمر خود را به بند دست شوی وچوب بیاور ومرا روشن
هر صبح باید ان را خوراک تازه بدهند از چوب صندل وهریک از اجزا خانواده باید تکمه برزند

وامّا هدایای ایشان از این قراراند چون از زردشت پرسیدند روح شر را بچه طریق مغلوب
نماید در جواب گفت با هاون وپیاله مقدس وهوما وکلماتی که هرمزد او را تعلیم نموده بود اینها
اسلحه تام وتمام اوست[1] قدری هوما کرساتی دگر نموده درهاون فلزی کوبیده آب ان را در پیاله
ریخته بدست میگیرند وبعد از تلاوت ادعیه در تهیه این مشروب خواص الوهیت بان نسبت میدهند
واشامیدن یک قطره ازان را دافع هزار دیو میدانند (یسنا ۱: ۱۴) در زمان قدیم حیوانات را
قربان می نمودند چنانچه در ابان یشت ۲۳ مسطوراست که تراثئونه به اشی ونکوئی که معبود است
صد اسب وهزار گاو ونوده هزار بره قربان کرد ومقصرین را نیز لازم بود که رودهای حیوانات را
ذبیحه آتش سازند اگرچه این ایام رسوم مزبوره را کلیّةً معمول نمی دارند از انجائیکه گویند
قربانی حقیقی برحسب ابلاغ الهیست از هرمزد هوما وگوشت وبرسما ومعرفت لسان واعمال
وهدایای شراب وکلمات صدقاست این ایام قربانی گوشت معمول نیست

موبد پیاله هوما را بدست راست گرفته نزد آتش مقدس ایشان دست را بلند میکند وقدری
ازان آشامیده باقی را در چاه میریزند دو دفعه باید هوما را در خانه یا آتشکده تقدیم
کند

هدایای دیگر مثل نان وگل وخرما وبرگ انار وبرگ هوما تقریب مینمایند گاهی بدریا تقدیم

(۱) وندیداد ۹: ۱۹

اسیا

اشیا نمایند مثل گل و میوه و یک دفعه سی ظرف بزرگ شکر در سبتی بدریا بخشند

طهارت از هر حیثیت امریست واجب و افتخار شریعت ما در تعلیم قوانین طهارتست اسباب طهارت آب و گر یعنی بول گاو است که نیرنگ نامند و کیفیات ان در تلاوت ادعیه است که در وقت تهیه ان باید بجا آورند و در صورت نخواندن ادعیه نه طهارت صحیح است و نه قانون هرچه از بدن انسان خارج شود حتی مو و ناخن مرده دار دیو است از انجمله انها را باید زیرا بنزدی بخت اگر بیندازند هر یک دیو و صنفی بدست دیوان خواهد بود و باید انها را در گودی دفن و پنهان نمایند تا دور از آتش و آب باشد و ادعیه تلاوت نمایند

هر که لاشه میته را لمس نماید نجس میشود چه که نوشته شده است ای زردشت مقدس اما آب خشمگین می شود اگر او را نا پاک شود بر شخصی که بالمس میت نجس شده است بلکه ماه و ستارگان نیز خشمگین میشوند هنگام موت ادمی غلبه و فتح دیو بر او ثابت می شود در آندم که روح از شخص خارج می شود دیو نا سو نام از طرف شمال مانند مگس بسوی و میاید لهذا بدن میت تماماً نجس است و هر که نزدیک او باشد نجس میشود لیکن اگر سگ چهار چشمی را نزدیک میت بیاورند یا سگ سفیدی را ان دیو بجهنم فرار میکند (وندیداد ۱۰۰۹:۱۰) اسباب طهارت آنانکه بواسطه لمس میت نجس شده اند آب مقدس یا نیرنگ است که ان را بتدریج از فرق سر تا پا میریزند با خواندن اوراد و انوقت دیو مانند مگس عجیب و آلوده از ان شخص فرار میکند و بطرف شمال میرود طهارت اعظم برشنوم است[1] که نه شب طول میکشد و ان برای دفع نجاست از لمس میت سگ یا انسان یا از جهات دیگر است و ان بدین طریق باشد که در قطعه زمینی که درختان آن را بریده اند نه گودال کوچک کنده با کارد فلزی و در هر یک خطی میکشند و سه خط دیگر علاحده باید باشد که جملتان دوازده است سه گودال از آب و شش گودال را با نیرنگ مملو مینمایند و با خواندن و با قاشق سوراخ سری نیرنگ بر شخص نجس میپاشند و قبل از ان باید دستهای خود را شسته باشد و بتدریج دیو از ان شخص خارج میشود و به جهنم میرود اما میت را با آب شسته لباس سفید بر او میپوشانند و او را بر سنگ تختی در اطاق دوش میخوابانند پس موبد امده او را دعا می خواند زن ها در اطاق میت و مردان در اطاق بیرون می نشینند با ورود آخرین سگ سفیدی را که عموماً در عمارت آتشگاه نگاه میدارند نزد

میت

[1] حکم ۷

میت می آورند تا بر او نگاه کند چند نفر بدن را برداشته در تابوت آهنین میگذارند بادیگر یک را آورده تابوت را چهار نفر برمیدارند موبدان هم دو نفر دو نفر هر یک دست مالی در بین خود در قفش نگاه داشته بدخمه میروند و ان جائی است که بقدر دو ذرع در دوره داخل سنگ فرش است بدن میت را انجا میگذارند و صورتش را باز کرده میروند[1] فوراً لاشخوران بسیاری فرود تمام گوشت او را میخورند و هر صبح استخوان ها را بگودال عمیقی و عظیمی که در وسط دخمه است میریزند

هر صبح قدری نیرنگ باطاق آورده دستها را در ان فرو میبرند بعد بر صورت دست و پا مالیده طهارات مخصوصه سه جرعه از آن می آشامند و قدری برگ انار در دهان می گیرند

هر یوم از ایام ماه منسوب بیکی از خدایان است و مقدس او است و شش زمان مخصوص بیادگاری شش روز خلقت عالم دارد (جزء اول از حکم ۶) (و حکم ۱۲) لیکن اول و هشتم و پانزدهم و بیست و سوم هر ماهی باده روز اخیر سال قبل از عید نوروز بسیار مقدس است و ان اختصاص باهورامزدا دارد و روز ششم الی هشتم مقدس اسا سپندان است لیکن ده روز اخر پیش از سایرین اهمیت دارد چه که در این ایام اموات از عالم غیب شهود آمده در هیئات روحانی دنیا را سیر مینمایند هر یک ماه موافق ان روزی که اموات در ان رحلت کردند برای انها دعا میخوانند

اول سال تازه عید بزرگ است باحترام مهر او و در وسط خزیف عید است

هر وقت ماه نو و کامل باشد عید است در پنج گاه باید دعا کنند یکدفعه صبح سه مرتبه تا عصر و یکدفعه بعد از خفتن و در وگاه آخر هر یک شش ساعت طول دارد و هر گاه را دعای مخصوص است سه دعای انها اینها باشند اهونا واریا اشم واهو وین هی هاتم و لازم است که انها را با قرائت تمام بخوانند اهونا واریا این است (ترجمه هوك)

چنانکه یک خداوند اسمانی را باید اختیار کرد همچنان معلم ارضی[2] را برای اجرای عدالت تا بخشنده حالات نیکو باشد با اعمال حسنه که بالنسبه بمزدا باید بجا آورده شود سلطنت از ان خداوند اهوراست و او و بر اشبان و حافظ قرار داده است ترجمه دیگر این است (هادلن) چنانکه خداوند تعالی حق دارد و کامل است همچنان معلمی برای حفظ و اعلای تقدس منصوب شده است و او نا ظم حالات و اعمالی است که بالنسبه بمزدا از نظام اشیا و جاری می شود اقتدار اعظم از ان اهوراست و او

معلم

[1] وندیداد ۶:۴۱

نیرنگ بول گاو است

[2] که از سول دفرویج شریه ۵۱ باشد

دین زردشت

معلم شریعت را حافظ و شبان نفرا نموده است اشم واهو از این قرار است
عدالت بهترین نیکوئی است و برکت است برکت باشد آنچه عدالت است که بعدالت کامل منتهی می شود
ین هی هاتم نیز شباهتی بکلمات فوق دارد دعاهای دیگر بعبارت ستایش وارد است چنانچه در کتاب
دساتیر دیده میشود

رنجانیدن بدن و روزه در این طایفه دیده نمیشود چون که ضعف قوی و پرهیز و صوم را از شر میدانند
و کمان دارند باصحت مزاج بهتر می توانند در مراتب تقدس پیشرفت نمایند نکاح اقربیت عظیم و در قدیم
الایام ازدواج منسوب و منسوبه جایز بود (حکم ۲۰) -
والیوم نیز ابن عم و خال و بنت عمه و خاله را با یکدیگر بزواج میدهند و مناکحه نزدیکتر از ان جایز نمیدانند
در کیش مه اباد کم خوردن و کم خوابیدن با یاد یزدان روا بود و زردشت فرمان روزه گرفتن نداد
دانشمند کیخسرو گوید "مازدیسنی کیشان در سالی یکروز در اغاز پروردین ماه . . . تن و جان
خود را از خورد و آشام و امیزش بهر گونه پلیدی و اسایش تن و جانی و کارهای جهانی دور و پاک
دارند" و روزه بهتر پاک داشتن منش و گوش و کنش است و ماهی چهار روز از خوردن گوشت زنهار
پرهیز کند ماهی یک روز اسایش کند و ان روز نیست که هر مرد در هنگام پیوند بر خود روا دارد
و نزد موبد باز گوید تعلیم زراعت (حکم ۲) بعدی ممتد و مطول است که حتی ذکر شده است انکه
جو بکارد عدالت کاشته است و با کاشتن و خرمن کوبی نمودن و حاضر کردن جو دیوها میمیرند کشتن
حیوان تند بار از تکالیف عالیه است مثلاً کشتن لمک و مار و سایر حیوانات موذیه بسیار نیکو و
مفید است همچنان کشتن سنک و وزغ و گربه و موش و مورچه و غیر اما ما هیان و طیور را تقسیم
نموده اند

شخصی که شراب با فراط بیاشامد بر حاکم لازم است تنبیه نمودن او
لاشه سک میت نجس است دفن کردن یا سوزانیدن لاشه هر قسم میت کناهی لم یغفر است همچنان
اگر یک نفر حامل بدن مرده شود مجرم است حکم (۲۲)
خطایای مختلف را جرم مختلف است از تازیانه و جرم نقدی و حبس و مرگ و غیره قصاص تلافی
نمودن تازیانه است اما قصاص خود را بدبدک دادن دو دویست تازیانه[1]
اگر زن تب داری بعد از وضع حمل جرعه اب اشامد دویست تازیانه باید زد زیرا اب مقدس است

کوشتن
نطرفهای ناری دیگر داد
و نیکو نشین و نون متعدد
در کشتارات
کشتن و زدن ان
بیمی کرد ارات

[1] پرزنت دی تزکنز صفحه ۳۰

اوامر و نواهی

دار بخس و دد آشامیدن اب با ان عنصر مقدس بی احترامی کرده است
مختصر مقصود اوامر و نواهی کتاب اوستا موافق شرح دبستان المذاهب که نقل از نامه صد در است
در این صد حکم مندرج است
(۱) بر نبوت زردشت ایمان اورد
(۲) از گناه اجتناب نما و کمان را زیاد بدان
(۳) در اعمال حسنه دوام و در امتحانات صابر باش
(۴) برحمت پروردگار امیدوار باش
(۵) یشت یعنی دعا بخوان و نوروز را احترام نما اگر بتوانی بخر
(۶) شش کرفه یعنی شش ثواب را مرعی دار
(۱) کهن بار بجای اردیعنی احترام فروردیکان به بر تفصیل ان در حکم ۱۳ است
(۲)
(۳) احترام والدین و اقربا را مرعی دار
(۴) نیایش خورشید روزی سه بار بجا اورد
(۵) به نیایش ماه ماهی سه بار اقدام کن (غره نیمه اخر)
(۶) روز ششم هر سال به بر (دعا خواندن)
(۷) چون عطسه اید این دعا بخوان ایتا اهو ویریو اشم تا اخر
(۸) دستوران را فرمان بر و ده یک از مال بدستور ده
(۹) از لواط و امیختن غیر طبیعی با زنان به پرهیز و هر که را در این اعمال یابی بکش
(۱۰) مرد و زن کشتی به بندند و کشتی چهار گره دارد
(۱) خدا یکی است
(۲) دین بحق است
(۳) زردشت رسول خداست
(۴) در نیکوئی کردن تا توانم و حق المقدور باید در انجام نیکوئی بکوشم
(۱۱) اتش را افروخته دارد و پلیدی در ان نسوزان

دین زردشت

(۱۲) کفن مرده کهنه و پاک باشد

(۱۳) دیوان و پدر و مادر و شاه و داور و داوران که دعاگوست بر خود دنیا بدهم وان‌ها را شسته دار

(۱۴) در گرفتن ناخن دعای ایتا اهو بخوان و بحل دور یا کوه بریز

(۱۵) هرچه در نظر خوش آید برآور نام یزدان بر

(۱۶) در خانه که زن حامله باشد آتش دائم دار و بعد از وضع حمل سه شبانه روز چراغ افروز تا دیو بدان نرساند

(۱۷) چون از خواب برخیزی کشتی به بند

(۱۸) دندان کاو یعنی خلال را در دیوار پنهان کن

(۱۹) پسر و دختر را زود تر کدخدا کنید هر که پسر نداده از چینود پل رد نشود و اگر چنان باشد باید یکی را به پسری اختیار کند یا بعد از او اقربایش یا دستور برای او اختیار کند

چینود پل مقصود از پل صراط است

(۲۰) از پیشه‌ها برزگری را انتخاب نما و برزگران را محترم دار

(۲۱) به به دینان خورش خوب ده

(۲۲) در زمان خوردن واج باید گرفت یعنی دعای ایتا او ویسدی تا آخر بباید بخوان و نان خوردن پس از آن دهان را شسته در حین شستن چهار بار یتا اهو تا آخر بخوان و کلمهٔ ایتا اهو و یا ربسرا و مقصود از واج برسم است که باید آن را بدست گیرند و آن شاخهای کوچک بی گره کوچکی از انار و گز و هوم است و با کاردی که شسته شده است آن شاخها را ببرند و برسم و آن را شسته شاخها را در آن میگذارند با دعای مقرری در هنگام عبادت و قرائت زند و غسل و طعام آن را بدست میگیرند

(۲۳) احسان بفقرا و مساکین و نیکوئی با اغنیا را فراموش نما و بجا نیکوئی کن (یعنی بمردم بستان و بار با استحقاق ده)

(۲۴) از گناه پرهیز باید کرد خاصه در دروغ و گوشت خوردن زیرا گوشت پرورش اهرمن است

(۲۵) بدان که در کیش روزه نیست جز از گناه و لازم است که تمام سال روزه دار باشی نه اینکه از صبح تا شام گرسنه بمانی اعضای خود را از گناه باز دار و لب از سخن بد فرو بند

(۲۶) در زائیده شدن طفل او را شیرینی بخشان

(۲۷) هنگام خواب دعای یتا اهو ویریو را تا آخر بخوان و از هر قسم گناه پشیمان شده توبه کن و هنگام پهلو به پهلو شدن دعای اشم را بخوان

اوامر و نواهی

(۲۸) چون پیمان بندی خواه با اهل دین یا خارجی پیمان خود را استوار دار

(۲۹) چون پسر پانزده ساله شود هر کار با شورت دستور بجای آرد و دستوران را نزد داداران رتبه هست که توانند گناهان را ببخشند

(۳۰) اگر کاری باشد که خطا یا صوابش بر تو معلوم نباشد و در تردید باشی اقدام بانجام دادن آن منما و از دستور باز پرس

(۳۱) با تدبیر خود بکاری مپرداز بلکه از خویش و دانا صلاح و مشورت کن

(۳۲) اوستا را علی الدوام بخوان و از خاطر فراموش مکن

(۳۳) با ارباب استحقاق سخی باش

(۳۴) شب هنگام رو بطرف مشرق آب مریز و اگر ناچار باشی کلمه که اول آن ایتا است تا آخر بخوان و در آب انچاه مکش و اگر ناگزیر افتد هم کلمات ایتا تا آخر بخوان هم شبانه آب کمتر از شام و در صورت لابدی از چاه بر آر و آب بسیار مریز

(۳۵) چون نان خوری لقمه برای سگ برگیر و سگ را میازار

(۳۶) چون خروس بانگ دهد او را مکش بلکه خروس دیگر برای مدد او بیاور زیرا دیو و بلائی دیده و از آن آگاهی میدهد

(۳۷) اگر به بینی که مرده را در زمین دفن میکنند اگر برای تو خوف نباشد آشکار کرده بر آر

(۳۸) حیوان بسیار نباید کشت زیرا که در روز بازپسین هر موی از بدن او تیغی شود و کشنده را بیازارد بدتر از همه کشتن اول نوع یعنی گوسفند است همچنان بزغاله و بره و گاو و اسب و مرغ بانگی وقت گوی را نباید کشت اگر ناچار باشی سرش را به بند

(۳۹) چون روی شوئی لب برهم نه و دعای اشم اهو تا آخر بخوان چون به بستر روی دعای کناد مزدا را بخوان

(۴۰) هر کس برشنوم کند باید گفتار و کردار او صحیح باشد و الا واجب القتل است چون شخص پانزده ساله شود و برشنوم نکند به هرچه دست رساند چون خود او ناپاک شود و شرح برشنوم در جای دیگر ذکر شده است

(۴۱) چون فرودیگان آید پنج روز پیشت وآفرین و یزش نما تا ده روز در دو دعای است در

ستایش

ستایش یزدان) فروردیکان پنج دخترانند که برای روان بعد از رفتن از این سرا جامه میریسند و میبافند و میدوزند و هرکس ایشان را آفرین کند از ایشان جامهٔ بهشتی و خلعت شاهوار پذیرد اسم اولین اهنودات دویم اشود سیم اسفند چهارم هوخشتر پنجم وهشوش بعضی اینها را حکمت و شجاعت و عفت و عدالت و عقل دانسته دیگران پنج حس گفته اند

(۴۲) از غیر همدین پرهیز کن اگر کاسه برنجین را بیالاید سه بار بشوی اگر سوفالین باشد پاک نشود

(۴۳) آتش در خانه نیاید و صبح یکسره برافروز

(۴۴) استاد و پدر و مادر خود را احترام ورنه در این سرا تنک روز و در آن جهان دوزخی خواهی بود

(۴۵) زن حائض بسوی آسمان و ستارکان و آتش و آب روان و مرد بهشتی نگرد و آب از ظرف غیر سفالین آشامد بر دست آستین چه و بر سر اگوشی نگاه خورد

(۴۶) از همه پرهیز نما گناهان بهتان و خیانت زناست و شوهر زانیه باید گناه او را ببخشد ورنه با همه کرفه روی بهشت نخواهد دید

(۴۷) خرفستر دوزغ آبی و مار و گزدم و مگس را که از موذیات اند باید کشت اما در کشتن بهائم پادیاب جانوران آزار را باید کشت وانچه جانوران را نیازارد کشتن او نارواو کشنده او واجب الجزا باشد

(۴۸) پای برهنه بر زمین نباید گذاشت

(۴۹) از گناه توبه کن و هر روز توبه را تجدید نما اگر گناه کنی نزد دستور رو و اعتراف و توبه نما و اگر او را نیابی نزد هیربد رو یا نزد به دین دیگر ورنه نزد نیر اعظم توبه نما و هر شخص هنگام مرگ پتت یعنی توبه کند و اگر نتواند کسان او بعد از او پتت کند

(۵۰) چون پسر و دختر پانزده ساله شوند کشتی یعنی زنار در میان بندند و آن ریسمان پشمی است که از هفتاد و دو تار منسوج است و زنان موبدان آنرا میبافند و پوشیدن آن دعای مخصوص دارد که در نامه کیخسرو مرقوم است

(۱) کیخسرو هفت ساله میگوید

(۵۱) اگر طفلی بمیرد و سن او از هفت سال بیشتر باشد دعای درون سروش بعد از شب چهارم برای او بخوانند

(۵۲) چون دیگ برای پختن بر آتش نهی باید بزرگ باشد و آنقدر بریزی که بجوش آید و در آتش نجهد

(۵۳) چون آتش از جائی برگیرند همه را یکباره برندارند تا آنجا گرم بماند

(۵۴) بامداد با آب زر روی شویند بعد با آب پاک و دعای کناه مزد او بخوانند

(۵۵) کودکان را دانش آموزند و معلم را گرامی دارند

(۵۶) چون دو ماه فروردین رو بخوش دادا باید از هر نوع میوه فراهم کرده دعای درون یشت بخوان و یزدان را سپاس گو تا آن سال تو بهتر بود

(۵۷) برای هر که سفر میرود یک درون یشت باید خواند (و در پیشینیان اگر کسی دوازده فرسخ میرفت هم برای او یشت می خواندند)

(۵۸) اگر کسی لاولد باشد دیگری را بفرزندی قبول کند و پسر هم بزنونه به پدری پذیرد

(۵۹) هرکس یشت و نوروز کرد و بعد یشتن نتوانست درون واج داد مرد کند و نان خورد پس واجها و درون گیرند

(۶۰) بپای ایستاده بول انداختن بدانست باید نشسته بکوچب دو دو براند و آهسته او ستاخوانه سه قدم دور رود دو کلمات ایتااهو و یرواشم اهو را تا آخر خواند و چون بیرون آید اشم را بخواند و کلمه هشام دو باد و هشتو سه باد گوید و کلمات تا آخر چهار بار گوید پس کلمات ام یوم برمندی ایتااهو را تا آخر بسرآید

(۶۱) لولو را مکش که کشنده مارات (جبه وداسو)

(۶۲) سک آبی را بقتل میاور و اگر از آتش دود بینی زود بآب برسان و اگر کسی او را بکشد باید او را کشت و سه روز بروح سک شفاعت کند و آتش بوزانند و برسم به بندند هوماکند (وندیداد ۱۳ : ۱۶۶)

(۶۳) روان یشت در دنه کی کن که یشتن یزدان فرض است

(۶۴) چون کسی از جهان بیرون شود سه روز برای او یزش سروش کند و آتش افروزند و استا خوانند زیرا روح او سه روز در اینجاست پس شب چهارم سه درون بسرغین (سرنا) بخوانند یکی برای خشنودی اشوان دیگر را و پوشش بهترین بر درون نه و این جامه ها را اشوداد خوانند

(۶۵) زنان را نیایش نفرموده اند مگر آنکه روزی سه بار نزد شوهر رفته رضای او را بجویند و از فرموده او تجاوز ننمایند و عبادت ایشان همین است

(۶۶) اگر برای همدین کاری پیش آید که از آن خللی بمراسم دینیه او وارد آید مدد کنید

(۶۷) دروغ نگوئید اگرچه موجب ازدیاد عزت دنیوی باشد

(۶۸) راستی پیشه ساز و از کاستی اجتناب نما

(۶۹) از قحبگی و دیوثی و زنا بپرهیزید و چون فاسقی با زنی به بدکاری بیامیزد آن زن بر شوهر خود حرام است و اگر شوهرش بعد از اطلاع او را نگاه دارد هم زنا کرده است

(۷۰) دو دزد و برابر آنچه برده باز دهد و نرمه گوش او را بریده بیست چوب بزنند و دو ساعت حبس کند دویم بار دو برابر آنچه برده از او بستانند و گوش او را بریده بیست چوب بزنند و دو ساعت نماید ششم بار که سه درم یا ده درم یا ده دانگ دزدیده باشد دست راست او را قطع کند و اگر پانصد درم بدزدد از گلویش بر کشند

(۷۱) از گناه ظاهر و باطن اجتناب نما و از نگاه بد و خیال فاسد پرهیز کن و شکر پروردگار بجای آور که او با پیغمبر خود زردشت فرمود آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگری نه پسند و با خلق رفتار نما که چون با تو چنان طور کند نرنجی

(۷۲) هیربد را بفرما تا هر روز بهر تولد درون یزد و رنه خود به یزد مقصود از یزش و یشتن دعاست که در ستایش یزدان و اوزخوانند و خوردنیها دهند و هر چیز که درون خوانده بران دمندان را یشته نامند

(۷۳) زنان در ماه آبان نیست کنند تا از گناه دشتان (حیض) پاک شوند و بهشت روند

(۷۴) از روسپی گری اجتناب نماید و اگر زن بیگانه با مرد بیگانه چهار بار زنا کند بر شوهر حرام گردد و در قتل چنین زن صواب بیشتر از کشتن درندگان

(۷۵) زن حائض چشم بر آتش نیندازد و در آب نه نشیند و با مهتاب ننگرد و در آفتاب نه نشیند و با مرد سخن نگوید مضاجعت ننماید و با سمان نگاه نکند غذا با ظرف سربی خورد و بر دست آستین پیچیده هر چیز خوراکی یا ظرف یا نان را لمس نماید ظرف را همه از آب پر کند اگر کودک دارد با خود غسل دهد

(۷۶) در آفتاب آتش میفروز و چیزی بر آتش مگذار که از سوراخ آن آفتاب تابد (در کیش مه آباد رو بروی حضرت نیّر اعظم بخور سوزانیدن جایز و ستوده باشد)

(۷۷) مرده را نسا نماید چه در وقت جان سپردن و چه در وقت برداشتن و رشته از مجمل دستها به بندند بنوعیکه رشته بدست جمع بردارندگان برسد و در راه سخن نگویند و نسا اگر

حامله باشد بجای دو چهار نفر او را بردارند و چون او را بدادگاه رسانند خود را بشویند و لباس تازه پوشند مه آباد فرمود اگر زن آبستن بمیرد شکم او را باز کرده طفل را بیرون آرند

(۷۸) از چوبی که مرده بران حمل شود یا شسته یا چوبی که کسی را بران دار زده باشند یا چوبی را که حائض لمس کرده باشد اجتناب نماید

(۷۹) اگر طبیب صلاح داند که در مرض گوشت مرده باید خورد اطاعت کند

(۸۰) نسا را باب و آتش نباید برد

(۸۱) اگر کسی بهدین را گوشت نسا خوراند یا برو داغکند برشنوم و تلیت کند (یعنی توبه و استغفار) و کوشش کند تا بد و دوزخ نرود

(۸۲) اگر جانوری نسا خورد تا یک سال پاک نیست

(۸۳) اگر از گناهکار یعنی شریر بترسند چیزی باو نهند

(۸۴) چون از خواب برخیزی صبحگاهان بدست چپ جمال و روی و ساعد و پای تا ساق سه مرتبه بشوی و اوستا بخوان و اگر آب نیابی با خاک جایز است

(۸۵) برزگر هنگام آبیاری احتیاط کند نسائی در جوی آب نباشد

(۸۶) زن بعد از وضع حمل چهل روز از ظرف چوبی و سفالی پرهیز کند و براستانه در پا نگذارد پس سر شوید و در اینمدت مباشرت با مرد جایز نیست

(۸۷) اگر طفلی مرده سقط شود قبل از چهار ماه نسا نیست و بعد از چهار ماه حکم نسا دارد او را باد آب نسا سپارند

(۸۸) بعد از مردن شخص اهل خانه او سه روز گوشت نخورند

(۸۹) بهدین باید سخی و کریم باشد که یزدان فرموده بهشت جای رادمردان است

(۹۰) اسم خواندن صواب دارد و جایز است هنگام نان خوردن و خوابیدن و نیم شب از پهلو به پهلو غلطیدن و بامدادان که از خواب برمی خیزند

(۹۱) کرفه یعنی صواب امروز را بفردا تعویق مینداز چنانچه یزدان بزردشت فرمود که کار امروز بفردا نباید انداخت چه که پشیمانی دارد ای زردشت از تو بهتر مرا در عالم کسی نیست و جهان را بهر تو آفریدم پادشاهان را از دوکه دو هزار تو دین بهی را رواج دهند از دو در کیومرث تا دو رتو سه هزار

سال است وازتو تا رستخیز هم سه هزار سال خواهد بود وترا آفریدم چه میانه ستوده باشد پادشاهی
مثل کشتاسب که اعلم دوزکار واعقل ادمیان است مطیع تو ساختم دانسته باش که کمال با علم وادب است
نه با اصل ونسب وتراکتابی چون اوستا داده ام با تفسیری واضح وبعد از تو امید واربباش که کسی برای
تو کرفه کند وبدان که کفته بیخواهر من دیو بروبس نام راکاشته است که کرفه رامعطل ومعوق دارد

(۹۲) هرنجس را با پادیاو واب بشویند زر را یکبار سیم را دوبار مس وبرنج سه بار پولاد چهار
بار سنگ شش بار چوب وسفال را بیفکند طهارت پادیاو این است که دست وساعد را تا مرفق
وصورت را تا نرمه گوش ها وپای ها را الی کعب ها می شویند باادعیه مخصوصه

(۹۳) آتش ورحرام با خادمش نیکو دار وهرشب آتش برافروز بوی خوش بران بگذار (ورهرام
فرشته ورب ظفر وفتح است)

(۹۴) کهنبار باید کرد وان شش است (حکم⁰) زیراکه یزدان تعالی عالم را در شش گاه آفرید اول هرگاه
نامی باحترام ان دادهر اول گاه پنج روز بعیش وطرب مشغول کردند دوزند مسطوراست که دادار هرمزد
همه جهان را دریک سال آفرید کهنبار اول مید یوزرم است وان خور روز با خیرایزد[1] ماه اردیبهشت
بود ویزدان دراین روز آغاز آفرینش آسمان کرد ودرچهل وپنج روز بانجام رسانید کهنبار دوم
مید یوشهم است وان خور روز بود با خیرایزد[1] از تیرماه وازان روز یزدان شروع باَفریدن آب
نمود تا شصت روز تمام کهنبار سیم پتی شهیم است وان هشتاد روز است از شهریور ماه وازان روز
خلقت زمین شروع شد وتا هفتاد وپنج روز باخر رسید کهنبار چهارم ایاسرم است وان هشتاد روز
باشد از مهرماه وایزد متعال ازاین روز تاسی روز دیگرنباتات ورستنیها را بپایان آورد کهنبار پنجم
میدیاریم است وان مهرروز بود از اردیماه یادیماه[1] وخداوند تعالی ازاین روز تا هشتاد روز بعد حیوانات را
خلق نمود کهنبار ششم همسپتمدیم است وان اهونود یا ماماسپند روز بود وتا روز نخست از پنجه دزدیده وخداوند
ازاین روز تا هفتاد وپنج روز دیگر آفرینش مردمان بپایان آورد باید دانست که واضع کهنبار جمشید است
وبه تبعیت اعمال خلقت درهر ایام کهنبار قسمتی از قصر خود را بیاراست همچنان حیوانات را باغ آورد وهر یک
کاری فرمود ومردم را آورده بکارها منصوب داشت ود رسیر هر کهنبار پنج روز شادی فرمود ودرجشن
این مقاله کتاب دبستان شرحی از نامه صد در اقتباس شده است ومقصود آن مغلوب داشتن نفس بهیمی است

(۹۵) اگر کسی تو احسان نماید احسان او را فراموش مکن

کهنبرو[1]

(۹۶) روزی سه بار نیایش آفتاب ونماچیان ماه وآتش را ستایش کن

(۹۷) برای میت گریه مکن زیرا اشکها گرداب ورود جیحون بل ازگذشتن او مانع شود وچون استاوزند خوانند
بگذرد

(۹۸) هیربدان را محترم بدارند وهرچه گویند مستمعین اطاعت نمایند اگرچه مخالف رای ایشان باشد

(۹۹) به دین باید خط استا وزند بداند

(۱۰۰) موبد باید با نیا ولغت پهلوی تعلیم نماید زیراکه یزدان بزردشت فرمود که این علم بافرزندان خویش
تعلیم نما

ازامثله زردشت است والدین من مرا بدایگان دادند ومن سالهائی دراز دوراز وطن میزیستم تا یاد دیار
خود را فراموش کردم باز بخاطر آوردم که پدر من کیست ومادرم کدام ووطن من کجا است پس کوشش بسیار
نمودم تا برهنه بوطن خود برگشتم وپدر ومادر وخانه خود را دیده باز گشتم وباینجا آمدم واین محل دایگان بود
ومرا جامه مردمان دربرانست وتا جامه پاره نشود نخواهم رفت

اسفندیار چنان حل کرده است وطن عالم ملکوت است پدر عقل اول ومادر نفس کل دایه جهان سفلی فراموش
کردن وطن مقصود از پیوستن بتن باشد کوشش ریاضت است وبرهنه شدن خلع تعلقات بدنیه نمودن
وباز آمدن آمدن رجعت ببدن وپاره شدن جامه متلاشی کردن اجزای تن

ایضاً من امثله جماعتی برای تحصیل معاش از شهر خود بیرون وچون بشهر مقصود رسیدند برخی از ایشان
سیم وزر اندوختند جماعتی بتماشای عجایب شهر پرداختند دیگران بیکار مکر دیدند چون ایام جلای
ایشان فرارسید پادشاه ایشان را امر فرمود که شما باید بروید ودیگران بیایند تا نسل شما بهره خود
بردارند پس بعضی با زاد وتهیه ودیگران بی توشه زمره سواره وگروهی پیاده روان شدند به بیابانی
بی آب وپر از سنگ وخراب رسیدند ان فرقه که سوار بودند وبا زاد سفر میکردند بمنزل رسیدند شادی دید
عظیم یافتند پیادگان با زاد نیز آمدند وخیرات با خود آوردند وتحت منزل رسیدند ودیدند که رفقای
دولت عظیم تحصیل کرده اند وایشان ناچیزاند وفرقه دیگر که پیاده وزاد نداشتند چون بصحرای بی آب
رسیدند شب بماندند راه رفتن عاجز ماندند وچاره جز این ندیدند که بشهر جهان پادشاه مراجعت نمایند وچون
مراجعت نمودند دیگران منزلها را گرفته بودند لابد بدیوزکی ومزدوری پرداختند
اسفندیار این مثل را چنان شرح کرده است

دین زردشت

شهر اول که وطن باشد ملکوت است شهر دوم عالم سفلی و خانه و دکان تن مردم و مردمان شهر حیوانات و نباتات
و معدنیات است پادشاه طبیعت و عالم عناصر است اندوخته مردم کردار و گفتار باشد بیکاران اهل خواب
و زناانند ندای پادشاه مرگ است که از خانه تن مردم را بیرون کند صحرا کوه زمهریر است سواران عالم عامل
و پیادگان که زاد اندک دارند عبادت کنندگان بی علم اند بی زادان اشخاص بی علم و عمل اند که از رسیدن
بعالم ملکوت ناتوان اند پس برگشته بعالم عناصر در آیند و آن منزلی که داشتند نیابند پس به تن جانوران
بر آیند

امثله دیگری از زردشت و گشتاسب منقول است و چون ذکر آنها موجب اطناب سخن بود از آن ها صرف
نظر شد خوانندهٔ محترم بکتاب دبستان رجوع فرماید که در آنجا مفصلاً مذکور است

اما اعتقاد زردشتیان دربارهٔ روح که آن را روان میگویند از رویای ارداوی ویراف معلوم می شود و
تفصیل آن از این قرار است

اردشیر بابکان چهل هزار موبد نیکوکار دعوت نمود و از ایشان چهار هزار برگزید و از آن ها چهارصد
نفر انتخاب نمود و بیشتر از آنها اوستا را از بر داشتند و از آن فرقه چهل نفر جدا کرده از ایشان هفت کس
ممتاز داشت و با ایشان فرمود هر کدام بتوانید از تن خارج شده خبری از بهشت و دوزخ فرا آورید
این اقدام با همه کس ممکن نگردد مقدور آن مرد باشد که از سن هفت سالگی مرتکب گناهی نشده باشد
پس ارداوی ویراف را که از همه گزیده تر و داناتر بود انتخاب نمودند و با شهنشاه بآتشکده آذرخورداد رفتند
و تختی برای ارداوی ویراف حاضر کردند و بر آن جالس گردید آنگاه چهار هزار موبد به پرستش و ستایش
یزدان مشغول شدند دستوران جامی از می نشئه بدو دادند آن را آشامید، بر بستر بخواب رفت و تا
یک هفته از هوش بیگانه بود هفتم روز از خواب برآمد و با حضار دبیری فرمان داد تا آنچه در رویا مشاهده
نموده بود برشته تحریر آورد و گفت چون بخوابیدم در رویای خود دیدم که فرشته از بهشتی که او را سروش
و اشو گویند باستقبال من آمد سلام کرد اظهار اشتیاق سیر عوالم روحانی نمودم دستم بگرفت و مرا سه قدم
بلند کرد و با چینود پل که مقصود از صراط باشد رسیدم آنگاه پلی باریک تر از موی بدیدم که از تیغ تیزتر بود با
سی و هفت رسن که از آن آویخته بود روانی دیدم که از تن گسسته با راحت نشسته و چون از طرف شرق بادی
معطر بوزید از آن صورت حوری گلرخ و نیکو چهره که هرگز جمال آن را ندیده بودم پدید و آن از او پرسید
که با چنین جمالی زیبا و کمالی دلربا تو کیستی گفت کردار توام آن مینوایزد را دیدم و او ملکی است که شمار حساب

ازخطا وصواب

رویای ارداف ویراف و سیر پل صراط و بهشت

از خطا و صواب دارد و رشن را دیدم و او فرشته عدالت است و سروش ربّ پیغام و رسانندهٔ الهام است ایشان را
سلام گفته جواب گرفتم و از پل عبور نمودم آنگاه روانی چند را برابری کرده بویشها نمودند بهمن آمد و دستم را
گرفته به تختی خوب رسانید و روان را که علما و صور بصورت زیبا شده بود دیدم که اشوان و بهشتیان
گرد او جمع شده پذیرائی نمودند و مانند خود محترم بداشتند بهمن دستش بگرفت و بمقامی منیع و جایگاهی رفیع
که در خور او بود باز نشاند پس جایگاهی بلند دیدم و بفرمان بهمن نماز نیاز بردم و چشمان من بدان جایگاه
نگریستن نتوانست باز بهمن مرا سوی چینود پل رجعت داد

گروهی دیدم دستها بر هم نهاده متحیّر و متفکر ایستاده اند چون پرسیدم سروش گفت اینها ستیانند
که تا قیامت بدین حال موقف خواهند بود هر گاه باندازهٔ موی مژه بیشتر صواب میداشتند از این بلیّه
عظمی و داهیهٔ کبری رهائی می یافتند

پس پایه تیر را که علامت ستارگان ثوابت بود مشاهده نمودم پس در ماه پایهٔ روانان ماه تابان دیدم و آن نیز
پایه بهشت است و در آن خلق صواب کار باشند که با جمله اعمال حسنه رفتار کرده اند غیر از احترام نوروز
از آنجا بپایهٔ خورشید رفتم و در آن نیز صواب کاران ساکنند باز بفرمان سروش با نور حق نماز بردم
و نزدیک بود خرد و هوش از من فراموش شود او از نی مرا برپای داشت آنگاه روغنی بدهانم ریختند
که مانند آن نیافته بودم و گفتند این خوراک بهشتیان است از آن پس اردی بهشت مرا گفته همه
پیهم بر آتش نه بعد به بهشت رفتم انوار آنجا مرا مات و حیران و متعجب و سرگردان نمود گوهران را
از هیچ جنس ندانستم و فرمان رسید که مرا بهر سوی برند و این روانان را در بهشت دیدم یعنی روان
کریمان و نوروز گیران و خسروان دادگر و دستوران و موبدان پس روانان زنانی که فرمان
شوهران خود بردند باز روانان هیربدان که خادمان آتشکده بودند و اینها ستایش و پرستش یزدان
نموده اند و روانان کشندگان موذیات و اینها اسلحه در بر داشتند بعد روانان برزگران و شبانان را
دیدم آنگاه جاهی را دیدم که عناصر بهشتی نزد ایشان بپای ایستاده سروش گفت اینها روانان
آنان باشند که عالم دنیوی را بباغ و کاریز آراستند و عناصر را بانی جهان را گرامی داشتند پس
ارواح آنانیکه در دنیا از صاحبان بضاعت و اقتدار در راه بر و در کار نیک تند و با ضعفا تسکین
بهره دادند و ایشان جاودانی اند چیان خود و قصور و والدان و غلمان و خورد آشام ایشان را
دیدم

پس بهمراهی سروش واذر بهشت از بهشت بیرون آمدیم و مرا بسیر دوزخ بردند تا پاداش اعمال سیئهٔ اهل آن را مشاهده نمایم رودی سیاه دیدم با ابی متعفن که گروهی نالان و پریشان در آن غوطه ور بودند سروش گفت این ابی است که از اشک کسان مرده بعد از وفات کرد آمده است و گروهی که در آن اند ایشان باشند که خویشان از برای ایشان بعد از موت گریه وزاری و عزا و سوگواری نمایند

باز بسوی چینود پل آمدم روانی از تن گسیخته دیدم که از جدائی تن نالان بود بادی برا و وزید که گرفت و از آن با دیگری تیره و تار با سری چون سرما و منظری کریه و مستوجب نفار برآمد مویش پریشان ماد بود و از دهانش دود بر می امد روان از او ترسیده گفت تو کیستی پاسخ داد من عمل تو ام پس دست بر گردن روان انداخت و او را بر چینود پل آورد باد شواری تمام اندکی رفت و بدوزخ سرازیر شد

بریار سروش و اذر بهشت سیر کردم و مه و تندباد و سرما و بوی بد و تیرگی و راه چاه را دیدم در چاهی نگریستم و اینک روانان بسیار در ناله و آزار بودند و آن چنان تاریک بود که کسی دیگری را نمی دید و ناله دیگری نمی شنید سه روز عذاب آن نه هزار سال است

همچنان در چاههای دیگر افاعی و عقارب و موذیات دیگر موجود بودند

انگاه روانی را بمن نمودند که سرش مثل انسان و تنش مانند مار بود و دیوان او را عذاب میدادند و با تیشه و دشنه و گرز آتشین او را می زدند سروش گفت این روح غلامباره است

دیگر زنی را دیدم که ظرفی پر از خون و ریم در دست وی بود و او را با چوب و حربه می زدند تا آن را می اشامید پس دیگر باره چنان ظرفی بدستش میدادند سروش گفت این زنی است که هنگام حیض باب و آتش نزدیک شد

مردی را دیدم که با کپای آویخته بود و با دشنه پوست از سرش می کندند و گفتند این خون ناحق ریخته است

همچنان روح کسی که با زن دیگری آمیخته بود که بزور خون و ریم را بخورد او میدادند و با شکنجه کوهی گران بر سینه او نهاده بودند

وارواح آنانی که هنگام غذا خوردن باژ برخوان نگرفتند (ومقصود از باژ تبریک است) از گرسنگی و تشنگی می نالیدند

و دیگر زنی را نه بود که از پستان آویخته شده بود و موذیات او را می گزیدند

و روانان آنانی را که کشتی نه بستند دیدم که موذیات ایشان اذیت میکردند

زنی را دیدم که زبانش از دهان برآمده سروش گفت این زنی که اطاعت شوهر نکرد و فرمان او نبرد و جواب سخت داد

انگاه روانان خائنان و ظالمان و نمامان و قاتلان چارپایان و بخیلان را دیدم

روان کاهلی از کپای معذب بود زیرا با پای دیگر و دنی کیاه نزد بزی افکند که از سبب حمل دهانش بکیاه نرسیدی

زبان دروغگوی را دیدم که برسنگی نهاده با سنگ دیگر میکوبیدند

همچنان روان زنی که با داروی سقط آورده بود پستانش زیر سنگ آسیا معذب بود

مردی را دیدم که بر هفت اندام او کرم افتاده بود سروش گفت این مرد گواهی دروغ فروخت و بدان واسطه مبلغی گرد آورد

دیگر در دوزخ روان گرد آوران سیم حرام و مناهقان و قاتلان سلاحی و خاکی و زنی که موی سر در آتش انداخته بود دیدم که هر یک بطریقی معذب بودند

و روان ساحره و روان مردی که مرده و ریم و ناخن و موی در آب و آتش انداخته بود و روان کسی که مزد و ران را مزد نداده گوشت و پوست مرده میخورد (روان) بنی روح

روان مرد زنی کوهی بر پشت داشت و او را در برف و یخ می راندند هم روانان آنانی که بکرمابه نابالک رفتند و دوان سر و تن شستند تا گردن در یخ و برف فرو رفته پیش هر یک طاسی پر از خون و موی پلید بود که با ضرب چوب میخوردند

روان ظالم که بر مردم بار گران نهاده بود زیر کوهی نالان و پریشان بود

دیگر روان آنکه زمین با ستم از مردمان گرفته بود با مار و افعی مضروب بود با انگشت و چنگال کوه میکند

مردی که پیمان شکسته بود با شانه آهنین گوشت از دوش و اندام او می بریدند همچنان دست و پای ناصحین دیگر را با تیر و تبر میکوبیدند

بازمرا از آن اندوه سرا بیرون میآوردند چون فروغ یزدان بر من تابید از هوش بیگانه شدم آواز روح افزا بگوشم رسید که با گفتار و کردار پسندیده بر دیوان غالب شدی آنگاه مرا به بهشت آوردند روانی چند مرا اندرزی نمودند و گفتند این راز با خویشان ما بازگوی تا از گناه بپرهیزند پس بنا به

دین زردشت

واستر پایه آمدم همان الهها رشنیدم پس به چینود پل آمدم ر واآن انجا کنند مردم را بگوی که پس از خود فرزندی بجهان بگذارند ورنه چون ما درانجا پایدار پایدار باشند دیگران کنند مردم را با زکوی که بار نیک کسی نظر نکند وکسی را متهم ندارند والا چون ما درنمایند اکنون دراینجا پاینده ایم تا دشمن از جهان ابدا اگر خوشنود شود شاید برهیم پس سروش وارد ی بهشت مراکیتی فرود بن آورد ند وبد رود کردند چون ارداوی ویراف سخن بپایان آورد دبیر طومار را فرو پیچید وپس از چندی برشهنشاه بخواند شهنشاه به دین رواج داد اذرباد که موبدی پسندیده بود دیرمان شاه غسل کرده درانجمن بخوابید و نه من روی گداخته برسینه او ریختند آسیبی و نرسید

عبارات ذیل از هرمزد نشانست زردشت عرض کرد ای اهورامزدا اسم اعظم خود را که بهترین ومؤثرترین آن است بمن تعلیم فرما تا دشمنان خود را مغلوب کنم وباتشی او شرارت دیوان ومردم را از خود دفع نمایم ویاتوها وپریکاها معذب سازم وهیچ یک از انها قادر برایذای من نباشند اهورامزدا جواب گفت ای زردشت مقدس اسم من اول آنکه از او درخواست می نمایند اسم دوم من بخشنده نعمات سیم قوی چهارم کمال تقدس پنجم تمام اشیا حسنه مخلوق مزدا ومولود اصل مقدس ششم فهم هفتم فهیم هشتم دانش نهم دانا دهم سعادت یازدهم معطی سعادت دوازدهم اهورا (یعنی خداوند) سیزدهم کریم وسودمند چهاردهم انکه در او دوئی نیست پانزدهم انکه مغلوب نمی شود دهم فیروزمندات شانزدهم انکه حساب درست هفدهم بصیر هجدهم شفابخشنده نوزدهم خلاق بیستم مزدا یعنی علیم

ای زردشت مرا بحمد ثنا وهدایای شراب مطبوع بمن بگذران در روز وشب برای کمک وشادی تو خواهم آمد من که هرمزد هستم سروشای مقدس ونیکو برای مدد وشادیت خواهد آمد آب نباتات وفراد شیهای مقدسین بمددت خواهند آمد

دعائیست درزند ما ستایش بر پرستان حیوانات ونباتات ما را بدهید همت بلند وفیروزی ما را بدهید دمه کا ویس خواسته از کوشش خود باشد بتن اسانی یعنی ما رزق وروزی همیشه براه سوده وحلال برسد ما را بدهید فراوانی مردمان یعنی فرزندان سزاوار دستایندن ولایق شهوری باشند

ایضا ای یزدان یعنی فرشتگان بزرگوار برخوره مند وایزدان برتند دستی دهنده مرا بزرگی بدهید وسود ستایش بمن ظاهر کنید وشما بشوید ای نور بخشندان پرستش کنندگان وفره مرا بیفزائید درستایش اتش برش وستایش ونیک هدیه وهدیه با بهشت برای توای اتش نور او مزدی خواهم

عبارات هرمزدیشت وادعیه

یعنی پسند میدادم

ایضا درمیان برسمهای او درستارها وماه وخورشید را می ستایم

اکنون برخی از آیات وعبارات کتاب دساتیر را ذکر میکنم تا خاطر مبارک خوانندگان اوراق را از آن نامه نیز مستحضر داریم چون ساسان پنجم که خود او یکی از دستوران بزرگ بود این کتاب را ترجمه نموده در بعضی موارد شرحی نگاشته است پس کلام او مثل کلام مه آباد بازرتشت وشرح او مانند مطالب متن کتاب خواهد بود

شماره روز وماه وسال کیوانی از این قرارات

یک دورکیوانی که سی سال متعارف باشد برابراست بایک روز

سی چنان روز برابراست بایک ماه

سی چنان ماه برابراست بایک سال

هزار هزار چنان سال برابراست بایک فرد

هزار فرد برابراست بایک ورد

هزار ورد برابراست بایک مرد

هزار مرد برابراست بایک جاد

سه هزار جاد برابراست بایک واد

دو هزار واد برابراست بایک زاد

صدهزار سال کروه ابادیان سلطنت کرده اند

ایضا اخان روزهای کیوانی وسالها

صدهزار سال برابراست بایک سلام

صد سلام برابراست بایک شمار

صد شمار برابراست بایک اسپار

صد اسپار برابراست بایک راده

صد راده برابراست بایک زاده

صد راده برابراست بایک ارایده

دین زردشت

صد ارا ده برابراست بایک راز
صد راز برابراست بایک اراز
صد اراز برابراست بایک بی‌راز
کیش ایرانی دودمان جیان یک اسپار سال است

عبارات از دساتیر

از نامهٔ شت مه اباد

بعضی مورخین عجم مه اباد را اول پیغمبر بلکه اول مخلوق دانند و شریعت او را اقدم شرایع عالم شناسند و گویند اول پادشاهی است که در معمورهٔ عالم سلطنت کرده اول شخص سلسلهٔ مه ابادیان است و پس از او سیزده تن و خشور که هم پادشاهی میکردند پدیدار شدند و همه در ترویج دین او قیام نمودند و اخرین ایشان اباد ازاد است و این طبقه باجهار طبقه دیگر که پس از ایشان ظاهر شدند سالهای دراز بلکه ملیون الاف سنوات قبل از هبوط ادم زیست می نمودند (۱) کتاب اسمانی که بر مه اباد نازل شد دساتیر است و سطور ذیل از ان کتاب منتخب شده اند بنام ایزد بخشایندهٔ بخشایشگر مهربان بنام یزدان از گمراه کننده براه ناخوب برنده رنج دهندهٔ ازار رساننده — ناسخ التواریخ (۱)

ایزد نتوان دانست چنان که هست جز او که با بهستی و یکتائی و کسی سراسر فروزها ارونذ (فروز: ... اورونذ: ...) کوهر اوست و از او بیرون نیست جز اغاز و انجام و انباز و دشمن و مانند و یار و پدر و مادر و زن و فرزند و جا و سوی و تن و تن اسا و تنانی و رنگ و بوی است زنده دانا و توانا و بی نیاز و دادگر و ستودن و دیدن و بودن اگاه است و هستی نزد دانش او یکبار بی دمان و هنگام پیدا است و بر او هیچ چیز پوشیده نبدی نکند و به بدخواهان نباشد و زشت نخواهد و خواستار ناخوش نبود اغچه کرده خوب است

اینها صفات یزدان است و چند ایه دیگر در صفات وی نویسند بعد در خلق خرد نخستین و هوش نخست سخن گوید بعد دربارهٔ فرشتگان و ستارگان گفتگو می نماید و در هوش کیوان ذکر سپهر فرشاسام و روان لاینا و تن ارمنا کند و سروشان و ستارگان را بشمار دادند ساکنان اسمانها را از صفات انسانی مبرا شمارد و گوید در ان سر امردن و زائیدن و گرفتن پیکر و گذاشتن نکارینست

هرکس در نزدیک فرشتگان که خردان و روانان سپهرند رسید کوهر خدای جهان را دید بدان خرمی و هیچ شادی و خرمی فرودین جهانی نرسد زبانان شادی و خرمی و خوشی و مزه را نتواند بیرون داد و گوش نیارد شنید و چشم نتواند دید و در اسمان چندان خوشی است که جز رسیدگان ندانند

کمینه پایه بهشت ان است که فرومایه را برابر فرودین جهان دهند

جز این انچه از پیکرهای زنان و کنیزان و بندگان و خوره و اشام و پوش و گستر و تیم در اوست بفرودین جهانی شمار در نیاید

دین زردشت

بهشتیان را تا ازبخشش یزدان برتر باشد که نه میرد و نه کهنه شود و نه دردکیرد و نه الایش درد فراز اید

بعد برای هر اخشیجی فرشته معین نماید بلکه برای هریک از باد و برف و باران و رعد و غیره پروردکاری قرار دهد

پروردکار اسب فراش نام دارد و پروردکار و پاسدار مردم فرزین نام

انسان اشرف حیوانات است

مردم را کویند از جانوران بفر روانی

پس باید هر اسب یعنی یزدان پرست باشد و از خورد و خواب و اشامیدن بهره داد ریکذارد و مواظب بابا د یزدان نماید و جانوری را ازار نیازرده باشد و او بعد از مرک نزد فرشتکان رود و بعد تعلیم مسئله حلول ارواح و تناسخ است

بنام یزدان هرکس زشت کار و بدکار است او را تخست در پیکر مردم رنجه دارد چون بیماری و رنج خوردن در شکم مادر و در بیرون ان و خود را خود کشتن و از تندبار و جانوران ازمند ازرده و رنجور شدن و مردن و بی نوائی پیش امدن از هنکام زادن تا مرک هر چه کردار ورفتار و رفته باشد و چنین نیکی شیر و پلنک و ببر و یوز و کرک و هر تندبار جانوران ازرده رنج کار و انداز پرنده و درنده و خزنده بزرکی و پرمان وهی داشتند و هرکس را که نیکشتند پیکاران و پرستاران و یاوران ایشان بوده اند که بکفت و یاوری و پشت کرمی این کروه امید یدی و زشتی می کردند و تندبار که جانوران بی ازارند اکنون از خداوندان خود سزا می یابند

اگر کناه باز ماند بار دیکر امده بایاوران خود سزا خواهند یافت یکبا ریا ده با ریا صد بار و مانند ان

تندبار چون اسب و کاو و اشتر و استر و خر و مانند ان مکشید و بی جان مکنید که سزای کردار و پاداش کار اینها از دیکر کونه است از هوش یا رخورمند چنانکه اسب را سواری کند و کاو و اشتر و استر و خر را با رچه اینها مردم را بزور بار کردندی

تندبارکش بخشم یزدان و الاکرفتار اید . . . . .

کشتن تند باران را ستوده و شایسته و درخور است چه اینها بادرفته و کذشته خون ریز کینه

عبارات از دساتیر

بوده اند وی کناهان را میکشند سزا دهنده اینها بهره باشد

اکر مردم نیکو دانش و بدکنش است چون فرو دین تن بپاشد دیگرا خشیجی تن نیابد و روانش را فراز ابادرا ، نجهند و بدخویهای او در پیکر اتش سوزنده و برف فسرنده و سردکننده و مار و کژدم و جزان ازارندکان و رنج او ران شده ازارش دهند و ازدوری یزدان و سروش و فرشته و فرودین تن و اخشیجی پیکر در اتش ناکامی سوزد و این زشت ترین پایه دوزخ

درباره قبله و نمازمی فرماید

نماز بردن سوجه سوی است و بهتر ستاره و فروغ دانید زنا ممنوع است

پیمان می شکند سوکند دروغ یاد مکنید کناه هر انچه کرد با او چنان کنید چیز باز مانده پدر و مادر به پسر و دختر برابر دهید و بزن اندک زیر دست را نیکو دارید

بدی از خدای هستی نیاید بعد در سلطنت ستارکان و مدت پادشاهی راندیعنی ستاره اول هزار سال سلطنت نماید بعد ستاره دوم و اولی انبار او باشد همین تا نوبت بماه رسد که همه انباز او باشند و خرش او انجام یابد پس او این شاه بازشاه باشد و همیشه چنین کذران باشد و در اخر همین چرخ دو تن بیشتر نمانند و از نژاد ایشان مردم پدیدار شوند و در این دوره اباد پدر همه است و بهترین مردمان بیرون امند

سپاس در راه خدا و پرستش و خوردن و اشامیدن است و خواب است و چنین کس را تپاسید و هرابد کویند

کروهی امده که فرزانکی و زیرکی دوست دارند و دهن بخون جانوران بی ازار الایند و شکم بران بر سازند بعد در طبقات مردم سخن کوید

که بعضی یزدان را تن دانند و بعضی خوی و منش هوهی خود را پیغمبر خدا کیرند کروهی مردم را بتیغ کشند و خود را بهیان کنند بکمان انکه خدا خوشنود شود

و دیکران با هم نبردها و جنکها کنند و چندان ائین و خرد اید که نامها پرشود جز کیش ابادیان را ، خدایابی نباشد

بترسید از کناه و بهراسید از کار تباه چون هرکدام از هفت ستاره کردنده چرخ را بانجام رسانند یا در خانه خود باشند جشن دانید پرستار را برد و موبد راد دوست دارید و فرمان برید هنکام زادن

فرزندنامه خداکه دساتیرنام اوست خواند و درراه یزدان چیز دهید مرده را در خم تیزاب و
تذاب یا در آتش یا خاک سپرید و چیز با یزد پرستان دهید
آیات دیگر در بخشش و دوست داشتن هم کیش است و پرهیز از گناه و توبه
ایضاً آزد زد آنچه برده دو برابران ستانید و به چوب زده چندگاه در زندان دارید اگر پند نگیرد
شهر گردان کرده گرد کوی و بازار گردانید در باره کشانش دارند
تنبیه زنای محصنه چوب زدن و گرد شهر گردانیدن است و تکرار بند جاوید است
در ستایش ستارکان گوید
ستارکان رونده را که هفت ستاره روان باشد پس یزدان ستائی ستایش کنید و افروختن
فروزید و پیکر هر هفت ستاره روان سازید و پرستش سوی دانید
ای آباد گفتار یزدان چه راست که به میانجی فرشته بر دل فرود آید ایضاً تو مرا دیدی و گفتارم شنیدی
این گفتار را به بندگان فرود دین زمینی برسان پس از تو آئین تراجی افرام زنده کند و پیغمبری باشد
سترک
از نامه شت جی افرام اول شخص سلسله جیان پس این خسرو آبادیان است که بالتماس مردم خسروی
پذیرفت و این نامه براو فرود آمد و او جی افرام پسر آباد آزاد است پس از ستایش یزدان در فرمان
برداری چرخهای آسمانی سخن گوید مخصوصاً دوازده خانه و هفت گردنده سخت خداوند آتش و
باد و آب و خاک را آفرید و از پیوند ایشان رونده و جانور خداوندجی افرام را اختیار فرمود پس
از آنکه صد زاد سال در گروه آبادیان خسروی بیاشید
اینک معانی سخن برایت فرستادم لفت وساتیرش کن راه مه آباد آئین خداست
بعد در ستایش و صفات یزدان مفصلاً سخن گوید
اول میانجی درمیان خدا و مردم خسرو است و دوم پیغمبر هرچه خوب است از یزدان است آنچه
بد است از مردم زندبار کشتن ستم است
بعد گیفر نیک و پاداش بد و بهشت و دوزخ را تعلیم میدهد و خبر دهد که پسر اجی افرام شای
کلوخانه یزدانی را استوار سازد و آخرین پیغمبر و پادشاه این طبقه جی الاد بوده است
از نامه شت شای کلوکیش میرانی و کور خدیوی در دودمان جیان یک اسپار سال باشید

پس خداوند شای کلو را بو خسوری گزید یزدان پروردگار پروردگاران و پیدا سازید پیدایان است
بعد در پرستش خداوند و سپهران باز داشته شده از دیده شدن و گرنتن پیکر گفتگو کند خود
نمی تواند خدایا را دریابد نه نارسائی و کوتاهی بلکه از شگرفی و بزرگی و برتری گوهر جهان
داور
بدکیش کود دانکه کانه و پندارد که تراچونی و چگونگی و چیزی و کجائی و پهنادی یا نا گوهری از
ناگوهران یا فروزه از فروزهاست توئی خدائی آن چنان که نیست پرستش سزائی جز تو
بعد دعا کند که خدا بتوسط شید یعنی نور او رامد فرماید پس نوبت کند یا سان بعد
از او استواری یزدان نماید
از نامه شت خوریاسان
چون خسروی و پرمان وهی شایان یک شمار پایند شای مهبول پدر یاسان بیکاری مردمان
دید و از میان مردم بیرون رفت پس خداوند یاسان را بگزید و یاسان بمعنی لایق باشد از
آیات اوست
تونی نخستی که نیست نخست بیشتر از تو
تونی بازپس تری که نیست بازپس تری از تست
فرشتگان فروماندند و نارسیده اند از دریافت بزرگیت و از یافتن سپرکیت
مردمان نارس و کوتاه یافت اند از شناخت رسائی گوهرت
پرستش سرایان آزاد کن و رها کردان و رهائی بخش ما را از بندهای فرودی تائی رستگار
کن ما را از کژهای هستی زشت تار و تیره و تاریک فرودی تائی
بفرست درود ان کن بر روانان ما فروغهای شیدهایت
پس بزرگ است هرآینه هستوان چنان که نیابند او را چشمها و نه آسایند او را اندیشها ترا است
بزرگی و درود
و از تست از داشتن و بخشش و به تست دهش و بخشایشگری و پایندگی و پایداری و جاوید است
پس بزرگ است ایزدان چنانکه بدست اوست روان کرده چیز و سوی او برگردند
بنام مهربان خدای یزدان نه گوهر و نه ناگوهر است و هرچه پندار از آن برتر است

دین زردشت

وهیچ چیز با او نماند ونه او بهیچ چیز یک است نه بسیار جا ندارد زنده است نه بروان وجان وتن او زنده بخویشتن است

دانا است بی اندیشه ونادانی بر دانش او پیشی نداشت خواستور است هرچه خواست کرد وانچه خواهد کند توانا ونیرومند است هرچه خواهد کردن تواند وبهیچ در نماند مگر در افریدن چون فروزهایش بسیار است وبشمار درنیاید

فرشتگان بیشمار افریده از ایشان نخستین خرد نخست است که همه خردها وافریدکان دیرودست اویند پس روان سپهر برتر پس تن بود وگوهرها وناگوهرها همه افریده اویند از او افرین برایشان وبرتو ای یاسان که اکنون کزیده مردمانی ودستکاران در بهشت جاوید باشند وگنهکاران در دوزخ

سخت پاک شدن دو گونه است دل را به بدی نه بستن ونکوهید کیها ستردن مانند خشم وکام از دل زدودن وانچه در اشکار بد باشد زدودن واین پاک شدن باب نغیر باشد ونغیر ابی است کر رنگ وبوی ومزه او نکشته بود وبد بوی نشده ونه کلاب ومانند ان پاک ون ستوده هم اب در اب شوی تن را یا روی ودست وپا را اگر نتوانی پندار این کن پندار که تن یا سر یا دست وپا را شستم پس بر ابوشش کاخ ای ونماز کن وشش کاخ ستارکاند واتش که فروغند کاند پی نماز یزدان نماز بوشش کاخ نما تا نماز به یزدان رساند اگر وهیر کاری دانشوری در نماز پیش گیرد پس الیست پی شوان نیکواست اگر نتوانید پندارید پندارید که نماز کردیم با این هرکاه شش کاخی ببینید نماز برید هر روز چهار پاسه یا دو بار نمازید ویک بار هر اینه نماز چند گونه است اما فرو زمیار انکه در برابر فروغنده ایستد ودست فرو بندد وسر خم کند تا پیش ناخ[1] وباز برافرازد انگاه باز سر پیش افکند ویک دست بر سر گذارد پس ان دست فرو گیرد ودست دیگر را بر سر گذارد ان سر برافرازد وهر دو دست را بهم پیوندد وانگشتان هر دو دست بهم رساند مگر دو شست را بر چشمها نهد وسرهای انگشتان انچه رسد بر ارد تا هر کجا برسد وسر خم کند تا پیش سینه انگاه سر برافرازد وزین پس بر زمین نشیند ودستها بر زمین وزانوها نیز چنین گذاشته پیشانی بر خاک رساند پس یکسوی روی را بر خاک نهد وباز سوی دیگر روی خود بر خاک گذارد وانگاه دراز شود وبخواند مانند چوب سینه شکم بر زمین رساند در انها نیز چنین ودستها راست کرده اند وروی دست بر زمین پیوندد وپیشانی بر زمین گذارد

[1] ناف

عبارات دساتیر از نامه شت وخشور کلشاه

دارائین وتیره حرکات بسیار باشد تا اخران که گوید

نماز اول یزدان ار است ودر این نماز انچه سزاست از دشتی است یا سیمای کرد ساتیراست همی خواندبند پس شش کاخ را ستایش نماید وستایش وچنانکه در دساتیر است بخواند ودر خواهر تا نماز او را بیزدان رساند واگر اتش باشد کوید ای پرور دکار از نماز مرا بیزدان رسان زیرا که اتش را روانیست واب را چنین در روز وشب هر باری که فروغنده بنگرید نرخم کنید وروزی چهار پاسه یا دو بار بجای ارند که هنگام بکی بامداد تا بر امدن خورشید است دوم میانه سیم هنگام فرو رفتن افتاب گیتی تاب چهارم نیمه شب ودر تواند یکبار که بر امدن خورشید است تا کرنهر کاه اتش واب وزمین خرم ببیند سر خم کند اتش را باید افروخته دارند وکاه ناچاری باب فرو نشانند کنا ودودخانه را نباید الود واب را نشت جاها نباید افکند با این تن شستن زد ناگریز است وباد را چون بد بوئیها بی شود ناخوش سازی چنین نباید کرد با این ناگزیر باد اشتی را دو دانداز ند بدان سو که در دست باد پیش باشد وخاک را پلید نباید داشتن ای یاسان مکوم زبونی این ترا کلشاه دو رکند وجان بزرگ شود که او را بد مردم گویند واو پیغمبری باشد سترک واخرین پادشاه یاسانیان یاسان اجام نام داشت

از نامه شت وخشور کلشاه ـ در ستایش کیوان یعنی زحل چون نود ونه سلام سال از خداوندی یاسانیان رفت مردمان بدکار شدند یاسان اجام از میان ایشان کنار رفت کار جهانیان تباه شد تا انکه فرزند یار بود یاسان اجام را که کلشاه وکیومرث نامند خداوند بوخشوری فرستاد پس از ستایش یزدان کلشاه را واسطه امداد از خداوند متعال قرار دهد وگوید خداوند کلشاه را درنگاه جای سپهر هفتم گذاشت وان کیوان است پس ستایش کیوان واجب است وصفات بسیار مانند اندیشهای ژرف وکارهای انبوه بوی نسبت دهد وخداوندگانی ودوینده وجانوران را بر مان بردارا وکلشاه قرار داد وچادرها در که چهار گوهر باشد دادت او وکلشاه مروج شریعت مه اباد بود اخر اخبر ظهور سیاملک است وهوشنگ پسر سیامک پیغمبری است که ائین کلشاه را خوش دارد

از نامه شت وخشور سیامک ـ در ستایش برجیس یعنی مشتری ایسیامک پور کلشاه تو پیغمبر نزدیک منی ستای هرمزد را چنین بنام یزدان ترا پاکش دوی ش ود رود وافرین بر تو واز تو برد وامان پاکان ایشکرف بزرک ستوده برجیس سپهر ترل فرپا ومندیو فرخی دها یونی میانجی نیکوئیها وخوبیها بزرک روان پدر خدیو مهربان

تا آخر که گوید

جا دادت در سپهر ششم آرام جای بلند

می خواهم از تو نیک بختی هر دو سرای که خواهی از پدر خدیوت و بهره بودت و بس خواسته ات و بعد
خردها را سیاهی قرار دهد پس دعوت سیامات است بعالم روحانی و نصب هوشنگ ازنامه شت وخشور
هوشنگ در ستایش بهرام یعنی مریخ بنام ایزد بخشاینده نیکو مهربان دادگر ای هوشنگ پور سیامک که بیمبری
بیغمبری و ترا دانش و فرزانگی دادم این بزرگ آباد تازه دار دبستای بهرام را که یاور رفت اینگونه بنام یزدان
فرزانه آفرین درود بر تو و پاکی یزدان و فرخیها بر تو ایکرفه بزرگ خوب دانا زبردست و بالا دور چیره شکننده
پدر خدیو شید ورد بهرام سپهر پرمانیز آفریننده خود کرونده درخوش خواهش پس خواسته خردی بگردش سپهر
خود که سپار زننده است از پذیرفتن کست و گرفتن پیکری تازه و گذاشتن پیکر کهنه و کرد راست تو دلیر سخت
افراز برنده استوار خداوند خشم نبرد بیم ده استوار آتش افروزنده خون سوزنده آرامی داد ترا در اسمان
پنجم
بعد واسطه است بهرام که خواهش کند از خردان که بخواهند از خدا تا دماکننده را از نزدیکان خود
قرار دهد بعد خبر طهورثهمورس است

ازنامه شت وخشور تهمورس در ستایش خورشید بنام یزدان توانا

ای وخشور من تهمورس پور هوشنگ آئین بزرگ آباد را استوار کن

آفتاب یا ورفت او را که خورشید باشد بر موم که ترا هو رند دهد پس ستایی ورا اینگونه بنام توانا
یزدان درود بر و زند شهای یزدان و فرخیهاش ای روشن گر بزرگتر و گرونده ستوده و خجسته همایون
ترتابنده از آفریننده جایه و دمانکش خود کرونده در فزون مهرستر گترا فریننده خود بگردش سپهر
خود که پاکست از پذیرفتن کشوده شدن و پاره کشتن و تازه پیکر گرفتن و کهنه پیکر گذاشتن و گردش
راست تا چرخی تونی هور درخشنده سخت چیز شکننده تیرگی . . . . . سروسرور جهان
پادشاه ستارگان و شاه اختران کننده و گرونده روز بخت و پرمان ایزد بلند شکافنده دانا و فرزانه
فزون و بزرگتر پورانان و دادیاک الاثیر از فروغان سکیان تونی نمودی از بزرگی و که ایزد باشد پورانان یعنی عقلها
. . . نمونه از نمونهای فروغش . . . . می بخشی ستارگان را شیدت در وادکان دانشمندان
آسمان چهارم جا دادت می خواهم از تو ای پدر خدیو بزرگی خداوندی و بیش رساند وان

که خواهی بیاغی فروغ روان پاینده است که تابنده است از بهر بودت دوست داشته است و آغاز جای
گردش و جنبش است که تونی سایه او و فرنیکه انوار همه شیدان آکینده که خواهند از پدر خدیو ایشان که خواهند
از پوستش ستایش یزدان یگانه که کندم از پس خواهندگان دوست داران سوی او نگهدار دمرا از گفته ها
واستهای روانی و تنی و فروزی دهدم چون گروه شیدتاب پر از تو جمشید وخشور است و راگرم بهترها
وخوبی های جهان رابد و نمائم(۱)

ازنامه شت وخشور جمشید در ستایش ناهید یعنی زهره بنام هنر آفرین یزدان ای جمشید پور تهمورس
ترا بگزیدم آئین بزرگ آباد را استوار و پایدار کن تو پیغمبری هستی بسیار بزرگ و هنرها همه ترا آموختم تو
از من سخن میگونی تو مرا می بینی و مرا می شنوی و مرا می بوئی و مرا می چشی بستای ناهید را که انا ویا و رسا
خوانیک ستایش نامه فرستادم چنین بخوان
بنام هنر آفرین یزدان ترا پاکی و دیرگی درود بر تو در ود خداوندبا دایکرف بزرگ بانوی ستوده خداوند
دانش و خدیو کش ناهید سپهر تابنده نیکبخت گرامی و روشن گوهر پرتوبس دل خواه تابنده دیرخوش
آینده و پاک و دیده پرمان پرید بداو زنده خود جا دادت در سپهر سوم می خواهم از تو نیک بختی دو سرا
که بخواهی از پدر خدیوت و بهره بودت خرد آزاد تا بخواهد از پدر خدیوش که خواهد از آغاز گاه نخست
همانه هستی گوهر گوهران تا نزدیک گرداند سویش گویند دیدی خدای را گوی چگونه شناسم
خدای را که نه بینم و پرستیدن نیز مایم خدائی که نتوانم نمود آفریدم جهان را یک کس

شرح از ساسان پنجم است چه سراسر جهان یک کس است تنی دارد از همه تنها وان را تن همه
گویند وروانی از همه روانها وان را روان کرد نامند و خردی دارد از همه خوردها که آن را
هوش کرد خوانند به مردم اینست چون در نگری جهانی بدین شگرفی یک پرستار اوست کرچشم
دل گشائی به بینی که آسمان پوست این کس بزرگ است و کیوان پرند و برجیس و جگر و بهرام زهره و
خورشید دل و ناهید میمنه و تیر مغزینه و ماه شش و ستارگان برجا و خانهای دوستان رگ
و پی و آتش گرمی و گفتار او و در راه ایزد و باد دم و آب خوی و زمین کرد پا و رهروی و دوزخش
خنده و آسمان غریوا و ازیاران گریه و پیوستگان کرم شکم و او را دوانیست چنین که ان کاملش از روانا
فرودین و برین است پس مرد باید که بکرم شکم بودن خوش نوچ نبوده روان شود و این مایه سخن
آنچه گذارده آمد در ها نجوز که بهره است از دساتیر بزبان همراهی هم آمده و ما آنچه گفتیم پای

(۱) سیامک را گویند بهشت جاویدان آسمانهاست و خرد و اختران فلک آفتابست و دیگر ستارگان جنگاوران و بهر کس برحسب رفتار با فلک آفتاب رو و پایه از افلاک ..... دبستان

دین زردشت

خوان اوست

بسیاری جهان ناپیدا و پدیدار در پایه یکتای خدایی است چه دیگر براهستی نیست رسیده یکتائی را
در بسیاری و بسیاری را در یکتائی نگرد

ای جمشید تو خدا را دربنده و بنده را در خدا می بینی راههای خدا پیش از دمهای فرید کان است انکه
خود را شناسد خدا وند را کجا شناسد اکنون مردمان بدکار شدند و ایج ترا نمی شناسند اکنون ترا از
میان اینها بردم و اینان را بدست ده اک تازی بودن سزاوار است من چشم در راه دارم که کی نزد
من ائی و چون سزای انکه گفته ترا مردمان نشنیدند رنج بسیار یابند پس فریدون را به پیغمبری
فرستم تا ائین ترا زنده کند

ازنامه شت وخشور فریدون

و ستایش تیر یعنی عطارد بنام یاور یزدان ای فریدون پور ابتین بر مردمان و جانوران بخارا بخشیدم
و از گناه ایشان گذشتم و ترا که دوست منی به پیغمبری گزیدم و جهان را پرستنده تو کردم ائین بزرگ
اباد را زنده کن ستای تیر را که یاور دانش نوشته اینک ستایش نامه او برایت فرستادم

بنام یاور یزدان ترا پاکی و افرین بر تو درود یزدان اشکوف بزرگ و ستارک خوب و دانا پدر خدیو گرامی
تیر سپهر دادور کش مند خوب رادانا پاینده راستور اگاه اسمان دانای جهانان خداوند شکنجها گشا
دانشهای باریک دشوار پشوای یادگرفتن یاوری نه شکرف بزرگان اختران در منشهای ایشان بوما
نیر پدیدار در خود جا دادت در سپهر دوم خوام از تو تا بخواهی از پدر خدیوت و بهره بودت و بس
دل خواسته است که خسروی است که خواهند از پدر خدیو ایشان تا خواهد او از پدیدار و جهان که فروزه
دوانم را و نزدیک سازد مرا سویش و سخن گوید با من و گرداند از من بدی امینا سراوان سرا بنام یاور
یزدان ای فریدون پیغمبران هر گز گراه نشوند گناه و کردار ایشان بفرمان یزدان است اکنون
پسران تو سرکش شوند و انجام پاداش یابند و انچه خواهند با ایشان برسد زود بمنوچهر دهم
پس از تو منوچهر پیغمبر شود

ازنامه شت وخشور منوچهر و ستایش ماه

بنام یکتا یزدان امنوچهر پور ایرج ترا بر سلم و تور فیروزی دادم و اکنون بوخشوری و پادشاهی
گزیدم بستای ماه را بنام یکتا یزدان ترا افرین و بر تو درود یزدان اشکوف بزرگ و موبد

ایات اوستا از نامه کیخسرو و زردشت

دستور هورشید یعنی تیر یعنی خورشید — ویبراش یعنی ناهید

و خوب دانا و نیکو ماه سپهر دستور هورشید و بیراش و بخشنده دلکها یاور و گوهر اب خداوند زنجها
دنها سوی گرفت پیکر و گذاشت نکار بر ما نیر پدیدار و خوب داد ترا در اسمان نخستین گیری خواهم
از تو خوبی که خواهی از پدر خدیوت که خرد است تا بخواهد از نخست شید که خواهد از پرستش سزای
جهانها که یاری کنم و یاوری دهد مرا بروانی شید پاکش پاک کندم و نزدیک گرداند مرا سوی
خود فیروزی دهد مرا و گرداند از من اسیبهای روانی و تنانی پس از پیغمبری اید کیخسرو نام به ازادی و رستگی
و بی ازی و هر کس را بر کار شود و او همشین و انجمن و بزم پیرای یزدان باشد

ازنامه شت وخشور کیخسرو

بنام ازاد افرین یزدان ای وخشور من کیخسرو پور سیاوخش تو نزد من گرامی هستی روان تو فرشته است
و پور فرشته است چنین سروش گرامی و بزرگ با تو خرد نام داده ام انجام ترا با بهمن نزد خود ارم من ازدل
تو بیرون و من در هیچ جین نگنجم مگر در دل تو و در دلی چون دل تو و من نزدیکتر ترا از توام ایدوست
من یاد نزدیکتر از من بمن است وین بهتر که من از وی دودم ائین بزرگ اباد را که او بزرگترین
پیغمبران است و ان ائین ائین من است استوار کن که بسوی من راه راست نیابند جز ائین این تو اهنر
فرازین بخشیدم و چون وستان دستوری دادم و رستم وار پهلوانی سپردم و توران فرهی دادم که با هم
دستگاه از نزدیکی زنان دوری گرفتی و با ایشان نیامیختی و دو دو زوشب دل را بمن بستی بنام ازاد افرین
یزدان پرسیدی فرودین فرشتگان کدامند بمن بگوی نیروای نیکو رکارشان همه فرودین فرشتگان
همه دانشها را بتو اموختم اکنون بگاه گاه امدن برم خوشنودیتی و همیشه و همواره بودن نزد من می خواهی
من نیز بدوری تو خوشنودم فرودین جهان را بلهراسب سپار که فره ایزدی با اوست و انهم تا
پوری اید خوب در هنگام او پیغمبر بزرگ زردشت اید و نامه او برخیده و ابرخیده باشد

ازنامه شت وخشور زردشت

فرهنگاخ: میانه و وسط

بنام یزدان ای زردشت پور اسفنتمان ترا به وخشوری گزیدم و سه گونه سخن خود را بتو دادم
یکی در خواب و ان وخشنامه است دوم در میان خواب و بیداری و ان فرهنگاخ است
سوم در بیداری که از تن کیخسی و با فرشته از اسمان ها گذشتی زداست بمن رسید همه
گفتار که بخشیدمت در دو بهراست برخیده و ابرخیده برخیده به ابرخیده برابر کن جز دساتیر
کار دیگری پس از سر را زهستی وا بتو گفتم اکنون تو برگذشته و هست و اینده دانائی هر کس را بهیدی

دین زردشت

پیغمبری دهم آئین بزرگ آباد بد و سپارم آنکس که از او جدا است از یافتن چم سخن من است
از من بگشتاسب بگو که ای شهنشاه ترا چند چیز دادم که بدان گزیده شدی از همه مردمان نخست چون زردشت
دوست و آگاه من پیغمبر دیگر چون اسفندیار پسری که هم موبد و سپهبد است . . . . .
دیگر چون جاماسب دستوری که راز سپهران همه میداند و دیگری کشوری پهرنست ایران و ار و جه شهریاران
نماز برازاین فره شدند . . . . . . اکنون ای دوست من نزد من آماده و ترا خود نزدیک
ساختم پرس آنچه خواهی تا پاسخ دهم . . . بعد چند آیه در خلقت موجودات صحبت کند
تا اینکه گوید از یونان فرزانه آید توتیاتوش نام تا از تو اسخها پرسد من ترا از آنچه او جوید میگویم پیش
از آنکه او گفت گو کند پاسخ ده

دانشوران یونان فرزانه توتیاتوش نام را بگزیدند تا با ایران آید و با زردشت گفتگو نماید اگر از
پاسخ درماند وخشور نباشد و در پاسخ گذارد داستگوی باشد دانا یگانه دانشمند در مجلس محترم
که گشتاسب فراهم کرده بود پرسشهای بسیار نمود و پاسخهای درست شنید پس زردشت گفت
این پرسشها از تو بود باز گفتم اکنون آنچه ماندار فرزانگان یونان گفته اند بپرس بدل دار و بزبان
میار رجسته ایشان را بشنو که مرا یزدان دانا بدان آگاه ساخته است فرزانه گفت بگو پس زردشت
فرمود و شاگرد درشیم را بخواند

پرسدت درین جهان پیغمبر یزدان چرا باید

وخشور از این باید که مردمان در زندگانی بهم دیگر نیازمندند تا ستم در داد و ستد و انگیز
نشود و دهنا د جهان باید و این برگزیدگان از پیش یزدان تا همه کسان آنان را پذیرند وخشوران
آنچه راست گوی شناسیم

به چیز که او داند و دیگران ندانند و از دل شما آگهی دهد و از آنچه پرسید در پاسخ فرو نماند
و آنچه او کند دیگر نتواند چه چون از او فرجود جویند باز نماید و دیگری نیارد فرزانگان
یونان یافته اند که پادشاهی بزرگ برخیزد نام او و اجمای آن پادشاه پور شاهی از نژاد شهنشاه
گشتاسب باشد چون از این بدکار رها کند و پادشاه خود را کشد یزدان او را بروم برد آن پادشاه
دانائی است که انجام نامه خود را با ایرانیان دهد تا آموخته و ساتیرش کند

مقصود آنکه اسکندر پسر داراب پسر بهمن است و پند نامه اسکندر که بعد از این ذکر خواهد شد

زردشت

بیانات زردشت با حکما

زردشت نازل شد و چون اسکندر با ایران آمد پریچهوت دوشنک و دستوران آن نامه برا او دادند
و آئین آباد را بستود و زردشت آفرین ها نمود و فرمود تا موبدان آن نامه را لغت و ساتیر سازند
و چون آن پادشاه کرسکندر باشد با ایران آمد نامه های ایران را بزبان یونان کرداند شرح چون اسکندر
با ایران آمد کشیبان ایران را بهتر و دانا یافت و دید که این گروه را نیروی آن است که هرگاه خواهند
از تن جدا میشوند و تن را پیرهن ساخته اند همه نامه ها را فراهم کرده بیونانی و رومی نوشت
و چون آن دانشمندان سخنها از تو شنود بائین تو در آید و شهنشاه گشتاسب فرمان موبدی یونان
بوی داد و مراجعت نمود

دیگر تعلیم گفتگوی با چنگرنگاچه حکیم هندی است که در زمان ملاقات آنچه در دل داشت برای وخواهد
و او را در آئین خود آورده پس از آن چنگرنگاچه بهند مراجعت نمود

مبدا بلاغ مطالبی است که بیاس حکیم با او صحبت داشت در اسرار خلقت یکی از اسرار آنکه چرا خداوند تعالی بعض
اشیاء را برای بعض دیگر واسطه قرار داده است و در این مقام ساسان پنجم میگوید از فرشته بزرگ و سروش
سالار پرسیدم که چرا یزدان همه کارها هرگاه تو بازگذاشته و هم از فرگاه تو بدیگران و هم چنین از ایشان
جواب فرمود ای ساسان پنجم در خورد مقام شاهی نباشد که خرد و خود به کارهای فرمایه پردازد
شایسته آن است که یکی از پرستاران را که نزدیکی او بیش باشد برای این کار گزینند و هرچه که دیرتر باشد
بخود نزدیک شود و در کارهای دیگر کاشتگان او و هر یکی را به کاری کارد همچنان هر یک از ایشان
برای خود کارکنان آراسته دارند تا همه کارها بدان رو که کام پادشاه است گسترده و بازبسته
شود یزدان که در قربی نیازی و توانگری شکوه است اما آفریدگان که نیازمند به جز خود ند ایشان
وسایط لازم است و پیغمبران فرودین همین بند و بست را دیده آئین پادشاهی و دستوری و سپهبدی
و هرزبانی و مانندان به نهادند و دیگر بیاس پرسد که چرا آتش زیر سپهر است

زیرا که سپهر همیشه در گردش است و گردش گرمی آورد اگر جز آتش بودی گرمی گردش سپهرش
سوختی و خداوند عناصر را چنان ترکیب کرد که حیوانات تواند زیست نمود

و دیگر داستان فرمان برداری جانوران گلشاه را پرسد

یزدان گلشاه را گزید و جانوران را پرستار او کرد و آن شهریار همه ایشان را بر هفت بخش کرد
چرندگان و درندگان پرندگان خداوندان چنگال جانوران دریائی خزندگان گروشندان از

هفت

هفت شاه کرد و سای آنان باشند هفت دانه نزد کلشاه آمده از ستم مردمان دادخواستند و هفت فرزانه
از کلشاه مامور بصحبت ایشان و اسامی ایشان از این قرار است اول بجسته دوم شما سا
سیم جوان شیر چهارم نیایوش پنجم دانش‌سای ششم روان ماه هفتم یزدان ستاینده
و بعد صحبت ایشان است و اسامی آن هفت دانای حیوانات موافق ذیل است
شتر مور روباه دجال سنگ پشت نیسا هما و این‌ها هفت کرا ز برگزیدگان کلشاه را
مجاب کردند و ثابت نمودند که ایشان بر حیوان افضلیت ندارد پس چرا باید حیوان را آزار نماید
و دلیل ایشان این بود که اگر ایشان نطق و حس و شعور دارد حیوان هم دارد اگر انسان دارای علم
چنانچه زنبور پادشاه است و روباه دستور و پیل سپهبد و اخترشناس خروس وغیره و صفات
دیگر که هریک را امتیاز مخصوص میدهد

در شرح صحبت جوان‌شیر با روباه ذکر شده است

که جوان شیر بروباه گفت شما از بی مهری همدیگر را میدرید روباه جواب گفت این کردار را ما از شما
یاد گرفتیم چه جلیس تلیس را گشت پس ساسان پنجم میگوید گشت کلشاه را دو فرزند بود جلیس و
تلیس و دو دختر اکیما و هکیما را اکیما را که دلپذیر و خوش اندام بود به تلیس بزنی داده و هکیما را
که چندان نمایش نداشت به جلیس پیوند داد جلیس کام دل بران داشت تا بهستی شکالش را تا اینکه
برادرش تلیس در خواب بود با سنگی بزرگ سر او را فرو کوفت و با نفرین کلشاه و کردار خویش بدوزخ
شتافت این بود سرزنش روباه بجوان شیر که کام پرستی و خشم ستانی جانوران از مردم یاد گرفتند
اخرا کلشاه گفت ما زندبار کشتن را بد میدانیم و کس را از مردمان یارای این کار درشت نباشد اگر تمام
زندبار پیمان کنند که زندبار نکشند ما از کشتن ایشان درگذریم و چون خود ایشان را نیز دوست داریم
پس پیمان بستند گرگ با بره و شیر با آهو دوست شد در جهان مهتر نماند تا اینکه دهاک از پیمان
برگشت و جانور کشتن گرفت و بدین کار هیچ تن با پیمان نماند مگر زندباران این است بوده از ستوک
مقصود از این پیچه سرانی خودشناسی و پرهیزکاری است که مردم برتری بر جانوران دیگر جز
بگفتار و کردار و دانش و کنش نیست
چون این مایه برا و خوانی بیاس در آئین تو آید
بیاس حکیم هندی بود که پس از مراجعت چنگرنگهاچه مزیمت بلخ و زیارت حضرت زردشت نمود گشتاسب

نیز جمعی از حکما و فلاسفه فراهم کرده بیاس را با احترام تمام احضار نموده مقامی مناسب بدو ارزانی
فرمود و بیاس گفت ای زردشت چنگرنگاچه جهان را بآئین تو ترغیب و من در طایفه خود مردی هستم
بدانش معروف اگر اسرار مرا که جز دل من هیچ گوشی نشنیده بیان فرمائی بآئین تو درآیم زردشت گفت
پیش از آمدن تو یزدان مرا آگهی داده پس این دو رشیم را از آغاز تا انجام برای او خواند و به به دین درآمد
و بهند بازگشت بعد نوبت ظهور اسکندر و ساسان اول است

از پندنامه سکندر

بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان دادگر
این پندنامه ایست به سکندر که یزدان بخواست و خشور خود در دشت فرو فرستاده بنام فرزوده
یزدان ایسکندر ریو و دارا ب یزدان ترا پادشاهی و جهانگیری برداشت آئین بزرگ آباد که بزرگترین
پیغمبران است بسیار دانشوری اشکار کن من از چند کار ایرانیان که بد شد ترا بروم بردم (یعنی نژاد
توخسرو ایران است) اگر از لشکر تو بزرگان ایران آزاری رسید تپت کن و ایشان را خوشنود
کردان ورنه از تو برسم

تپت یعنی توبه

از نامه شت ساسان نخست

اول این نامه شرح است نامه‌های وخشوران را از جا و دان خرد منسوب بهوشنگ چند صحیفه مفصلا
درباره توحید کرو رفرتاش یعنی واجب الوجود سخن گوید با صفات او و خلق اول خرد است
از نامه دو بند وخشور که تهمورس است
بینده نیرو دست که خانه چشم بابا است و آن نیرو دیده شود
هرگونه از گونه‌های سپهری و اختجی پیوسته و ناپیوسته را پرورد کاری باشد از جمشید مستان پس
از نامه جمشید سخن گوید در گردش افلاک و بقای گوهر روان و مسئله تناسخ ارواح هم در اینجا
ذکر شده است
گروهیکه پرویز و نیک بخت اند و گفتار و کردار صحیح داشته اند پس از خلاص از تنگنای اختیج کشاکاه
بی جائی آزادان و با شاهها پیوندند و اگر از زندان منش بیرون نیامده اند از تن بتنی همی روند
تا بفره رستگاری رسند و این را فرهنگسار (یعنی نسخ) نامند (که مقصود از ترقی مراتب باشد)
و از بدی در تن جانوران پاکو با ور خورده و خوی در آیند و آن را تکاسار نامند و کاویوبندگان

پیوندند واین نکسا راست وکاه بکانیان بازبسته شوند واین را سال وسنکسار خوانند واین پایهای دهمان است دوزخ است

ای اذرساسان پوردارا ب بندکی و نماز ترا پسندیدیم و بهر تو از کناهان ایرانیان کذشتیم بعد از بعثت ساسان است به پیغمبری وخبر ظهور اردشیر و سرافرازی ایران زمین بواسطه عقیده این وخور بهان و تیره پشینیان براین مه اباداست ومدلول ایات این نامه نسخ قانون سابق وتجدید عهد دانستن است وکوید ائین اولی را که یزدان داده است بر بیندازد چه برکردانیدن فرمان از ان است که فرمان ده از فرمان نخست پشیمان شود و فرزانه اسپی فرمانی ندهد که از ان پشیمان شود وکسی نکوید که هر هنکامی را فرمانی جداکانه باید زیرا که در هنکام دانش وکنش نیکو ستوده است

و یزدان کیش بمردم داده که در هر هنکام بدان روند یزدانی را چون پرسند چه کیش داری کوید یزدان پسند کیش ومن یزدانیم مکر جائیکه بیم باشد در اینجا پوشیدن ونهان داشتن کیش ناکزیر است

کوی فرزندان را تا خود را ونیکان را از این شکرف دخوریها اکاه سازند بسیار کس خیزند و از ان ایران را بیم نیست

شرح از ساسان پنجم چنانکه در شه یاران نیک بندی براندند ودران کروه سری جستند وسپس مردی بود وایشان را بخود همی خواند وکفتی پیغمبر یزدانم انجامش بکشتند از ان پس ائین او پیدائی کرفت واکنون دومیان را ائین اوست .

وکمراه کننده مردی اید نکارنده وخود را پیغمبر بدروغ کیرد واز مردمان شاهان نبرد

مقصود اخر از مانی نقاش است که در هنکام شاپور با ایران امد و زندان کشتن را امر فرمود و از زنان دوری جستن را ناچار شمردی شاپور شاکرد دوم ساسان بود از مانی پرسید جهة کشتن زنبار (کاوس ناویره بمعنی پاک ← بمعنی پاک) واحتراز از زنان چیست جواب کفت تا جانور برخیزد ودوانهای کاوس از تنهای ناویره برهند وبجای خود باز شوند وان جز کشتن نشود وسبب احتراز از زنان ان است که روان ها از شهر خود بدین فرده شهر نیایند واین تخم نماند شاپور کفت از کشتن جانوران چه سود باشد بالله بعضو بدن ادمی پیش بهم ایند مانند پشه وغیره واتش وباد واب وخاک را توان برانداخت وچنین روانها برستیها وکالبد بسته چون کشاده کردند واز دوری زنان چه سود باشد واین روان ها که کفتی چون بتن مردم باز ایند ونیکوکار باشند رسته بر اسمان برایند هرکاه مردم نماند بکدام رستکاری بخش خویش جویند چون

سخن بطول انجامید شاپور پرسید خرابی به است یا ابادی مانی پاسخ داد خرابی تنها ابادی روانهاست شاپور کفت چه کوئی در کشتن تو ابادانی باشد یا ویرانی سرود ویرانی تن را باشد ابادانی روان شهنشاه کفت بر قول تو باتو به جای اورم پس از ان پوست انجمش براند ومردم شهر او را سنکسار نمودند

وهم کمراه کننده دیکر امده کوید که زنان وساما نها را درهم امیزند

مقصود از این ایه مزدک است که در ایام قباد ظاهر شد وتعلیم میکرد که از عدالت دولت که هم کیش را دل نکیرند فضرد که یکی سامان خدیو بود وهم ائین او نادار پس باید اموال را برابر تقسیم کند ونشاید که زن یکی خوش رو وپسندیده اندام باشد واز دیکری بد پس هم ائین را ناکزیر است زن خوب اندام خود را یک چند بهم ائین باز کذارد بسیاری از کدایان پس فطرت بد وکرد یدند وانانکه اسیر قید هوا وهوس بودند او را تبعیت نمودند نوشیروان از این قوانین خوش نبود کفت زیرا که شاکرد ساسان شده بود پس موبدان عاقل ودانایان فاضل را برکماشت تا او را در امر منکوب وذلیل ومغلوب وکلیل ساختند خود نوشیروان هم با وی سوال وجواب کرده او را منهزم وپریشان نمود مثلا از او پرسید اکر رنج برده را با رنج نابرده اجر برابر دهی روا باشد یا ستم جواب کفت ستم باشد پس انوشیروان کفت چه طور اموال اندوخته یکی را که رنج فراوان برده بدیکری دهی که هیچ رنج نکشیده باز پرسید یکی رنج بسیار برده زمین را فلاحت واب یاری وزراعت وکشت کاری کرده ایا زمین بهره او باشد یا دیکری را که دران کار رنجی نبرده کفت رنج کار را نوشیروان سر ودپس چه دلیل زن یکی بدیکری دهی وتخم فرا دیکری پرسید اکر کسی کسی را بکشد با قاتل چه باید کرد کفت کشتن ستوده نبود چون کشنده بد کرده ما بد نکنیم نوشیروان فرمود اکر او را نکشند ده کس دیکر را خواهند کشت پس کشتن یکی بهتر است یا ده باز فرمود ای مرد بدائین این قانون که تو انکیختی موجب اختفای کوهر وامعوی نژاد خسروی وفرمان دهی وفرمان بری خواهد بود وتمام مردم مانند حیوانات تنها در بام ودر امیزند چون قباد با نوشیروان عهد کرده بود که اکر مزدک در پاسخ فرو ماند وی را بدو سپارد پس شهنشاه او وا شهنشاه زاده سپرد ودو روز او را با دو پسرش بعد خبر ظهور پادشاهی نیکوکار است ودر ایام او شان ایرانیان او را پادشاه برکردند وپدر وپسر را بهم افکنند وشهنشاه پرویز را بکشند واعتناش روی دهد که بوخشوران یزدانی کوش ندهند

پس از تازیان مردی پیدا شود که از نیروان او دیهیم وتخت وکشور وهمه براشید وبجای اتشکده خانه ها

باشد وازنمازگاه پیکرهای اختران برداشته شود وبازرسانند جای آتشگاه های مداین وکردهای ان وطوس وبلخ وجاهای بزرگ وائین کرایشان مردی باشد سخن وروسخن او درهم پیچیده هرکس سوبردش وان ائین دریای شوراست چاه سویه باد داده که کشتی خود فرو برد پس اوفتند در دهم ودانایان ایران ودیگران درایشان درروند وازان ائین نماند جز نمک دراردپس توراانیان بتاراج رسند وگیرند ازایشان بزرگی وروزبر وزجدائی ودشمنی درانها افزون پس باید شما خوبی ازاین واگرماندیکم ازهمین چرخ انگیزم ازکسان توکسی وائین واب بتورسانم وپیغمبری وپیشوای ازفرزندان تو برنگیرم

پس خبرظهور تتاتیان نجم است وبعثت ساسان نخست بدعوت بدین مه اباد

ازنامهٔ ساسان پنجم

ازمندرجات نامه ساسان نخست معلوم میشود که مجسمه های اختران رادرمعابد خودمی گذاشتند وچون عموم این وخشوران ساسانیه بودند که قانون مه اباد را رواج میدادند بدون شک وشبهه تمام انها وضع تماثیل وصور رادرمعابد خودمی نمودند وجایزمی دانستند چنانچه مه اباد فرمود پیکرهر هفت ستاره روان سازید وپرستش سوی دانید

المؤلف   ولی انچه ازقانون زردشت ازنامهٔ ائین مازدیسنی ملاحظه می شود زردشتیان موحد اند ووضع صور وتماثیل رادرمعابد خود جایزنمی داشتند واانکه معابد انها رمقه اند صور وتماثیل ندیده اند لیکن قبل اززردشت ایرانیان ستایش فلکیات وصبغه تیاری می نمودند

ازنامه ساسان پنجم

بنام یزدان   ای ساسان پنجم اکنون ترابه پیغمبری کزیدیم وتو دوست منی راه راست رامپوشان که مقصود ازراه مه اباد باشد هیچ کس نباشد که مراجوید ونیابد وهیچکس نیست که مراهت نداند ونیست شما ردهه دانند مرابمایهٔ دریافت خودچیزی می کویند وچیزی پیش کرفته اند وراست ودرستان را دانند که خود دارند واین ناراستی اند وچیزاست یکی نادانی ودیگرد وسواب که مقصود انحب ریاست باشد دیدی بدکاری ایرانیان راکه پرویزراکشتند وبتنبیه خود خواهند رسید اینان ازتازیان یاداش یابند بردارندازسبزپوشان توسیه پوشان کشته خود را ولشکریان ایشان درامندکه به بزرگ خودهم کوش نکنند وبزرگان راهم بشکنند وزندبادراهم بقتل خواهند رسانید وتوا

نامهٔ ساسان پنجم ماههای زردشتیان

که مقصود ازتورانیان باشد غالب خواهند شد وبا هزارسال تغییرات بسیاری دران ائین پیدا شود وبرای ایرانیان بسیارسخت خواهد شد ای ساسان تووخشوران من هستی اگرمردمان نکردند ایشانرا بدانست نه ترانیکان براه توایند ودرتخته توپیغمبری همیشه مانداند ده مرارکه انجام یزدان بخشد بعثت ساسان پنجم دراواخرعهد پرویزیعنی درهنگام وفات وبودانتهی رسالات وسایر اسم ماههای زردشتیان ازاین قراراست

۱ فروردین

۲ اردی بهشت

۳ خورداد

۴ تیر

۵ مرداد

۶ شهریور

۷ مهر

۸ ابان

۹ اذر

۱۰ دی

۱۱ بهمن

۱۲ اسفندارمز . . . . ضاب

هرماه سی روزاست مگراسفندارمذکه سی وپنج روزاست . . . . سپهر

اسم روزهای ماه ازقرارذیل است   ازنامه ائین مازدیسنی تألیف دانشمند کیخسرو وکتابهای دیگر

۱	هورمزد	خداوند بزرگ
۲	وهمن	اندیشه نیک
۳	اردی بهشت	نظم کامل وپاکی اعظم
۴	شهریور	توانائی صون وبرگزیدن دوست
۵	سفندارمز	مهرپیوند رسان وبردباری پسندیده

دین زردشت

۶	خورداد	رسائی وکامرانی وتندرستی
۷	امرداد	بیرکی وبقا
۸	دی	افریدکار
۹	اود	اتش
۱۰	ابان	ابها
۱۱	خیر	خورشید
۱۲	ماه	
۱۳	تیر	تشروان ستاره سیریوس است
۱۴	گوش	تندرستی جنبندکان وجانوران
۱۵	دی	افریدکار
۱۶	مهر	افتاب ومهربانی
۱۷	سروش	فرمان برداری
۱۸	رشن	راستی ودادگری
۱۹	فروردین	هم مانند روانان
۲۰	ورهرام	فیروزی
۲۱	رام	شادی وسور
۲۲	باد	هوای زنده
۲۳	دی	افریدکار
۲۴	دین	کیش
۲۵	ارد	خواسته وتوانگری
۲۶	اشتاد	راستی واستواری
۲۷	اسمان	سپهر
۲۸	زامیاد	زمین
۲۹	مانتره‌سپند	کلام خدا که رمز وعصه باشد

عاقبت احوال زردشتیان

۳۰ انارام فروغهای بی انجام

شماره سالهای زردشتیان الیوم از سلطنت یزدجرد محسوب میشود وان درسال یازدهم هجری بود

عاقبت احوال زردشتیان

عدد زردشتیان را نود وچهار هزار نفر گفته اند والبته درایام رواج این دین وعلو ورونق این ائین از عدد مذکور مراتب بیش بودند وان تا ایام سلطنت یزدجرد ومقارن با خلافت عمر بود که وی لشکر عرب را بایران فرستاد تا باشد که تمام ایرانیان بادین وی شوند وبتوحید الهی وحقیقت حضرت رسالت پناهی معتقد ایند ودرصورت انکار درمقام مقاتله ومحاربه شوند وچون در ورود لشکر عرب وابلاغ پیام ایرانیان از قبول اسلام ابا وامتناع نمودند لشکر عرب ساز حرب وجدال را اغاز نهادند چنان ایرانیان لشکری عظیم فراهم کرده باستقبال ایشان شتافتند وسه دفعه ایشان را شکست دادند ودرمرتبه چهارم فتح ونصرت با لشکر عرب بود واخرالامر نزدیک قادسیه لشکر ایرانیان بکلی مغلوب شدند ودرسنه ۲۱ هجری درفش بدست سعد ابن ابی وقاص سردار لشکر عرب افتاد ویزدجرد بمرو فرار کرده نزدیک این شهر کشته شد ودویست سال خلفای عرب درایران حکمرانی نمودند این بود که اکثر زردشتیان جلای وطن اختیار نموده بسمت بلوچستان وهند فرار کردند والیوم از نسل انها زردشتیان حالیه باقی اند

در ناسخ التواریخ هم چند فرقه دیگر که از شعبه های این اصل بودند ذکر شده وانها ساسانیان وجمشیدیان وسمرادیان وخداشیان ورادیان وشیدرنگیان وپیکریان والاریان وشیدابیان واخشیان اند ودر کتاب ملل ونحل هفتاد فرقه ذکر شده اند

پادشاهان این طوایف وایام سلطنت ایشان از قرار ذیل است

سلسله اول	پیشدادیان		سلسله	چهارم ساسانیان	
کیومرث	۳۰	سال	اردشیر بابکان	۱۴	سال
هوشنگ	۴۰	سال	شاپور اردشیر	۳۱	سال
طهمورث	۳۰	سال	اورمزد شاپور	۱	سال ودوماه
جمشید	۷۰۰	سال	بهرام اورمزد	۳	سال ودوماه
ضحاک تازی	۱۰۰۰	سال یک روز کم	بهرام بهرام	۱۷	سال

دین زردشت

فریدون . . .	۵۰۰	سال
منوچهر	۱۲۰	سال
نوذر	۷	سال
زو	۵	سال
کرشاسب . . .	۹	سال
سلسله دوئم کیانیان		
کیقباد . . .	۱۰۰	سال
کیکاوس . . .	۱۵۰	سال
کیخسرو . . .	۶۰	سال
لهراسب . . .	۱۲۰	سال
گشتاسب . . .	۱۲۰	سال
بهمن اردشیر درازدست	۱۱۰	سال
همای بنت بهمن	۳۲	سال
داراب	۱۲	سال
دارا ابن داراب . .	۱۴	سال
اسکندر	۱۴	سال
سلسله سیم اشکانیان	۳۰۰	سال

بهرام بهرامیان	۴	سال
نرسی	۹	سال
اورمزد . . .	۹	سال
شاپور ذوالاکتاف .	۷۰	سال
اردشیر برادر شاپور	۱۰	سال
بهرام ابن شاپور	۱۴	سال
یزدگرد	۳	سال
بهرام گور	۶۳	سال
یزدگرد	۱۸	سال
هرمز . . .	۱	سال
پیروز ابن یزدک	۱۱	سال
بلاش	۵	سال
قباد ابن پیروز	۴۳	سال
نوشیروان عادل	۴۸	سال
هرمزد	۱۲	سال
خسرو پرویز	۳۸	سال
قباد شهور بشیرویه	۲	ماه

اردشیر

پادشاهان زردشتی

اردشیر شیرویه . . .	۶	ماه
کراز فرامین . . .	۵۰	ماه
بوران دخت . . .	۶	ماه
آرزم دخت . . .	۴	ماه
فرخ زاد . . .	۱	ماه
یزدگرد . . .	۲۰	ماه

ائین برهمه

فقره اول برهم بر وزن بهم وگاهی بر وزن درهم یعنی کائن بالذات یا قائم بالذات یا روح لایزالی و لیتغایر
از نظری که مصدر تمام اشیاء و طبیعت کلیه موجودات است و از برهم برهما یا برمها بوجود آید
و او خالق و مبدع موجودات باشد و برهمیه طایفه و پیروان برهما هستند چنان اعتقاد دارند که برهم
در ابتدا تجسمی برای خود واجب دانست پس پرکرت یعنی طبیعت و متّت یعنی ماده را بیافرید از آن
پس ساتگ و راجس و تامس یعنی عقل و محبت و غضب را خلق کرد و از انها عناصر اربعه را پدیدار
فرمود پس ضرمان او بیض طلائی بر روی آب قرار گرفت و روحی از او نازل شده در آن بیض
مسکن یافت پس از نمو مانند مولودی خارج شده بزرگ شد و هنگام بلوغ بخلق کردن موجودات اشتغال
ورزید و فرشتگان و انسان و حیوان و نبات و جماد را ایجاد نمود انگاه بسن کهولت و شیخوخیت
رسیده بعد از مدتی بمرد و دنیا هم فانی شد و این دور اول یا قیامت صغری بود و چون شب گذشت
و صبح امد دگربار بطریق اول تجدید وجود یافت و عالمی نو بیارراست هم تا بمرد و عالم موجود نیز
معدوم گشت و آن دور ثانی بود و این حیات و ممات بتکرار و تکثار یافت تا صد سال عمر او بپایان
امد و مدتی مرده بود و آن را پرلو یعنی قیامت کبری گویند باز دگربار برنیست هم صد سال عمر کرده
بمرد باز زندگانی از سر گرفت تا امروز که بیست یک برهما از مدت عالم گذشته است

فقره دوم بعقیده دیگر این ابادی هزار و یکم عالم موجود است اما هر روز برهما چهار دور میشود
و مدت هر شبانه مساوی هشت ملیان و ششصد و چهار هزار سال متعارفست و این است مدت و اسم هر دور

دور اول ست یوک است یعنی تام و کامل و مدتش ۱۷۲۸۰۰۰ سال است

در این دور مردم راست کردارند عمر طبیعی صد هزار سال است

دور دوم ترتا یوک یعنی سه ربع از مجموع است و مدتش ۱۲۹۶۰۰۰ سال است

در این دور ربع مردم گناهکار شوند و عمر طبیعی ده هزار سال است

دور سیم دواپر یوک است یعنی نصف از مجموع و مدتش ۸۶۴۰۰۰ سال است

در این دور نصف مردم گناهکار باشند عمر طبیعی هزار سال است

دور چهارم کلیوک است یعنی ربع از مجموع و مدتش ۴۳۲۰۰۰ سال است

در این دور سه ربع مردمان بدکیش شوند و عمر طبیعی صد و بیست سال است و تدریجاً کم شود

امروز که سال هزار و سیصد و بیست و پنج هجری است پنج هزار و شانزده سال از این دور گذشته و چند مدتش ...

پایان

ائین برهمیه

بپایان اید شب شود و برهما بخواب رود باذصبح بر سر کار شود بعبارت دیگر چهار یوك یك چوکری آ
وهفتاد یك چوکری یك منتر وان یك روز زندکانی انددراست واو فرمانفرمای کیتی بالاست وچهارده
منتر یك روز عمر برهما است امّا موافق حساب شبانه روزی اوّل صد سال عمر برهما سیصد ویازده
هزار ملیان وچهل ملیان سال معادل خواهد بود

فصل سیم

از برهم دو وجود دیکر با برهما پدیدار شدند یعنی از کل هزار برك که در ناف ویشنو برهما بوجود امد واو
چهار رو وهشت دست در ناف برهما مان کل یعنی نیلوفری با پانصد برك بود واز ان وشنو ایشن
نیلوفری است صد برك که شیوا یا مهادیو از ان پدیدار کشت ومهادیو هشت رو وهشت دست
دارد با پنج سر وسه چشم که ماه وافتاب واتش باشد برهم توجه افرینش را باین سه فرد کذاشته
خود بخواب رفت کار برهما خلق کردن است وشنوا حفظ میکند انچه برهما خلق کرده و شیوا هنگام اقتضا
خراب میکند

فصل چهارم

این خدایان با چین اسامی وصور کوناکون در میان مردم اشکار اکشته و وشنو بیشتر از خدایان دیکر ظاهر
شد وصورت یا شخص ظهور را آوتار نامند وده اوتار را قائلند وانها اینانند

اوتار اوّل   در هیت یوك پادشاهی عادل بود که علی الرسم روزی در رود غسل میکرد وشنو
بروی ظاهر شده کفت هفت روز دیکر تمام انانیکه بر ضد من خطا کرده اند با طوفان هلاك خواهند
شد امّا تو در کشتی وسیعی که بطریق عجیب ساخته شده است نجات خواهی یافت پس هر نوع نبات ودانه
نیکو را که برای اکل خوشنما باشد بدست اور وان هفت مرد مقدس و زوجات خودتان را با یك زوج از
هر نوع حیوان نزد خود ببر وبی تردید وخوف بکشتی درا و دشوارها را مواجهه خواهی دید وتمام سئوالات
خواهم جواب کفت پس از هفت یوم دریا از حد خود بکذشت وان شاهزاده کشتی را بر روی اب
متحرك یافته برحسب فرمان وشنو بدان داخل شد وامر دریانی را انما نند وبیمان با کشتی ربط داده
ان را میکشید عفریتی مرتاض بود اسرار امانت بید را که کتاب ویدا از ان بمردم رسیده بود
(یعنی لوح محفوظ خدای برهمیه را) از برهما دزدیده در اب کریخت وشنو که بصورت ماهی برامده بود
راکهس را کشته وبید را از او بکرفت واز انها

حکمت اسمانی بان پادشاه تعلیم داده او را سلطان عالم جدید قرار داد   (از کتاب نعوات)
اوتار دویم کورم اوتار بود که دیوان اژدهای واسك نام را رسن ساخته بکوه بزرك مندر بستند

اوتاران یا مظاهر مقدسه

وان را بطرف بحر محیط بغلطانیدند تا این در زیر کوه بایستاد ومانع شد
اوتار سیم   براه آوتار بود که چون راکهس هرن یاچه زمین را برداشته باب درامد بشن بشکل ماهی
درامده راکهس را کشت وزمین را براورد
اوتار چهارم   نرسنکهه اوتار بود واو صورتی داشت سر وپنجه شیر وتن ادمی که مقصود از نجات باشد
و بشن بان شکل درامده عفریت هرن کشب را که پسرش پرهلاد بشن را میپرستید کشت
اوتار پنجم   دامنه اوتار بود   بلدیت راکهسی بود مرتاض واز ان جهة صاحب زیر زمین وبالای زمین
واسمان شد وکار بر فرشتکان سخت شد بشن نزد او امده سه قدم تمنا نمود با قدم اوّل زمین را کرفت
با قدم دویم اسمان را متصرف شد پس زهره که مربی عفاریت بود بلدیت کفت اسدعای بشن را
در قدم سیم قبول مکن بلدیت قول زهره را اجابت نفرمود چون بشن پرسید پا بخود را کجا کذارم بلدیت
سر خود را پیش آورد بشن پا بخود را بر سر او کذاشته او را بزیر زمین فرستاد واکنون چندین
لکهه سال است که او پادشاه زیر زمین است
اوتار ششم   پرسرام آوتار بود که از تخمه برهمن ظاهر شده کروه چهتریان را که بدکار شده بودند
بکشت وبطون حوامل را دریده اطفال را بقتل میرسانید
اوتار هفتم   رام آوتار   از نژاد چهتریان وبرای کشتن راون راکهس فرمانفرمای راکهسان
ظاهر شد زیرا که ظلم او بی پایان بود رام با پرسرام منازعه داشتند وپرسرام شعور رام را ربود
لهذا رام کم شعور وساده لوح بود
اوتار هشتم   کرشن اوتار بود که در دور ده دواپر یوك ظاهر شده کنس راکهس را کشت
اوتار نهم   بودا آوتار بود که ده سال قبل از نقصان دواپر یوك برای کشتن شیاطین واجنه
که شب وتاریکی با انها میامد ظاهر شد (وچون بودا از طریق برهمیه خارج است او را ضال ومضل میدانند)
اوتار دهم   کلکی اوتار است   که در اخر دور کلیوك برای کشتن مخالفان در برابر سنبل در خانه
جانام بشکل برهمن پدیدار خواهد شد وفساد عالم در ایام او منقضی میشود
برخی از مورخین کمان کرده اند که سه طایفه در هند وستان باسه اسم خدا را می پرستیدند
وبعد از مدتی زمانهای دراز هر سه طایفه متحد شدند این بود که صورتی موافق شکل
حالیه برهما ساختند ودر معابد خود قرار داده پرستش نمودند امّا انچه علمای مورخین

در باب تاریخ هندوستان تحقیق کرده‌اند از قرار ذیل است

از ملاحظهٔ فهرست اسامی اجداد ایشان و تقسیم طوایف و انشعاب اهل عالم مشاهده می‌شود که هندیان اولاد یافث ابن نوح علیهما السلام اند پس مهاجرت ایشان از حضور جد بزرگوار یا بعد از او در تفرقه بابل تقریباً دو هزار و دویست سال قبل از مسیح بود لیکن قبل از ورود اولاد یافث طوایف دیگری سکونت داشتند اکنون هم از ایشان موجوده بحالت و مذهب اولیه خود باقی‌اند و ایشان را داذوس می‌نامند و چند قبیله‌اند از انجمله قبایل تهیل و میر و خولی و نیشادا و غیره‌اند و بسیاری اختلافات عقاید با برهمیه دارند مثلاً بیوه‌های ایشان شوهر میکنند بلکه برادر شوهر متوفی زن او را میگیرد و گوشت حیوانات را می‌خورند مخصوصاً گوشت گاو را که برهمیه نمیخورند قربانی دارند و اموات خود را بعوض سوزانیدن دفن می‌کنند هنگام پرستش دیوها را عجله کرده میرقصند و شربت مخصوص میاشامند و حکومت ایشان با شیخ ایشان است و این اقدم طریق حکومتهاست

اما از سیر کتب برهمیه معلوم می‌شود که عقیدهٔ صحیحه توحید با دیوپرستی و عبادات اوثان داخل شد و چون دانستیم که اهل هند برخی از اولاد یافث ابن نوح با عقیدهٔ توحید که از جد بزرگوار و پدر عالیقدر خود یاد گرفته بودند در هندوستان مدتها می‌زیستند چون ملاقات ایشان با دیوپرستها شد اغلب ایام با جنگ و جدال و منازعه و قتال میگذشت با عقیدهٔ دیوپرستان در موحدین اثر کرد و آیین شرک از آن ترکیب یافت محقق است که کتب و رسائل برهمیه در زمانهای متباعد العهد تألیف شده‌اند و بسیاری از اصول اولین بخلاف اصول اخیر اند چنانچه هر قدیمتر کتابی را ملاحظه نمایند خواهند خواهند دانست که ایمان بوحدت الهی واضحتر و روشنتر است اکنون بشرح مقصود اصلی و بیان آیین برهمیه میپردازیم

قدیمترین کتاب آسمانی این طایفه وید یا ویداست و آن را منزل از آسمان و عطا شده فرشتگان میدانند و آن چهار جلد است جلد اول ریگ ویدا نام دارد و مضمون آن سرود و دعاست در شناسایی ذات و صفات خدا و وضع خلقت و راه حیات و ممات

و جلد دوم یاژور ویداست در قواعد مذهب و آیین جلد سیم ساما ویداست و مفهوم آن تخصیص بعض سرود و دعاست برای هنگام عبادت جلد چهارم اتاروا ویداست و آن مرکب از دعاهایی است که هنگام مقاومت با اعدا و تیراندازی باید خواند مثلاً دعای

آتش و با طوفان و غبار و باران و سنگ و حیوانات موذیه و دزدان و غیره است همچنین افسونها و سحرها که در آن مواقع بکار میرود

جلد اول یعنی ریگ ویدا از قدیمترین کتب ایشان است و احتمال میرود که وصایه نام عالم آن را هزار و دویست سال قبل از مسیح تألیف نموده باشد و آن مرکب از هزار سرود یا دعاست در خطاب باندرا خدای آب و آگنی خدای آتش یا خود آتش و وارونا خدای آب و ستایش قربانیها که در آن ایام معمول بود بعض دعاها بسوما است و آن آب شیرمانندی است از نباتی که برای اهدای خدایان حاضر می‌کنند و خواص آن بقا و عمارت است و خود آن بتدریج خدای مشهور تا اینکه برتبه سلطنت و الوهیت خدایان میرسد

مدلول بعض عبارات خطاب بخدای واحد است چنانچه مسطور است که خدا فرمود من واحدم اما بسیار خواهم شد ایضاً یک خداست که گاهی بشکل زارع برآمده زراعت میکند و آب شده آن را سیراب میسازد و غله گشته مخلوق را سیر مینماید و از این عبارات است که بعضی استدلال کرده‌اند که دین برهمیه پرستش خدای واحد بوده است در اوایل ریگ ویدا ذکری از ستایش اصنام نیست کتب دیگر که بعد از ویدا معروف‌اند مانند شش جلد کتاب شاستر تألیف شنکرا چارج است و آن را آوتار مهادیو دانند

کتب مقدسهٔ ثانویه یعنی چهار کتاب اوپاویدا و شش کتاب ویدانکا یعنی مصدر علم کتاب قوانین و احکام مانو کتاب مهابهاراتا و راماینا و پوراناً و تنترا و امروز آیین برهمیه بر کتاب مانو بنا شده است

ویدای اول وشنو را تجسم آفتاب میخواند هارونا را خدای آب میداند و او را میستاید صفات او این است که او ناظر و خبیر است و عالم را وجهه جا و بر کل شیئی قادر است اشیا را اجزای نیک میدهد و اشرار را مجازات مینماید با تابان رحمن و رحیمست بعد ستایش اندرا مذکور است و او را بر دارونا ترجیح میدهد زیرا آبهای صحت بخش را که دیوی از امطار ایشان مانع شده اند وا آورد زحل پسر آفتاب است مریخ پسر زمین آفتاب کشب ابن مریچی ابن برهما و زهره پسر بهارکو و عطارد پسر قمر و قمر پسر اتری عابد است.

زمین هفت دریا دارد اول آب شور دوم شیرهٔ نیشکر سوم خمر چهارم روغن

پنجم دوغاب ششم شیر هفتم آب بالای زمین کوهی است از طلای احمر سمیرنام و مکان کواکب و ملائکه انجا است راس و ذنب دو عفریتند که آب حیات خوردند و بشن برایشان جزیه قرار داده ایشان کلو بشکافت و بدین کین راس ماه را میخورد و ذنب آفتاب را و این خسوف و کسوف باشد و مقر برهما در شهرست لوك است و بشن در بیکنتهه منزل دارد و مکان مهادیو یعنی بشن بر کوه سیمین کلاس است آفتاب مربی کل موجودات است برهما و بشنو و شیوا مظاهر او یند و مریخ عفریتی است زهره مرشد عفاریت است و مشتری مربی آیین براهمه است آفتاب پیکری دارد مثل انسان برعرابه نشسته که آن را هفت اسب میبرند و پیشاپیش حضرتش وجودات روحانیه و ملائکه با جلال پادشاهی با انواع سازها میروند پس از خلق پرکرت یعنی طبیعت خداوند عالمیان کره زمین را خلعت هستی داد و وسعت آن پنج کوت جوجن است و کوت صد لك باشد و جوجن یك فرسخ و ثلث است بالای زمین آب است و فوق آن آتش و برتر از آن هوا و بالای آن اسمان و فراتر از آن اهنکار یعنی خودپرستی و پس از آن ماده و آن ده برابر دیگران است و آن پرکرت احاطه کرده عدد خدایان سه دفعه یازده است

کتاب ویدا در یك شعر خدای مخصوص می ستاید و در شعر دیگر خدای دیگر را بلکه اولا خدائی را برتر خدای دیگر دانسته ثانیا او را پدر بزرك همان خدا میکوید هم ادوات عبادت و عراده جنکی و اسباب بسیار را می ستاید .

از همان برهما فرقه علما ایجاد شده اند و از بازوی وی جماعت لشکر و عسکر پدیدار را کشتند و از پاهای او خدمه و اسیران بوجود آمدند عبادت ذیل از کتاب منذك اوپانی شاد بهرون ویدات آتش سر خدا است و مهر و ماه چشمان او و جهات عشره کوشهای او و وید کلام او و هوا دم او و مخلوقات عقل او و زمین پای اوست و جان تمامی خلایق همان است و اجر دهنده و اجزا بنده هر خیر و شر خود اوست و او در آدمیان و دیوها او در هوم و بلدان بود و باش میکند و بر آسمان مشی میفرماید ماهی شده در آب مخلوق میکردد نباتات کشته از زمین میروید سرچشمه شده بر کوهها جریان در می آید جسم [illegible] هم اوست و با وجود این همه باز او بنهایت قدوس و بزرکست

وجان و خدا متحدند . . . مندره

احترام بترس واجب است یعنی اجداد متوفی و دعاها نیکه بخدایان میشود نه تنها برای خوشنودی انها

مفید است بلکه اقتدار انها را برای امداد عابد مزید نماید

ایضا از آیات ویدا شاستر و پران هرکس شراب و کباب بخورد ناپاك خواهد بود اکر کوشت حلال را اول نذر و قربان دیوها نکند و بخورد هیچ کاهی نیست برهمان را خوردن کوشت خارپشت و حربا و کرفس و نهنك و شغال و خراطین و خرکوش روا است از ماهیان سه قسم یعنی سیهو و تنك و روهورا بخورند انکس که جانوران را قربان کند مثل اسمان خوشنودی بخش خواهد بود

و معروف است که یکدفعه ده هزار کاو قربانی کردند دفع جوم قربانی میشود خود و شوکا هی بمنزله قربانی است تا دفع قصاص از مومنین خود نماید در وسط ارض کوهی است سمیر نام بلندی آن سه لك میل است عرض و پایه آن شصت و چهار هزار میل است و عرض قله آن یکصد و بیست و هشت میل است و بر فراز آن وشنواند را کتی یم و دیوهای دیگر ساکن اند و در اطراف آن کوههای دیگر هستند که بر هریك درختان بلند روئیده اند و طول هر درخت چهار هزار و چهارصد میل است و پنج کوه بزرك شصت و چهار هزار میل است و در قعر زمین فرو رفته است و در دور همین کوه هفت دریای مذکور فوق واقع اند و زمین را بر سر مار بی نهاده اند و محیط زمین دو صد کرور میل است بعد آفتاب از زمین چهار لك میل است و بعد قمر هشت لك میل آفتاب از آتش پیدا میشود و ماه از آفتاب و باران از ماه و برق از باران

ویدای چهارم برهما ویدا یا اتاروا ویدا است و مشتمل بر ششصد و هفتاد سرود است لیکن معلوم است کمتر از ریك ویدا است اغلب مطالب آن مبنی بر شتم و لعن و دعای غلبه بر دشمنان و امثال انها است در این کتاب خدایان غیر از کتاب اول اند بسیاری وجودات موذیه اند که از انها ترسیده دعاها و استغفارات بانها مینویسد

اکنون برخی از عبادات و قوانین مذهبی انها را برشته تحریر در اورده پرستش قدیم و جدید انها را می نویسیم

در ایام قدیم هدایائی که بخدایان تقدیم میکردند کره مصفی و شیر بریده و برنج و کرده و آب سوما بود که با آب یا شیر داخل میکردند و انها را در آتش میریختند کمان داشتند که بواسطه احتراق جوهر انها بحضور خدایان واصل میشود آب سوما را بر علف سبزی مقدس که بر روی زمین فرش کرده بودند میپاشیدند و خدایان و اجداد را دعوت میکردند که حضور یافته

جالس بران مسند محترم شوند و از اثران نبات مسکر منتعم و مستان کردند پس از انجام خدمت
انچه باقی مانده بود کهنه و خدمتگذاران می نوشیدند هم حیوانات از قبیل گوسفند و بز و گاو
و کاومیش قربان می کردند امّا اعظم قربانی اسب بود که ازان می سوزانیدند و قدری کباب کرده
میخوردند کاهی صد اسب قربان می کردند و دران صواب عظیم می دانستند حتی مذکور است
که اندرای قوتمند میترسید مبادا با این صواب از عظمت و اقتدارش خلع نمایند لهذا جد و جهد
می کرد که از وصول مردم باین مرتبت مانع گردد

اشارهٔ مختصری از ذبح انسان در اوایل سرودهای کتاب دوم ویدا یافت می شود و تا دان
پرتو ذات الهی اند و لاانها را قبله قرار داده اند پس برای انها هیاکل ساخته اند انکاه تمثال هریک را
ساخته پرستش نمودند و بتدریج هرچه ازجماد و نبات در نوع خود کامل دانستند واجب الاحترام
شمردند بلکه زمان و مکان هم ستایش کردند

۲۰ باقتضای تغییر زمان و توالی حوادث دوران چون مدتی از ورود طوایف اریان بگذشت بسیاری
طریق انزوا اختیار کردند و اعتزال را بر ملاقات احباء و مقالات اخلاء ترجیح دادند و در جنگلها
متواری گشتند و فکر عاقبت انسانی را دقیق روز و شب و درک ان را مقصود ثانی و تعصب دانستند
هریک بانفراده عمری صرف کرد و کتب متنوعه و رسائل متعدده در این خصوص نوشتند و ازان
میان کتب اوپانی شاد پدیدار شد و بمرور رتبهٔ دو قرن ان را جزو اعظم ویدا محسوب داشتند
تعلیم اوپانی شاد کثرت خدایان است امّا بعضی از فیلسوفان گوشه نشین و دانشمندان عزلت گزین ایشان
میگفتند مقصود اصلی انسان و مامول حقیقی او میان باید ان باشد که جد و جهد نماید تا جوی بار
حیاتی که از جانب خدا جاری شد بر چشمهٔ اولیه راجع گردد و اوارگی و تعطیل در این میدان را
رها کرده در اغوش اعظم محیط نامحدود یعنی ان فرد که متجمع کلمات راحت گیرد پس از استقلال
این تعالیم و استحکام اوپانی شاد فلسفهٔ حکما منقسم بشش تعلیم یا شاستر شد و اقامهٔ شش مدرسه
که معلم سه قسم تعلیم بودند نمودند اول نیایا یعنی مدرسهٔ خداپرستی و علم لاهوت
دوم سنخیا که (استغفرالله) تعلیم بر عدم وجود خداوند تبارک و تعالی باشد
سیوم کثرت خدایان است وان را ویدانتا مینامند دیگر تعلیم از نیاما این است که مقصود
وجود انسان خلاصی از دوری است پس از تمام اعمال چه حسنه و چه سیئه باید اجتناب نماید

زیرا که محرومی از نتیجهٔ ان اعمال باعث درد خواهد بود سنخیا ماده و شیئی را کائن و قائم بالذات میداند
نفس از شیئی مستقل است وان هم ابدی است و بی مرگ است و چون برای نفس معرفت حقیقی حاصل شود
ان وقت از تعلق بماده و شیئی درد و الم راحت می شود این تعلیم مبنی سنخیا وجود خدای واحد را
بی دلیل میداند

ویدانتا یعنی نتیجهٔ ویدا است وان مشتمل بر اصول فلسفه است و تعلیم میدهد که خدایان متعدد
وجود دارند و یکی از رسائل ان مسمی به ویدانتا سارا میگوید که مقصود این کتاب اتحاد نفس است
با خدا عبارات ذیل از ان رساله اند

جهل باعث این است که نفس را از خدا جدا داند و همان عالم خارج را در نظر جلوه می دهد انکه
خدا را بشناسد خدا میشود فاعل کل افعال مخلوقات و روح تمامی ذی حیات خود خدا است
چون او را که اول و اخر است شخصی بشناسد اعمال خود او معدوم و مضمحل خواهد شد مقام بزرگ
که شخص بگوید من خدا هستم ولی ثابت می شود مادامیکه خیال بی مقصود غیر حق باشد ایجاد نماینده
عالم وجودی است واحد و ثابت بذات مقدس خود و هر دم بصورتی می اید و ان را با رگذاشته
بلباس دیگر ظهور میفرماید (هر لحظه بشکلی بت عیار برامد دل برد و نهان شد) چنانچه باسم
برهما و شنو و شیوا یا مهیش ظهور فرموده ولیکن حقیقت در سه اقنوم ظاهر و اشکارا گشت
نفس از بدن و حواس جدا است امّا با بدن در ارتباط است و در این پیوند چهار حالت باشد
حالت اول بیداری است وان زمانی است که نفس از لذات و مشتهیات در اسایش باشد و از گرسنگی
و تشنگی و امثال ان رنجور گردد حالت دوم خواب است و در این حالت از نسیم وزرائد و خفتن
مسرور باشد و از عدم ان مغموم حالت سیم راحت است و انما دامیست که از سرور و غم و اسایش
و ازار بی قید باشد حالت رابع ان است که از تمام علایق وارسته و خود را بخدا رساند و ان حالت را
ملک گویند و ان رابع رتبه است

رتبهٔ اول انکه شخص بشهر فرشتگان رسد دوم انکه با فرشتگان مجالست و مصاحبت نماید
سیم انکه بصورت هریک از فرشتگان خواهد مصور گردد چهارم انکه فرشتگان ملحق شود چنانچه
اب در اب داخل شود پنجم انکه با موجود حقیقی یگانه شود و با برهم اتحاد یابد اگرچه تمام
موجودات مظاهر او یند سامنو یکی از علمای ایشان بود و بسیاری کتب دینیه تالیف نمود

و ظهور او مقارن زمانی بود که علما رایت استقلال برافراشته اختیار امور جمهور را در دست خود گرفته بودند و خیالات ایشان را تقویت نمود و مطالب جدیده بیان آورد و استعمال مسکرات را حرام گفت و زهد و تقوی را حد نفس کشی و ترک لذات جسمانی تعلیم داد بلکه ریاضات شاقه و زحمات بدنیه فوق العاده را تکلیف اعلی نامید و او است شخصی که مسئله حلول ارواح و تناسخ و تماسخ و تراسخ را در عقول و اذهان نافذ کرد و از ایام او تا امروز فرقه برهمان سلطنت روحانی بر تمام فرق دیگر دارند از کلمات او است هر آدمی که از برهمن طلا دزدیده باشد حین تولد دیگر انگشتهای دست او را مرض خفت روی دهد هر که شراب آشامد دندان او سیاه شود و آنکه بر دیگران افترا گوید و کسی را متهم نماید گنده دهان گردد و شخصی که خواندن کتاب وید استحقاق ندارد و بخواند ابکم و الکن متولد گردد هر که جامه بدزدد مبروص شود هر که اسب بدزدد لنگ شود و آنکه چراغ بدزدد نابینا گردد و هر که از راه شرارت چراغی را نماید یک چشم متولد شود

روح آدمی گاهی بجسم انسان بر میگردد یا با جسم کرم و حیوان تا بدین وسیله از گناه پاک شود و اگر در تجسم ثانی پاک نگشت هشتاد و چهار لک دفعه تجسم خواهد یافت تا پاک شود و با برهمه اتحاد یابد و مثل قطره در بحر الوهیت بیفتد

هم اعتقاد دارند که انسان ممکن است بصورت نباتات برگردد و این عقاید شبیه است با عقاید زردشتیه

ایضاً از اقوال مانو هر کس غله را که هنوز از خوشه بر نیامده است بدزدد در قالب موش تولد خواهد یافت و اگر آب بدزدد در قالب غوطه خوار و اگر روغن را دزدد در پروانه و اگر آهو بسرقت برد در بدن گرگ و آنکه میوه بدزدد در بدن میمون و آنکه مال پندت بدزدد در بدن نهنگ یا امثال آن تولد خواهد یافت همچنان هر گناه کار صد هزار دفعات بصورت نباتات و غیره مصور خواهد شد بر حسب گناهان خفیفه یا شدید تولد خواهد یافت کذالک مرد خشمناک و عیب جو در قالب شیر و مردم بسیار خوار در شکل و صورت خوک و مردمان شهوت پرست در جانوران مردار خوار و زشت ترین کرمها تولد خواهد یافت ممکن پس از هشتاد لک دفعه بصورت انسان برگردند انتهی کلماته

سومنات خدائیست که هر کس را بر حسب استحقاق مجازات و تجدید تجسم میدهد بالعکس کسی که در این عمر خوش رفتار باشد در عمر آینده در صورت عابد و زاهد پدیدار شود و آنکه بتی را احترام نماید یا مالک و مال خود را نثار برهمان سازد یا برای تحصیل نجات خود را عذاب و عقاب بسیار رساند یا در رود گنگ غرق نماید یا در آتش سوخته گردد یا عمل دیگری از اینها بعمل آورد بی تامل بعد از وفات باسمان و بهشت یکی از خدایان خود رفته هزاران هزار سال بلذات جسمانی عیش خواهد کرد بهشت برهما چندصد فرسخ طول و عرض و ارتفاع دارد طرف بهشت وشنو پیشتر از سی هزار فرسخ باشد و تمام عمارات و ابنیه و نقشهای آن از طلای احمر و جواهرات است و کسیکه داخل گردد چندین هزار حوریه و عرادها و تخت روانهای بسیار خوب و مزین و مرصع بجواهرات باو داده خواهد شد و حوضهای وسیع با گلهای رنگارنگ در درو آنها دیده می شود لیک بهترین بخت از آن جوکیان خواهد بود زیرا ایشان در ریاضت بمرتبه کمال رسیده اند و بخت ایشان این است که روح ایشان با ذات خدا متحد خواهد بود چنانچه قطره در دریا (از کتاب مندر)

از ایام مانو ببعد برهمن مثل خدای زمینی بر مردمان از هر حرفه و صناعتی باشد تسلط تام و تمام دارد مخصوصاً یکی دو قرن بعد از او بر اعلی مسند عظمت و اقتدار جالس بودند و مردمان گمان داشتند که بهشت و دوزخ از نفرین برهمن متزلزل می شوند پس وای برای شخصی که برهمن از او رنجه می برد هیچ قدرت پاپ اعظم چنان تسلطی نداشت و با این اقتدار تابعین خود را آزار نمی نمود پس مدتی بگذشت تا آنکه ظهور شاکونی بودا مطالب جدیده بیان آورد و حوزه معانی از قصور و سرادق خفا جلوه گر نمود بلکه اعلی جلال عز و کمال و اقصی نهایت عظم و استقلال بیان و تبیان او را نصیب گشت و او است آوتار نهم و شرح حال او مفصلاً در محل خود خواهد آمد انشاء الله و در وقت ظهور او بذر تعلیمش در مزارع قلوب چنان تأثیر کرد که بسیاری از برهمیه طریق او را اختیار کردند اما در خود هندوستان برهمان با اعتراضات جدیده و خیالات عمیقه گوی سبق از بودا بر بودند

پس از غلبه بر بودا برهمنان کتب دیگری تالیف نمودند و مطالب جدیدی بمیان آوردند شاسترها یعنی کتب علمیه با پورانا و تانترا و رامایانا و مهابارانا از آنجمله اند و تغییرات بسیاری در اصول

آیین برهمه

عقاید وارد آورده اند

الیوم عدد خدایان را بیش از بیش میدانند سی و سه خدا یا فرشتها نیکه در ویدا ذکر شده بود اکنون سی صد و سی ملیون شده است شیوا و ویشنو و کالی که در ایام قدیم از اغلب انها ذکری نبود اعاظم خدایان امروزه هستند اندرا و وارونا معزول شده اند لکن رب النوع اب است مسأله حلول وانتقال ارواح وتفرقه اصناف مردم که در ویدا بندرت از انها ذکری بود امروز از اصول عقاید
۱۸۲۹
محسوب اند ونیز بواسطه تحریف بعض ایات ویدا عمل بیوه سوزاندن شایع شده است اگرچه از سنه مسیحیه دولت انگلیس این عمل دلسوز را قدغن کرده و فعلاً معمول نیست یا مخفی ونادر الوقوع است در کتاب ستا کهشرا اشلوک مسطور است که زنیکه ستی شود یعنی با شوهر خود بسوزد ان زن نفس پدر و سه پشت شوهر خود را پاک میکند از ان بهتر صوابی نیست شخص انگلیسی روزی با یکی از این زنها که برای سوخته شدن می رفت ملاقات نمود واو را از این اقدام ملامت امیز ممانعت کرد بیچاره جواب گفت این دفعه هفتم سوخته شدن منست واین است نصیب وقسمت من وتغییر این تقدیر محال است واشاره از دفعه هفتم ان است که اگر کسی هشت مرتبه سوخته شود با ذات برهما اتحاد خواهد یافت

یکی از ایرانیان که چند سال قبل برای سیاحت هندوستان مسافرت نموده در کتاب خود می گوید مادامیکه در کوچه گردش میکردم اواز موسیقی بگوشم رسید نزدیک رفته جماعتی دیدم از یکی مقصود را جویا شدم گفت یکنفر از مهاراجه های هندی فوت کرده او را با سه نفر از خانمهای محبوبه اوبرای سوزاندن می برند من هم با ان گروه همراه شده نزدیک محل حریق رفته منتظر تماشای با دیده بودم ناگهان جسم مرده را اوردند و دو نفر از خانمها با لباس فاخر و وقار و سنگینی تمام همراه بودند وهمواره با تابوت میامدند تا انکه سیمی که در حسن منظر وصباحت چهره اتاق بود جمالش البسه حریر وارغوان و زر را زینت داده اراستگی و ملاحتش بمراتب از ان دو نفر بیش بود با اهل حرب هم اواز شده گاه همراه ان دو بخت برگشته دیگر میرفت وگاه برقص درامده همچه نوعروسی که برای زفاف وحجله محبوب حاضر شده باشد خرامان خرامان نزدیک تو ده عظیم اتش میامد وانجا بقدر پنج خروار هیزم فراهم کرده جای چهار نفر گذاشته بودند مع القصه سه نفر زنده میت را در بغل گرفته بمیان توده هیزم امدند ومطربان نواختن

ستی یعنی سوخته شدن زن با نعش شوهر

سازنا رنگی شروع کردند واتش بخرمن خشب درانگندند واین سه نفر نیز درمیان اتش هم اواز شده با نوای راک هندی میخواندند ومیسرودند تا اتش بکلستان جان ایشان رسیده نهال حیات را بکند وتمام را بسوخت وبرهمنی که موعظه مینمود همچنان ایات وکلمات شوق اوری الهامی کرد که سایرین را نیز بسوختن ترغیب می نمود وبتمامت مواعید دنیای اینده ومصاحبت دائمی وام چندر در بهشت نزد درختان انبه همه را دعوت می کرد چون کلمات برهمن را کلام الله میدانند از این جهة است که از سوختن وفانی شدن[1] نمی ترسند عبارت ذیل یکی از کتب معروف ایشان است تمام عالم مطیع خدایان اند وخدایان مطیع ایات وکتب وایات مقدسه مطیع برهمن لهذا برهمن خدای من است

از قول کرشن مسطور ذیل نوشته شده است برای حفظ نیکان وافنا واعدام اشرار وتقویم دین در این قرن بقرن متولد می شوم

گاهی او را هم چو خدای اعظم وخدای واحد ذکر میکنند لیک گویند در جوانی کارهای قبیح مثل زنا از او پدیدار شده وهمچه ذکرا از اعظم خدایان بسیار عجیب وغریب است وچون جهة ان پرسش رود گویند تمثیل وتشبیه است وحقیقتی ندارد

واین رفتار از او کارهای دیگر نیز منقول است مثلاً درباره برهما در کتاب پران مسطور است که او بدمست بود ومدت صد سال دیوتاها با دختر خود زنا کرد لهذا بواسطه اعمال قبیحه اش پرستش او موقوف گردید

همچنان در پدم پران درباره وشنو نوشته شده است که او خود را بشکل جلندر در اورده با زن او زنا کرد وشیوا زنا وقتلکرد (از کتاب فندن)

در شیام راهش اشلوک ایه ذیل مسطور است: شهوت وگوشت ماهی وشراب وصحبت زنان تمام گناهان را زایل میکند

الیوم یکی از وسائلی که نجات خود را وابسته بدان میدانند نماز ایشان است واقدام بان فریضه با برهمنان است که هر یوم باید بدفعات از صبح تا شام شعری که در تمجید وتحمید برهما انشاد نموده اند بخوانند ودر حضور صنم یا مجسمه که باسم او ساخته اند ساجد شوند هنگام ظهر نثار کنند ودر وقت عبادت برروی خاک نشسته گاهی طرفین خود را با مراقی می گویند وجبین برخاک میسایند

(۱) انتهی کلماته

آئین برهمنیه

درخسار راست خود را میزنند و هر شبانه روزی هفت مرتبه باید این تکلیف را بجای آورند
هنگام نماز اوّل صبح است و سه دفعه دیگر از صبح الی ظهر نماز پنجم را در عین ظهر و ششم بعد از
غروب و هفتم را در نصف شب باید خواند و تکالیفی که در هنگام نماز و پرستش صنم بجا میآورند
از این قرار است اوّل بت را با آب و شیر و عسل میشویند و خاکستر و فضله گاو بر او میمالند و طبوح
برنج و گلها میگذارند و بخور کافور میسوزانند بعد سرا زده میرقصند و بعضی کلمات خوانده نزد بت بسجود
میروند و این اقدام را پوجا مینامند بعضی اوراد و اذکار دارند از انجمله حروف بارایاوا و اسم رام است
که باید انها را باواز بلند مکرر یاد کنند و اعتقاد دارند که بد ترین گناه را ذکر این حروف رفع مینماید
و این اذکار منتر را مینامند

عبادت شیوا را اینطور بجا میاورند برهمن غسل کرده به بتکده داخل میشود و صنم شیوا را کرنش
مینماید بعد کره مصفی یا روغن جوشیده بران میریزد و اب ریخته ان را خشک مینماید بعد گرد صندل
در اب مخلوط نموده سه انگشت یعنی سبابه و وسطی و بنصر را دران فرو برده خطی از اینطرف بان
بت میکشد و قشقه تکرار میکند و برنج و طلی دو روا ام بر صنم میریزد یک گل بر سر خود گذاشته
یکی دیگر بر صنم میگذارد و تکرار میکند و با این عمل دعا میخواند و بعضی از خوراکیها و فواکه و لحوم در
جلو صنم میگذارد و اسم شیوا را خوانده با حمد و ثنا بسجود میرود و وقت عصر نیز پاهای خود را شسته
نمد در رکوع مینماید و در را باز کرده چراغی باندرون میاورد و قدری شیر و حلویات و میوه تقدیم
مینماید بعد دو رکوع کرده در را می بندد و میرود

سجده و شستو شباهت تامی با احترام شیوا دارد و ان از قرار ذیل است برهمن غسل کرده کرنای صدفی را
میوازد و زنگ میزند تا خدای خوابیده را بیدار کند نزدیک ظهر هدایای اثمار و دیفهای نباتات
دخود در اب سرشته و حلویات تقدیم مینماید پس از ان برنج پخته و سبزیجات سرخ کرده و ادویه
اهدا میکند بعد یک رکوع کرده نی میاورد و پس بت را بخواب راحت وا میگذارد و تا چند ساعت در بتکده
مسدود است نزدیک عصر شیر بسته و کره و حلویات میاورد نزدیک غروب افتاب چراغی
روشن کرده هدایای تازه میگذارند بعد اشیاء مضیئه در جلو صنم حرکت داده زنگ میزند پس
قدری اب میآورد که دهان بت و صورت و پاهایش را شستشو دهد و دستمالی که انها را خشک کند
چند دقیقه دیگر هدایا و چراغ را بیرون برده صنم را در تاریکی میگذارد تا استراحت نماید

عبادت شیوا و وشنو



تصویر برهما معبود طایفه برهمنیه

آئین برهمیه

کاهی تمام این اداب را بجا میاورند و کاهی بعض انها را در اوقات دیکر بجنبه راستموکرده لباس میوشانند و ریسمانی بدو را و بسته عطر میپاشند و دور او میکردند و بخوری میوزانند

پرستندکان وشنو را عقیده انست که وشنو یا بشن علة اول کل اشیاء است واو برهما و مهادیو را بیافریده و انها فرستکانند؛ برهما بامر وشنو خلق موجودات نماید و مهادیو هنکام انقضاء مخلوقات را معدوم کند؛ واین کروه را نیز خیال انستکه با ریاضت میتوان ترقی کرد و درجه اعلی ترقی را مکت مینامند وبتناسخ ارواح قائلند وکویند ستایش غیر وشنو ناروا و حرام است چنانچه زنی اکر محبت غیرشوهر خود را بجای او و دکناه نماید؛ واین جماعت بر چند فرقه منقسم میشوند

برخی تناول طعام با برهمیه را جایز میدانند و بعض حرام بسیاری زنهای خود را نزد استاد برند تا با او در امیزند

(شهادت از کتاب دبستان المذاهب) وهنکام پیوند مطالب روحانی و خواهشهای کوناکون ناز استاد نماید و دیکران این عمل شنیع را ناشایسته وکناه شمرند

والابها اکر یاکی از بزرکان این طایفه بود واو نزدیکی مردان و زنان را درهنکام عبادت جایز میدانست

اما طایفه برهمیه برای خلاصی از کناه واکل و شرب ممنوع باید هشت صد مرتبه ذکر کاتیری اکراد ملامه وقبل از ذکر سه دفعه باید اخا دنس کند وچنان اعتقاد دارند که اکر برهمن هر روز تا سه سال کاتیری را بخواند بشکل وصورت برهما مصور خواهد شد واز تمام معاصی پاک و مبرا خواهد کشت اکر یکماه بر کنار دریا نشسته روزی هزار بار بخواند مثل ماریکه از پوست برایداز کناهان پاک خواهد شد واگر در مقابل خورشید بخواند هرچه حرام است از طعام و شراب و محبت بر او حلال میشود و ذکر کاتیری همین چند لفظ ذیل است

که در اشتک سیم ادهیای چهارم ریک وید مرقوم است اوم بهوم اکاش سورک یعنی ما بر روشنی عظیم آفتاب دل می بندیم او دل ما را رهنمای کند ولفظ بهر بهوه سوه را در ابتدای ان میکویند ومقصود ان این است که این ذکر مستجمع جمیع صفات حسنه است وکاهی ابیات متعاقب ان را هم میخوانند وچون بذکرایه ذیل برسند باید دست در اب فرو برند وان ایه این است کا ونر غرش میکند چهار شاخ سه پا دو سر وهفت دست دارد باریسمان سه

دعای آفتاب وسایر ادعیه

بسته شده است او تا در وجیبا است و بر مردم فانی غلبه دارد

صواب این ذکر مذکور شد همچنان از ذکرهای دیکر مثل اسم وشنو تحصیل صواب را معتقدند یا اسم آوتاران دیگر

روایت است از دزدی والمک نام که برهمنان بسیار را بقتل اورده خم بزرکی از زنارایشان پر کرده بود وهنکام کشتن لفظ مارما یعنی بزن بزن میکفت واکر این حرف را وارکون بخوانند رام رام میشود واو بواسطه این ذکر ارتقا یافته بدرجه برهما رسید دیکر در بهاکوت مسطور است که اجامل نام مردی کناهکار و قاتل بود که عمر خود را باکشتن کاو و برهمن و اشامیدن شراب وسایر کناهان بپایان اورده بود چهار پسر داشت یکی از انها را نارابن نام بود وهنکام مردن بانک براورد وکفت ای نارابن نارابن مرا اب بده بعد از مردن پیادکان مالک دوزخ که او را جم میکویند او را کشان کشان بطرف دوزخ حرکت دادند از طرف دیکر پیادکان وشنو در رسیده باستخلاص وسعی وافر مبذول داشتند تا عاقبت الامر جنکی صعب روی داد فریقین بهم در افتادند پس از کشش وکوشش بسیار پیادکان وشنو غالب امده اجامل را به بهشت بردند پیادکان جم با این همه رنج وتعب با حدت خشم وغضب اندرشده نزد مالک خود برفتند وجامه واسلحه فرو ریختند وکفتند روا باشد از این بعد طوق رقیت ویوغ تبعیت ترا بکردن اندازیم چه که امروز رسوا و ذلیل و منکوب وکلیل کشتیم انکاه جم فرمان داد کرخبرکپت نام پیشکار او نامه اعمال اجامل را بیاورده و در ان مشاهده کردند که اجامل مردی کناهکار بود ومعاصی او را حساب وشماری نیست پس جم به بهشت رفته شرح حال را از وشنو استفسار نمود جواب کفت اگرچه اجامل کناهکار بود اما وقت مردن سه بار اسم نارابن بزبان اورده از دوزخ نجات یافت ونارابن ظهور آوتار دوم است

کاو نر را علامت مجسم است میدانند واز این سبب ذبح ان واکل کوشتش ممنوع است وان را می پرستند وکاوها انقدر زیاد شده اند که کوچه و بازارها مملو است وهنکام کردش نزد هر دکان انچه به نظر ایشان پسند اید میخورند واحدی براندن انها قادر نیست لهذا بقالها در جلو دکان چیزی که مطبوع کاو باشد نمیکذارند هر شخص که کاو

آیین برهمیه

دینیه برگردن گیرد باید زناری ببندد وان روز را روز تولد آن میدانند وحتی المقدور باید از ارتکاب معاصی واعمال سیئه احتراز واجتناب نماید واقدام در اعمال حسنه وتحصیل اخلاق وعادات رضیه مساعی جمیله بکار برد وادعیه مقرره را در اوقات معینه بخواند وشانزده امر مخصوص را در نظر داشته باشد وان اوامر اینانند که بر هر فرد اطاعت انها واجب است

۱ دختر بشوهر دهند

۲ دعای مخصوص در وقت نزدیکی بخوانند تا نطفه اولاد تا دل منعقد شود

۳ در ماه ششم حمل برهمه دعوت کرده ضیافت نمایند وادعیه بخوانند

۴ روز تولد فرزند پدر باید غسل نماید ودعا بخواند وخیرات ومبرات دهد

۵ روز یازدهم با دعا پسر را نام گذارند

۶ فرزند را در ماه چهارم بیرون آورند

۷ در ساعت خوب بطفل خوراك دهند

۸ در سال سیم سر طفل را بتراشند وگوشش را سوراخ کنند واگر طفل دختر باشد هم این اعمال را بجای آرند بدون ادعیه مگر هنگام نکاح که دعای مخصوص دارد

۹ در سال پنجم باید از پوست گیاه بکمر طفل رسن بندند وان را موبجی خوانند

۱۰ پس از موبجی زنار بگردن پسر اندازند

۱۱ هنگام زنار بستن در راه خدا گاوی به برهمن دهند

۱۲ بدن را با شیر وماست وروغن وشهد وشکر غسل دهند

۱۳ چون پسر شانزده ساله شود او را زوجه دهند

۱۴ فرزند را بعد از مرگ پدر لازم است که خیرات دهد وحسنات بجا آرد

۱۵ در هفتم ماه ماك ماس که آفتاب در دلو باشد ماش وجو وگندم وشالی سیاه رنك وکنجد وطلا وامثال به براهمه دهند

۱۶ در بیست وهفتم ماه بهاکن ماری از نقره ساخته با برنج سرخ ببراهمه دهند یکی از واجبات دیگر این است که اگر دختری را به پسری نامزد کردند وپسر قبل از عروسی فوت

نمود

تکالیف دینیه

نمود ان دختر بیچاره حق شوهر رفتن وازدواج ندارد وما دام العمر بیوه خواهد بود شاید در بعض موارد این قانون را رعایت نکرده نکاح کنند اما امروز تقریبا بیست ملیون دختر باکره بیوه در هند وستان هستند

برهمن در سال هشتم وچهتری در یازدهم بقال دوازدهم باید فرزند را موبجی بندند بعد بمکتب فرستند و برهمن هنگام بول باید زنار بگوش اندازد ورو بشمال رود وشب هنگام متوجه جنوب شود وپس از فراغت آلت را بدست گرفته سه گام رود پس دست بآب زند وآب با آفتابه برده خاك هم ببرد ودست بشوید پس وضو کرده درجای پاك بنشیند انچنان که هر دو دست در زیر زانو باشد وادعیه مقرره بخواند هر جا سه دفعه با کف دست آب برداشته بیاشامد بدون دعا پس دهان خود را با پشت شست دست پاك کند وآب در کف دست گرفته انگشتی در ان فرو برده بینی وچشم وگوش خود را تر کند برهمن باید آن قدر آب بیاشامد که سینه او تر شود وچهتری انقدر که تا گلو برسد وبقال تا حدی که دهان تر شود وبعد سر را در آب فرو برند وبینی را گرفته رو بسوی آفتاب کنند وادعیه بخوانند واین امور را روزی سه دفعه برهمن وچهتری باید بجا آرند یکدفعه از صبح تا ظهر دیگر از ظهر تا عصر وعصر تا ظهور ستاره واگر بعد از فرصت وضو نباشد بدون ان نماز خوانند لیك باید چند قطره آب بر سر پاشند

دعای دیگر هوم است وان افروختن آتش است که در زمین پاك هیزم نازك وباریك فراهم کرده برافروزند بزی ذبح کرده بخورند فرقه از ایشان کشتن بز را جایز نمیدانند وشکلی با بچه از آرد مثل بز ساخته هنگام هوم میخورند

احترام شیخ واستاد وپدر ومادر واجب است بلکه بانها نماز میخوانند واین طریقه مخصوص کانفوسیان است که در چین وژاپون هستند

طفل موبجی بسته قبل از نکاح باید عسل نخورد سرمه بچشم نکشد روغن وعطریات استعمال ننماید طعام با زمانده نخورد مگر از استاد سخن درشت وتلخ ودروغ نگوید مجامعت نکند آفتاب را هنگام طلوع وغروب ننگرد وکتاب وید بخواند زن با ذن شوهر میتواند با دیگری نزدیکی نماید (۱) همچنان جایز که اشخاص متعدد هم عقیده یك زن نکاح کنند واین در چین شایع است

(۱) شهادت دبستان المذاهب

زنای

آئین برهمیه

زنای محصنه یعنی نزدیکی با زن شوهردار بدون رضای شوهر او ممنوع و احتمال میرود که با اذن شوهر هم این عمل چندان رواجی نداشته باشد

اما در بتکدها زنان و فاحشات بسیار هستند که خود را وقف بتها نموده اند و نزدیکی با انها ممنوع نیست لیک با غیرهندوین مقاربت ننمایند

برهمن باید از برهمنان زن بگیرد و اگر از بقال یا چهتری باشد باید با شوهر اکل و شرب نماید وقت نکاح اگر منکوحه چهتری است تیری بدست گیرد و اگر بقال است تازیانه و اگر بوزرک است تا چه تازه در دست نگاه دارند

گروه دیگر را عقیده آن است که نزدیکی با منکوحه زانیه جایز نیست و طلاق او هم روا نباشد بلکه در حجره تنگ و تاریک باید زیست نماید و شبانه روزی یک هنگام غذا خورد ایام حیض شانزده روز است در چهار روز اول مباشرت جایز نیست

زن باید احترام شوهر و کسان او را بجای آرد و در مسافرت شوهر غمگین باشد و ضیافت نرود و دعوت ننماید و اگر بعد از مرگ شوهر ستی نشود (یعنی نسوزد) باکه خوردن بعبادت خدا مشغول باشد بعضی ستی شدن زن را تاویل کرده میگویند که مراد از سوزانیدن خواهشهای جسمانی است نه سوزانیدن جسم و زن پارسا باید خود را بی جهة بمرد بیگانه نشان ندهد و تا بیامیلر باشد

جات ثواب بزرگیست و ان از انتقر ارات یک یا چند برهمنه کرده دعا بخواند و ان را بچه به برهمنان بدهند و در ان مجلس باید لا اقل بیست و چهار نفر حاضر باشند گاهی گاو و اسب بکشند و اگر آدمی کشند ان را میدانند اما پرستندگان وشنو از حیوانات را حرام میدانند لهذا تمثال بز را از آرد ساخته به برهمنان میدهند برهمن باید آتش و آفتاب را محترم بدارد و هرجا بتکده و ماده گاو و مرد زاهد بیند طواف نماید روبروی برهمن و گاو و آفتاب و آتش بول و غایط کردن ناروا است و انها را با اخی و خون و منی در آب روان دیزند

پای برای گرم شدن بر آتش دراز نکند از بالای آب نجهند

غیر از در معروف و مشهور بخانه و ده داخل نشوده «ادخلوا البیوت من ابوابها»

زن را هنگام عطسه و خازه و سرمه کشیدن و روغن زدن نگاه کند

تکالیف دینیه و پرستش

کام بر سایه دیو یعنی پیکر فرشته و پادشاه و استاد و مرتاض و منکوحه غیر نزنند و بچشم حقارت بر برهمنان ننگرند

با حق ناشناس و قصاب و دیوث در یک سفره غذا نخورند

کواکب را که زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر و راس و ذنب باشند برای ازدیاد دولت و کامیابی در احتیاجات و قربت حق پرستند

تهذیب اخلاق و حلم و اغاثه و تدبیر نیکو با هرکس بجای آرند در مصائب و حوادث صابر و متواضع باشند

برهمن ایام عمر خود را باید چهار قسمت نماید اول تحصیل علم و بید و خدمت استاد و گدائی دست هنگام دوم باید زن بگیرد و با او زیست نموده وید را بخواند و تعلیم کند و قربانیها را حاضر نماید پاک و لطیف با موی کوتاه و ردای سفید عصائی در یک دست و کتاب وید در دست دیگر داشته گوشواره طلائی در گوش و هواجس جسمانی را خاموش کرده عمر صحیح داشته باشد

دوره سیم عمر را باید در جنگلها بسر برد و ساکت باشد و خوراک از نباتات و ریشه درختان داشته باشد و این دوره ریاضت است و هنگام چهارم مادامیست که از ریاضت دست کشیده ایام را در فکر برهما بسر برد تا مانند طیری از آشیان بدن خارج شود

لشکریان را واجب است که در جنگ دلیر باشند و نگریزند و کسی که در جنگ بگریزد گناهی عظیم کرده باشد و حسنات او راجع بسرباز شجاع و ثابت قدم خواهد بود

پادشاه باید عادل باشد بلکه اگر خویشان او گناه کند برحسب شرع شریف تنبیه و قصاص فرماید زیارت رود گنجه و غسل در ان ثوابی بزرگ است زیرا گویند این از سرپشن جاریست و ان را میپرستند و فاحشات و مریضان و اطفای بسیار در روزهای عید انجا حاضر شده در کناران نماز میخوانند و شخصی را که در حالت نزع باشد در آب میگذارند تا جان دهد و اگر زیارت رود گنجه در جایگاه های نزدیک شهر بنارس و الله آباد بجا آید صواب ان بیشتر و بهتر خواهد بود

و در کتب ایشان مسطور است که هرکس در الله آباد بمیرد به بهشت خواهد رفت و اگر در خارج بنارس شخصی گناه مرتکب شود چون داخل شهر گردد و گناه و جرم از او رفع شود و اگر در داخل شهر گناه کند با زیارت اطراف شهر پاک شود از این است که هزاران هزار هر سال بزیارت

آئین برهمه

خانهای معروف این شهرها میایند و درانجا سر خود را میتراشند و چند نفر فرنگی درانجا حاضرند که موها را جمع کرده بفرنگستان میبرند و موی سر مصنوعی ازانها ترتیب میدهند و منافع بسیار ازانها تحصیل میکنند صواب دیگر برهمنان است چنانچه در فرایض ملاحظه شد

و در کتاب شاستر مرقوم است که هرکس در رود گنجه یک کله گاو سرخ ببرهمن عالم به بخشد امرزش تمام گناهان را حاصل کرده است و به بهشت وشنو داخل میشود و هرکس دران روزها طلا به برهمنان تقدیم کند کانه تمام اماکن شریفه مقدسه را زیارت کرده و تمام قربانیها را گذرانیده و تا سالهای دراز در بهشت وشنو گذران خواهد کرد .

حسنه دیگر قربانی است وان بر چند قسم است قسمی از گل و خوراکی و دیگر از گاو و میش و گوسفند و بز است که در حضور بتها ذبح میکنند و برهمنان انها را می خورند دیگر قربانی اطفال است و قربانی وجود خودشان و در باب قربانی اطفال فقره ذکر میکنند

که روزی شخص انگلیسی در کنار رود گنجه سیر میکرد ناگاه دید زنی را که طفل عزیز خود را اورده برود انداخت زیرا که او را برای یکی از بتها نذر کرده بود و چون طفل بیچاره فوراً غرق نشد و دست دراز کرده بگیاهی چسبید (الغریق یتشبث بکل حشیش) مادر نامهربان میان اب رفته با کمال بی رحمی دست برد و دست طفل را از گیاه برگرفت و بزیرابش فرو برد تا جان بداد و خود باز گشته برفت مردان بزرگ که خود را نذر رود گنجه میکنند کوزه پر از اب با تماوازی [?] یک گره بخود اویخته در اب فرو میروند و این تماشای عجیب را نیز روزی شخص انگلیسی مشاهده نمود که شانزده دختر با چند برهمن در کشتی نشسته از انطرف باینطرف رود رفتند و دختران کوزهای بزرگ پر کرده بخود اویخته با کمال ابتهاج خود را در اب غرق کردند

اما افضل وسیله نجات واعلی واسطه حیات تفکر در امور الهی و تدبر در مطالب روحانیست با ریاضات شاقه و زحمات فوق الطاقه بدنیه زیرا اعتقاد دارند که روح از خدا مشتق است وهرگز گناه نکند وگناه انسان از جسم باشد پس بهتر انکه علاقه روح و بدن گسسته شود و روح انسان که بواسطه حجاب بدن از مرکز انوار و سعادت جاودانی مباعدت یافته باز بدان رجوع نماید واین رتبه را اشراق نامند و سبب وصول باین اشراق حقیقی اطفای شهوات وانکار امیال از حرام و حلال است بلکه مشاعر خمسه و سایر قوی را نیز باید خاموش

پرستش رود گنجه و وسایل نجات

کرد بعضی که نه روزنه بدن را محکم بسته در گوشه منزوی و معتزل کردند و بر زانوها بنشینند ونفس را باهستگی بکشند و مستغرق دریای تفکر و ذکر باشند تا ناموس الهی بکلی مشتعل گشته همه نور شود و برهما در قلب نازل شود و او با ذات برهما اتحاد یابد

ازجمله ریاضات ایشانند

جماعتی اعتقاد بانزوا دارند و در ایام انزوا با احدی ملاقات نمی نمایند

فرقه نذر میکنند که سالها متکلم نشوند گروهی دستهای خود را انقدر بلند نگاه میدارند تا بکلی خشک شود یا نزدیک اتش می ایستند بحدیکه اگر قدری جلوتر روند بریان میشوند یا گردن خود را با حلقهای اهنین سوراخ میکنند و خود را باان حلقها اویزان کرده می جنبند گاهی شخص غنی فقیر را اجیر نماید تا عوض او این حسنات بجای اورد بعضی خود را از قلل جبال شامخه و بلوس [?] تلال مرتفعه بزیر میاندازند و در اعماق دشت ها ریز ریز و متلاشی می شوند یا خود را بانهار مقدسه میاندازند و در اب خفه میشوند یا در مقبره احبای عزیز ایشان کنند زنده میخوابند تا با ایشان وارد شده با برهما اتحاد یابند

جوگرنات بتی است که باحترام وشنو ساخته اند هیکلا و بدنا بانزدیک است و شکل بزرگی از چوب داده که در روزهای عید بهمراهی دو صنم دیگر او را بر برجی گذاشته با عراده در شهر میگردانند درانوقت بسیاری خود را در تحت عراده میکشانند و پاره پاره میشوند و دیگران با فریاد عظیم مردم را باین اقدام تشویق مینمایند

اشخاصیکه این ارتماض وارتیاض را تابع اند جوکیان یا یوکیان نام دارند و یوك بمعنی وصل و پیوستن است و مقصود ایشان انقطاع صرف از جسمانیات واتحاد با ذات است وفدایشان [?] شروطات این طریق بسیار باشد اخص واهم ان ازقرار ذیل است

۱ کسی را نیازارند یعنی از هر قسم قتل اجتناب کنند واعظم ان کشتن حیوانات است

۲ راستگو باشند

۳ دزدی نکنند

۴ از زن کناره و مباعدت جویند و برخاک بخوابند .

۵ چیزی از کسی نخواهند واگر نطلبیده بیاورند نگیرند

ائین برهمیه

این پنج شرط را عضو اوّل نامند اما شروطات عضو دوّم اینان اند

۱ ریاضت

۲ تسبیح و قرائت ادعیه و اذکار

۳ خوشحالی و رضا

۴ طهارت

۵ خداپرستی و عبادت

عضو سیم نشستن است بر چند طریق

عضو چهارم امحاد و اسکات نفس است

عضو پنجم از مرغوبات مشاعر خمسه اجتناب جستن است مثلاً از صوت خوب با صورت زیبا و بوی عطر پرهیز کند

عضو ششم تفکر در باطن نمودن است

هفتم بیاد خدا تعالی مشغول بودن

هشتم دل بخدا بستن است

این گروه را ریاضات بسیار است از هیچ خوراک پرهیز ندارند بلکه شراب و گوشت خوک هم برخود حلال میدانند

طایفهٔ از ایشان اعتقاد دارند که بول و غایط خوردن ایشان را بکارهای بزرگ توانا گرداند و عامل این عمل را راتیلیا واکهوری خوانند

دوازده سلسله دارند و اهم اعمال را حبس نفس دانند و گفته اند این تنبکاه تا تارک هفت پایه است اوّل مقعد دوّم ذکر سیّم ناف چهارم دل پنجم نی کلو ششم میان دو ابرو هفتم تارک و درینجا رگهای بسیار است بزرگتر همه رگی است که از پشت فقرات گذشته در گردن بد و فرع منشعب می شود هر شعبه بیکی از سوراخهای بینی میرود و بواسطه آنها که نفس میرود و برمیگردد خلاصه رفتار در این عمل آنست که پاشنهٔ پای چپ را بر مقعد گذارند و پاشنه دیگر را بر فراز ذکر تن راست نمایند و چشم برهم زنند و در میان دو ابرو بنگرند پس مقعد را حرکت دهند تا باد فراز بیالا کشیده و از بینی راست نفس کشند و از چپ

شرط جوکی شدن

فرادهند پس از چپ فروکشند و از راست فرادهند و از راست نفس را بالا دهند و طول زمان حبس نفس از یکساعت الی یکهفته است و این عمل نزد ایشان از تمام حسنات پسندیده تر باشد و پارسیان و سپاسیان نیز این عمل را ستوده و جایز دانند و گویند هر که این ثواب بجای آرد تواند که از بدن خلع نماید و دجوع کند و بیمار نشود و گرسنه و تشنه نگردد و بر عامل این برها و وشو و مهیش حکمرانی نمایند و او برایشان فرمان دهد و نزد زردشتیان سخن در آن خصوص بسیار است و بعضی از کتب هند و را بفارسی ترجمه کرده اند و گورکنا تهه که مرشد اینطریق است خضر نامیده اند

گروه دیگر از جوکیان سناسیان اند که خوراک حیوانی نخورند و از مباشرت با نسوان اجتناب نمایند و ایشان پرستندگان دو ماتری و نا راین او آرند و او با گورکنا تهه که او نارمها دیو بود منازعه نمود و غالب آمد آخر او در آب نهان کردید و گورک او را نیافت سناسیان ده فرقه اند و مذهادی و اودهوت فرقه اوّل موی دراز نکند دما موریشه مقید باشند فرقه دویم مثل اوّلین زنّار ببوزانند و ابدان را با خاکستر بیاشامند و بخلاف ایشان موی سر را واگذارند که بلند شود و هر روز غسل نکنند و خاکستر بر سر و دهن بمالند پس از مردن هرده و کرده بدن را با جوالی پر از نمک بسته در آب اندازند بعد از چند روز بر آورده بخاک دفن کنند و اگر ایشان را مرضی روی دهد چشمان خود را باز کرده بدون حرکت میان دو ابرو برکارند تا ماداميكه بر كمارنده پیکری نمایان شود و اگر یکی از اعضای آن پیکر ناقص باشد علامت مخصوصی است مثلاً اگر بی سر باشد چنان می فهمند که از عمر چیزی باقی نمانده و اگر عضو دیگر ناقص باشد سال و ماه و روز را با این نواقص معین نمایند و گاهی که از عمر مایوس میشوند خود را زنده دفن میکنند

خوارق عادات بسیار از ایشان مرویست چنانچه در ودیئی گفته است که شبی چتر و به مرا ملاقات نمود و گفت برخیز ببر دیم با او روان شدم بر ودی عمیق رسیدیم چترو به بر سطح آب بایستاد و چنان عبور نمود که آب بر پشت پای او برسید و مرا با خود دعوت نمود بد و پیوستم مرا نیز آسیبی نرسید بر فراز صفه که بانطرف رود واقع بود نزد او بنشستم من اشاره کرده گفت چه مینی سنگهای بزرگ که از کوه کنده بودند دیدم و با تعجب گفتم که اینها باید از آینه دیوان باشد فرمود نه چنین است بلکه یکی از یاران ما در این محل سکنا داشت و او را خیال تعمیر این صفه بود و سنگهای آن بزرگی خود حرکت میداد مردمی که در جوار او بودند معروض داشتند

آئین برهمه

که این خدمت بما واگذار او از ایشان رنجیده گناه گرفت پس بفرمان چتر و په بدیدن او رفتم چتر و په
با وگفت درویش مهمان ماست سازندگان را جوان جواب داد تو روشنائی بیاور فی الفور
چتر و په نظری بدشت افکند از غیب مشعلی بزرگ افروخته گشت و اطراف بیابان روشن و تابان
شد هان لحظه آواز جمیع سازها بگوش میرسید سپیده دم از نزد او جدا شدیم و براه نخستین باین
مذکور بخانه آمدیم (۱)

یکی از جوکیان درسن ده سالگی شروع بزیارت اماکن شریفه نمود مدتی بر خارها خوابید بعد
منزوی شده در زاویه بابروی خود بست شاهزاده هندی براو ترحم نموده در را باز کرد تا باشد
که مکانی بهتر برای او فراهم آرد زیرا که از کثرت اذیت و زحمت و رطوبتی که از آن مکان باعضای
او رسیده بود مقروح و مجروح شده کرم ببدن او افتاده بود جوکی شاهزاده را نفرین کرد گفت
چرا از اجرای صواب مرا مانع شده دانسته باش که از نفرین رهائی خواهی یافت مادامیکه تختی
پر میخ برای من ترتیب دهی تا از توانائی من آگاهی یابی شاهزاده که از نفرین او میترسید حسب الامر
تختی که صفحه آن از میخهای بلند مملو بود بیاراست و بدو سپرد و مدت سی سال جوکی بر آن تخت نشست
بعضی از آنها اشخاصی اند که دوازده سال برپا می ایستد

مونیان آنانند که هرگز متکلم نشوند و بعضی از ایشان را دولت بسیار باشد چنانچه با خود چند
زنجیر فیل و خدم و حشم بگردانند .

شاکتیان را عقیده چنان که شوا یعنی مهادیو بزرگترین ملک است و زوجه او مایا شکتی است
وان زن هر شیئی را نمایش شیئی دیگر میدهد و ماده سه صفت یعنی دیانت و حکمت و قدرت است
و قهر و غضب نیز از او پیدا شود هم او خالق جهان و جهانیان و ترتیب دهنده ارواح و اجسام
و او را فنا و زوال و انعدام و اضمحلال نباشد جهان و هرچه در آن است عشق او کرمنا دانند
پس او را باید پرستید و پرستش او دو قسم است صوری و معنوی پرستش صوری آنکه پیکری گلی سازند
وان را محترم بدارند و صورت او و هیکل او است با ریاحین و گلها در بر و بانواع عطریات معطر و پرستش
معنوی آنکه دل خود را دائما بیاد او مسرور دارند و آلات تناسل مرد و زن نزد این گروه محترم
باشند و شراب نیز بیاشامند و گوشت کباب کرده میخورند و نگارنده دبستان المذاهب را گواهی
آنست که خلاف سایر هندوها این گروه با زنان یکدیگر مجامعت کنند و آن را صواب دانند و بیرها

(۱) از کتاب دبستان

جوکیان و فرقه های ایشان

برای مراد خود جفت و دخت برند و با محارم در آمیزند لولیان را دختران فرشتگان خوانند
نزد ایشان صواب اول کشتن آدمی است و آن را نرمید گویند
دویم کشتن گاو است و آن را گومید نامند
صواب سیم اشپیدا است یعنی کشتن سایر حیوانات و هر فرشته را با اسم و صفات مخصوص ستایش
نمایند خاصه زنان فرشتگان را محترم میدارند و برای ایشان قربانی میکرده اند و هر فرشته را شفا
دهنده مرض مخصوصی میدانند
و بخدایان خود مرغ خانه و حلویات و مسکرات تقدیم میکنند اگر در کاسه سر آدمی شراب آشامند
در آن صواب عظیم دانند
بعضی از این گروه ضلالت پژوه این اعمال سیئه و افعال شنیعه را ترک کرده زنا و شراب را حرام
میدانند اما چون در کتاب امر باشامیدن شراب شده است شربتی از عسل و آب ساخته در
عوض آن آشامند و آن را تابو گویند
رود گنگه نزد این طایفه هم محترم باشد و اعتقاد دارند که روزی این رود به سند برآمد
مرتاض گفت که تو از راه دور میائی و از پرستش خدا باز میمانی من بعد با تو پیمان کنم که چون
آفتاب ببرج ثور آید روزی سه بار بمعبد تو آیم و اکنون مدتها است که در آن ایام
روزی سه بار در آن مکان آب بجوش آید
طایفه پراکیان نام دارند و پراک یعنی طلب باشد و ایشان حقیقت و پرستش وشنو را
طالب اند عبادات ایشان با ابیات و سرودهائی است که در ستایش او ساخته اند و
تسبیح از چوب تلسی در گردن دارند و وشنو را ذات مطلق و مبری از جسم دانند و ده
ظهور او را که آوتاران سابق الذکر باشند قائلند و این گروه معتقد ریاضات نیستند
و گویند مرتاضان در نشأه سابق رنج دیگران روا داشتند و جزای آن در این نشأه
می بینند مثلا شب بیداران جماعتی اند که بیگاران خود را از خواب منع کردند و
برپا ایستندگان اشخاصی اند که خادمان را سرپا بداشتند تا آنکه باماکن مقدسه بزیارت
میروند کسانی اند که قاصدان را بی رحمانه بجاها دوانیده مزد نداده اند
مردمان بی زن آنانند که با وجود بضاعت و استطاعت دختر و پسر را بعقد و نکاح ایشان

نداد‌ند و از این لذت محروم داشتند این گروه با سناسیان گاهی نزاع و جدال نمایند
چارواکیان موجودات را حقیقی و روحانیات را بی دلیل و دروغ دانند و تمام اعمال
حسنه جوکیان و مرتاضان را هزل و مضحکه خوانند

طایفهٔ دیگر اهل ترک یعنی بحث و گفتگو میباشند و نزد این جماعت علم منطق و اصول عقلیه
شرافتی تمام دارد چنانچه روایتست که اسکندر علم منطق را از این گروه تحصیل کرده بیونانی
ترجمه نمود ایشان وجود خدا را معترف‌اند و او را واجب شناسند و مکت یعنی آزادی نزد
ایشان عبارت از تقرب با مبدء و نه اتحاد با اوست

احتمال میرود که سالهای دراز ملکه مات سنوات اهل هند با این عقاید میزیستند و تغییری
در آنها دیده نمی شد اما در وقتیکه دعاة مسیحی بهندوستان رفتند تغییرات بسیار مشهود
گشت نه تنها اینکه جماعتها مسیحی شده اند بلکه در عقاید اصلیه آنها هم تغییرات هویدا گشته
چنانچه جماعتی باسم برهما سماج از دیگران استثنا یافته این عبارت را اصل ایمان خود قرار
داده‌اند من ایمان میاورم که خدا یکیست بت پرستی را رد و انکار می نمایم بهترین سعی خود را
مصروف میدارم که عمر خود را بطریق معنویت بپایان آورم اما بواسطه ضعف طبیعت اگر
گاهی از من سر بزند از آن توبه میکنم و از حضرت متعال استغفار میکنم و این تغییر تقریباً
پنجاه سال است که دیده شده است و معتقدین این مسئله در بمبئی و پونا و احمدآباد و سورت
ساکن‌اند

در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هشت مسیحیه کشوب چاندرسن که یکی از صنادید این
قوم بود ادعای نبوت کرد و بسیاری او را تبعیت کردند و او خودش را محل نزول الهام
و کلمات ربانی میدانست حقیقت انبیای حضرة آل اسرائیل را اقرار مینمود و معجزات را قائل
بود و شهادت نامه او حاوی این کلمات بود من شهادت میدهم که خدا یکیست کلام
مقدس او یک و جماعت مقدس یک روح پیشرفت ابدی دارد پیغمبران و مقدسان با هم
ملاقات مینمایند خدا مثل پدر و مادر است تمام مردم برادران اند و تمام زنها خواهران
دانش و تقدس و محبت و اعمال حسنه و زهد و تقوی باید همراه و موافق علی الدوام در حیات
اعلا باشد زبردستان را باید اخلاص و اطاعت نمود انتهی دعای او با وجود ضدیت

معاندین در دلهای بسیاری اثر کرد تا اینکه حواریین و مجلس مخصوصی که دارای رسمی مثل
عشاء ربانی مسیحیان بود برای خود تخصیص نمود و بتدریج ارسال و رقات دعوت بتمام عالم
خاصه باروپا نمود و گفت که تمام مذاهب بزرگ اصلاً آسیائی اند و الیوم لازم است که اتحادی
در میان آنها پدیدار شود اختلاف و مباینت مبدل بائتلاف و اخوت گردد بعد از فوت وی
اختلافی در بین اتباع او آشکار شده است و یکی از مخلصین او الیوم قائم مقام و مروج احکام
اوست

عدد برهمیه را متجاوز از دو و بیست کرور گفته اند

در کتب ایشان تاریخی معین مثل تاریخ طوایف دیگر نیست و از اینست که حکایات تواریخ
ایشان مثل افسانه بنظر می آید و امروز تاریخ ایشان از قتل و مرگ سکال نامیست که ظالم و خون
ریز بوده است دوازده ماه دارند و ماهی سی روز است سال ششم سیزده ماه است پادشاهانیکه
قبل از دوره کلیوگ در هند سلطنت کرده اند ایانسند

بعد از سلطنت سین در اول دوره یوک نوبت سلطنت به هروش صند رسید چون
طفل بود ندا رسید که او را نزد آتش قربان کنند ملائکه را دل بسوخت شفاعت وی کردند
پس برهمن زاده را به بهای وافر خریده نزد آتش آوردند برهمن بر او دعا کرد و رهائی یافت
و هروش صند و نزد هروش درست رفت و او را صد پسر بود حکم کرد که پسرانش هروش
صند را سجده کنند پنجاه تن اطاعت کردند و پنجاه تن سرتافته از نزد پدر برفتند
و پادشاهان هند از اولاد هروش صند باشند و او با پسرش بآسمان رفتند

اکنون در آخر دوره اول ظهور کرده و پادشاهی از اولاد اوست و آخرین سلطان این دوره
سکر است

اول پادشاه دوره ترتا یوک ولیب است که از نژاد سکر ظاهر شد و چون اولادی نداشت
نزد پیری که در کشمیر بود برفت و او را کاروی سخنگوی بود که در حق ولیب دعا کرد تا زن
او حامله شده پسری آورد او را راگی نام نهاد و او قائم مقام پدر گشت سندوت دختر
اوست اولک پسر برهما برای عبادت بزمین آمد و هنگامیکه سندوت در رود گنگ
غسل میکرد اولک را چون دید بد خاطر بد رفت و چند قطره نطفهٔ از وی بچکید و در گلی نهاده

دراب انداخت مندروت ان را بونیه حمل برداشت وهنگام زائیدن عطسه زده پسری از بینی
او بیرون افتاد وبعد از راکی فرزندان او سلطنت کردند تا نوبت به وشرت رسید ورام از او
بوجود آمد دختری از نطفه برجا سیتا نام باو تزویج داد در آن ایام راون راکهس که ده سر داشت بر
جزایر هند پادشاه بود آوازه حسن سیتا را شنیده بپای تخت رام آمد واورا ربود رام با لشگر
بیشمار از دریا گذشته دیو ده سر را کشته وسیتا باز آورد وسیتا هنگام وفات بزمین فرورفت
ورام موی سر او را هنگام فروشدن بگرفت وان موی در دستش بماند ودر آن مکان بقعه ساخته
که هنوز آثار آن باقی است بعد او رام نیز وفات یافت

کارت اول پادشاه دوره دواپر ولی است ودر بهدا ودر کشمیر رمدکن نامی سبب وجود پرسرام
پسر او است واو راکاوی بود قامدین نام که حاجتهای مردم بر آوردی کارت با دوازده هزار
شاهزاده بنزد او بضیافت آمد حاجت خود بر او ورد پرسرام مانع شد وکار بمقاتله انجامید
وکارت با همراهان مغلوب ومقتول شدند پس از او راجه بهرت وراجه کورو سلطنت کردند
پس از ایشان دهتراشترو پندوان سلطنت کردند دریودهن پسر بزرگ دهتراشترا است
که مدتها با پندوان منازعه داشتند واخر الامر با قمار تمام ملک ومال از ایشان ببرد وایشان را
از مملکت براند باز طرفین ساز سپاه داده در اوایل دوره کلیوک در میدان کورکهیت جنگیدند
وهزاران هزار از طرفین بمردند تا اخر الامر چهار تن از لشگر دریودهن وهشت تن از طرف
پندوان باقی ماند ویکی از انها کوشن است که او را اوتار هشتم خوانند واو کنس راکهس را که از
یادوان بود بشمشیر بقتل رسانید وسی ودو سال دعوی الوهیت کرد کارش بالا
گرفت پس راجه جراسند عزم قتل او نمود واو باحمداباد رفته مدتی متحصن بود ودر سن
صد وبیست سالگی وداع این جهان گفت پس از قتل دریودهن جدشتر سی وشش سال سلطنت
کرد بعد از او فرزندان او بپادشاهی رسید وکتاب مهابهارت در ایام او بتوسط بیاس
که او را از نفوس قدسیه دانند تألیف شد ومقصود از آن شرح احوال اجداد واسلاف جدشتر
وقوانین وآداب بیا ورداد وچون سه هزار وپانصد سال از دوره کلیوک بگذشت
شدودن از نسل پندوان آشکار شد وشاکونی بودا از او بوجود آمد واو
مولای طایفه بودیه چنانچه در محل خود ذکر خواهد شد

تاریخ شاکونی بودا وپیروان او

تاریخ نژاد وتسلسل اجداد طوایف هر ملکتی در ذیل قصه نوح علیه السلام مرقوم ومسطور است وچون
برکت اولاد وفراوانی احفاد پیش از برادران دیگر بهم یافت بود جماعت آریان که متفرع از آن جمله
قوم بودند توسعه مقام وفسحت مسکن ومکان خواسته باطراف عالم اقصای شرق وغرب پراکنده شدند
ودر این خصوص شمه در شرح احوال برهمیه نگارش یافت

اما چون طوایف آریان در هند وکشمیر مقام یافتند آن آراء ودین وعقاید صحیحه در توحید رب العالمین
با وساوس واهیه ودسایس ساهیه دراویدیان که ساکنان بومی آن سامان بودند ترکیب
یافت تا دیو پرستی که شیوه نا مرضیه آن رهروان ضلال وغوی بود با آئین رشد وهدی مبادله گشت
وعقیده برهمیه پدیدار آمد وفرقه برهمان که خود را ارشد واعلم واعز شمردند اختیار روحانی جمهور
بدست گرفته دستور العمل دین ودنیای هندیان از ایشان بود

در اواخر قرن ششم قبل از مسیح یکی از خانواده های بزرگ آریان شاکیا نام در شمال شهر بنارس در کنار
رود روحین در مسکنی مسمی بکپیلا وستو سکنی داشتند زراعت انها برنج وگندم بود واحشام واغنام
فراوان با هر قسم استعداد برای حفظ از اعدا وحراست از طوایف مکار که همسایه ایشان بودند
بهره داشتند رئیس این فرقه شدودن نام دو خواهر را که دختران راجه ورئیس فرقه کولی بودند
بزنی گرفت هر دو زوجه اش عاقره بودند تا چهل وپنج سال از عمر خواهر بزرگ موجه فوجین
بگذشت آنگاه آثار حمل در خود مشاهده کرد وچون شوهرش اطلاع یافت با وی گفت ترا یائسه میدانستم
موجه فوجین گفت روزی در باغ لمبینی بودم نوری از آسمان بر من تابید وآنان نور را فاضه یافته
حمل گرفتم چون ایام حمل سپری شد از طرف راست شکم او مولودی بوجود آمد در حالتیکه علی
الرسم بخانه پدرش میرفت تا رسید در درختستانی وضع حمل نمود وآن طفل چون تولد یافت زبان
بگشود وگفت این دفعه اخیر تولد من است چه که هشتاد وچهار هزار بار بصور مختلفه بدنیا آمده ام
آنگاه مادر او را بخانه شوهر آوردند وروز هفتم جهان را وداع گفت ومولود را بتوجه خواهر
کهتر خود بسپرد

این طفل جدید الولاده را که بخانه محبوب پدرش بود سیدهارتا نام نهادند وهر قسم لوازم شادمانی
برای او فراهم کردند تا دفعتا روحیت وفوتش بکامرانی بگذشت هنوز در بدایت شباب بود

که فضیلت از احباب یافت و دخترعمش که راجه کولی بود ازدواجش منعقد گشت روزی اختلای شه دودن
از فرزند دلبندش شکایت کرده گفتند که وی امور شهزادگی و فنون ریاست و شهامت و علم تیراندازی
و دفاع را اعتنائی نکرده الذات شجاعت را قوی نهاده علی الدوام با زوجه اش بمصاحبت مشغول
و صبح و شام در اجرای مقتضیات امانی و آمال و لهو و لعب کامران است مادامیکه این لوح مشوم
گوش زد گاتاما شد روزی را برای تمیز علامات مردونی معین داشت و عموم اکفاء او و دادرا دعوت
کرد تا با آنها رسالت از ایشان دعوی کسالت کند و در آن میدان بر عموم امثال و اقران غالب آمد
و دادزده فن لازمه آن روز را که فنون مدافعه بود از خود هویدا نمود و مورد تحسین و تمجید
مشاهدین گشت هنوز شه دودن در اجرای مراسم محبت دمی فروگذار ننموده بهترین مساعی خود را
در آراستن اسباب اندوه و غم و اظهار آداب و لوازم سرور و مرهم مصروف و فراهم داشت سودی نه بخشید
و مایه نگردانی زهد و تقوی و ثمر اندیشه و فکر در کون اشیا هر روز از جبهه بیضا و جبهه غراش
هویدا بود تا از شدت افکار و فراوانی اضطراب و اضطرار آن گونه گلگون ضعیف و خون گشت و وجنات
چهره صفرا مبدل شد چه یکی از خدایان هندی در رؤیا بر وی پدیدار گشت اول بصورت پیرمردی
منحنی بعد مانند مریضی دفعه سیم در نمایش جسم و نعش میتی حاضر و در مرتبه چهارم در شبیه
زاهدی که میگفت اگر خواهی از قید شرارت و لعنت عمر خلاصی یابی باید تمام میل و اراده و خواهش
زندگانی را از خود دور کرده هر قسم اهل و تمنا را بیرانی در این احیان روزی در باغی گردش
میکرد و در دریای چهارم تفکر میبود که یکی از مستخدمین او را اطلاع داد که زوجه اش وضع حمل
نموده پسری آورده است با خود گفت این قید محکم و علاقه متین مبرم را باید منفصل کرد و حقیقتاً
از عالم تشدید بعالم اطلاق منتقل گشت و با دلی افسرده و صورتی پژمرده بخانه اندر شد در حالتی
که اهالی آن سامان در نهایت شادمان بوده مجلس عیش برپا نموده بودند در آن میان زیبا
پیکری که دخترعمش بود برخروشید و سرود برخوانده گفت خوشا بحال پدر و مادر و شوهر
و زنی با چنین فرزندی در کلمه خوشحالی و لفظ آزاد از قید حیات مستعد و محزون بود از
استماع این کلمات گاتاما مسرور شده گردن بند مروارید خود را بیرون آورده بوی تقدیم کرد
و گفت این اجر تعلیم اوست آن دختر چنان دانست که گاتاما عاشق اوست لیکن از این
تاریخ به بعد دیگر بوی نگاه کرد

همان شب چون نیمی بگذشت مستخدم خویش چنا را احضار نموده امر کرد تا مرکب او را حاضر سازد
در این حین بر تختخواب یاشودارا زوجه اش نگریست و دید که اینک گلهای رنگارنگ او را احاطه
کرده اش از همگی زیباتر و مطلوب تر است و آنگهی ساعد سیمین و انامل رنگینش بر سر راهوله طفل نوزاده
عشق جوانی محبت انسانی ترغیبش کرد تا در ایندم اخیر جگر گوشه خود را بغل گیرد یا فلذه خویش را بوسه
دهد لیک مبادا یاشودارا بیدار شود بیک نگاه چشمی اکتفا کرده هر دو را وداع گفت و با ایشان
دولت و عزت و شوکت خود را متارکه نموده در تاریکی شب با هزاران رنج و تعب بدون
یک فلس مخارج رو براه نهاد تا بمقام وحدت و تنهائی برسد و ثمره وجود و شهرت و بود
بروی آشکار گردد دیم فرسنگی یا بیشتر طی کرده بود که روح شریر مارا در هوای آسمان پدیدار
گشت و اصرار نمود که از راه خود برگردد و وعده کرد تا هفت یوم دیگر سلطنت اقالیم اربعه را بوی
ارزانی دارد در صورتیکه از مجاهدات روحانی باز ایستد التماسش مقبول نیفتاد و اصرارش
بجائی نرسید مرگ و حسن صورت و طلبهای بسیاری را دام مانند بیاراست حیله گاتاما را
مضطرب ننمود ناگهان صد هزار کوه آتش فشان برپا راند هر یک چون بوی نزدیک شد
انبوهی از ریاحین گشت و نزد اقدامش بپریشید تا آنکه تاریکی فزونی گرفت و بعضی از ستارها
پنهان شدند و اجساد بی سر در فضای آسمانی پدیدار گشت از تمام این امتحانات رهائی یافته
در کنار رود انوما از اسب فرود آمد و حلی و پیرایه آنچه در بر داشت باز گرفت و با تاج
به چنا سپرد و به کپیلا وستو مراجعت دهد استدعای چنا در همراهی با او مفید نیفتاد و موی
بلند خود را مقطوع ساخته لباس خود را با گدائی عابر مبادله کرد چنا از طرفی و گاتاما
از طرف دیگر راهی شدند

اگرچه این امتحانات را در وقعه ثانی ذکر کرده اند چنانچه بعد مذکور شود در طرف
مشرق رود گنگ مملکت مگادا بود و شهر بزرگ و پای تخت آن مملکت راژگاها نام داشت
نزدیک کوه های شمالی آن شهر دره های قشنگ با ریاحین رنگارنگ بدون مخاطرات
مهاجمین و بطالت متصادمین مغاره های چند بود که عابدان بسیار در آنها منزل داشتند
یکی از آنها که بعلم و تقوی معروف بود آلارا نام داشت گاتاما بنزد وی آمد و در زمانی
از وی تعلیم یافت ولی از او غنی نگشته بتعلم اودراکا بشتافت و آنچه نزد ادیان مقدس

بود از علم و فلسفه بیاموخت ان ارام باطن و راحت قلبی که در پی ان میکوشید حاصل نشد و از جا
که یکی از شروط پیشرفت و لوازم کمال موافق تعلیم الارا و اودراکا ارتماض و ادیاض بود از ان
کناره جسته با پنج شاگرد بجنگلهای ادر ولا منزل گزید و ریاضات شاقه که معروف بود
متحمل شد و تا شش سال تمام به نفس کشی مشغول بود تا روزی که از شدت جوع از حال
برفت و شاگردانش پنداشتند که بجهان است لیک خود را بلند کرده گفت پریشانی باطن
و یأس روحانی از ریاضت جسمانی فزونی دارد و حرمان از مقصود پیش از هر ریاضتی جانکاه
و تن فرسا است مادام که ان بدست نیامده این باطل و بی فایده است و شروع بخوردن
اغذیه و زندگانی معمول نمود در این وقت شاگردانش او را واگذاشته به بنارس رفتند
مجدداً ماراً یعنی روح شریر خود را نمودار ساخت و این خیالات را جلوه گر نمود اگر
بمملکت پدرت باز ای و زن و فرزند خود را مصاحب کرده دوستان و اشنایان اخبار نمایم
و شوکت و عزت خود را گرم هراینه شادمان و برخوردار باشم حس باطن و وجدان
راحت جوی قلبش قوی بر این ندا که سالیان دراز زحمت و تقوی را بهیچ پنداری ناگاه
فوجی از ملائکه مارا بر او بتاختند و ان زحماتیکه در ذیل وقعه اول مسطور گشت فراهم کردند
سودی نه بخشید تاریکی عظیم گشت افتاب را بگرفت زمین با دریاهای محیط مانند وجودی
زنده لرزان و هراسان گشت زلزله ها حادث شد انهار در مجاری نخستین فرو ریختند
قلل جبال شامخه و تلال مرتفعه متحجره با سطح زمین یکسان گشت .

از پی این حادثه گاتاما در زیر درختی بزرگ بنشست و دختری دهقانی و مقداری نان
در جلو او بگذاشت و تا عصر ان روز در زیر ان درخت (که اکنون معبود اهل بودا است)
استراحت نمود و در انجا اشراق یافته به بودا (که بزبان هندی حان است) مسمی شد و راه
خلاصی و عرفان حقیقی بروی هویدا شد انگاه عازم بنارس شد و در راه گمان کرد که اول
بنزد الارا و اودراکا که معلمان وی بودند باز گردد و از مرگ انها اطلاع یافته بشهر
نزدیک شد برهمنی او را ملاقات کرده با وی سلام گفت و اظهار داشت چه شده است
که جمالت مرغوب و چهره ات همچنان محبوب و گونه ات تا این اندازه دلکش و رحمت
بخش است کدام ائینی است که این سرور و ارام را از تمایشت جلوه گر ساخته است

هجرت شاکونی از خانه پدرش

وگاتاما چند ایه در شعر جواب گفت با این مقصود که اکنون بر تمام سهوها و خواهشها جسمانی
و جهل دنیوی و اثار و عوارض نفسانی غالب امده عرفان حقیقی یافته ام اوپاکا گفت اکنون
بکدام طرف عزیمت داری گفت به بنارس پرسید برای چه بار ایات ذیل را سرائید اینک
حال اشتیاق من بر این است که چرخ قانون را بحرکت اورم و ملکوت عدالت را برقرار نمایم
از این جهة به بنارس میروم تا با انکه در ظلمت خوابیده اند نور بخشم و ابواب نروانا را بر
مردمان مفتوح دارم (تفصیل نروانا در مقام خود مذکور خواهد گشت انشاءالله) پس اوپاکا
از طرفی رفت و گاتاما بشهر امد و بمقامی که امروز دامک نام دارد وارد شد در انجا شاگرد
قدیمش میزیستند چون او را ملاقات کردند توهین و تحقیرش نمودند زیرا که از نذورات
و شروط تقدس دست باز داشته رضایت بدنی را ترک نموده بود اما چون از خانواده
نجیب تولد یافته اصل زاده بود حصیری برای نشستن او پهن نمودند و او را محترم داشتند
گذینا با او صحبت کرد و عموم شاگردان او را باسم خودش خطاب می نمودند لیک خیال
انها را دانسته گفت اشتباه کرده برامر مرا دوانید و غیر از یأس و حرمان حاصلی نخواهد
داشت اکنون من اشراق یافته و بودایم و میتوانم شما را براه نجاتی که مدتها مخفی و مستور
بود وان را اکنون یافته ام هدایت کنم و از شر و شرارت زندگانی خلاص بخشم گفتند تو
خواهش بدن و ارزوهای نفسانی را کشتن نتوانستی اکنون چه شده است که از امور
روحانی تکلم می نمائی در ان هنگام زبان تعلیمش با هتزاز و لسان ناطقش با قلوب متقطره
دمساز گشت بیانات و ایاتش نه تنها شاگردان قدیمی را در عقیده اش استوار داشت بلکه
تمام دیوان اسمانی برای استماع ایاتش بر یکدیگر سبقت می گرفتند چنانکه دیوی در جای
خود نماند و این انتشاش باعث که شیپور بزرگ اسمانی بنواختند تا تمام دیوان [illegible]
دریا ساکت شدند انگاه قوای طبیعت بحرکت امد تهای ابد مدت که زمین بر انها استوار
شده است از شادمانی متحرک شدند تا در حضور این تعلیم فرمای بزرگ بسجود افتند
قوای اسمانی تمام اشیا را تناسب واقعی داده نسمات عنبرین از هر سو وزیدن گرفت
و عطر خوشبوی ریاحین فضای فسیح سما را معطر نمود ان یوم که بساعات مغرب نزدیک
بود خود مجسم و مصور گشت مانند باکره زیبا چهره بود ستاره های اسمانی مانند دو

جواهر بر کردن داشت موی مجعد از سحاب مکدر یافت واستبرق و دیبایش وسعت ممتد از آفاق هوا بود کلهای معدی که بوی ماه منیری خندید بجای چشمان این پری پیکر و آواز دلنوازش صدای مگس‌های عسل بود که در این فضای معطر طیران کرده هر عرق و وریدا از وود قدیم وجدید میکیدند وانهار محبت با ازهار و اوراق مینمودند این دختر زیبا طلعت برای استماع نخستین موعظه بودا ظاهر شد اگرچه بودا بزبان پالی بیانات میفرمود هر مستمع او را بلسان خود متکلم یافت حتی حیوانات کوچک و بزرگ از گفتگوی او مستفیض شدند

مقصود بیانات وی در مقاله متحیه راه وسط یا راه معتدل مسطور است و جوهر آن اینکه از آنچه نزد احساس و مشاعر مطلوب و محبوب است باید آزاد بود زیرا که این امانی و آمال بی فایده و مضراند و از ریاضتی که معمول برهمنان هندی است باید مأیوس بود و ابداً انتظار و امیدی از آنها توقع نداشت زیرا تمام این ارتیاض و ارتماض الم و بی فایده و عبث است و هشت اصل در این طریق مثبوت است و آن اینست اعتقاد صحیح (۲) قصد صحیح (۳) تکلم صحیح این هشت اصل با هشت حقیقت شتوا چهار حقیقت است و آن حقیقت اولیه اینست (۱) زحمت یا مشقت (۲) علت مشقت (۳) منقطع شدن مشقت (۴) آن راهی که هادی بانقطاع مشقت است و شرح آن از اینقرار است (۱) مشقت یا غم تولد غم است همچنان قوای شیخوخیه و تنبیه و مرض و مرگ همه باعث اندوه است جدائی از آنچه محبوب یا بغض هرچه اجتناب از آن معقود و اند یا آرزوی برانچه تحصیلش محال است همه اسباب مشقت آنچه شخص را بر وجود آگاهی دهد اسباب غم و مشقت است (۲) آنچه باعث مشقت است اثر موجودات مشهوده بر مشاعر انسانی چنان است که هر مشعری از مشاهده یا ملاقات شیء مشهود متأثر گردد و از آن اندکی یا بسیار برای خود طلب نماید این علت اندوه و مشقات است

(۳) انقطاع مشقت یعنی خلاص شدن از غم — این عطش حیات و تمنای زندگانی را باید خاموش کرد و از این انطفا مشقت انقطاع یابد

(۴) راه انقطاع مشقت و خلاصی از غم اختیار حقیقتی است که در فوق مسطور گشت آنگاه بودا گفت که این الزام را نه از مطالعه و یا ذکر کتاب مقدس برهمنان است یافته است و نه از تعلیم مردمان بلکه با نور معرفت و ادراک به تنهائی

پس از ختم صحبت و بیانات مطوله بودا همان اولین شاگرد که کندن یا نام کرا از تسلسل عمر خسته و از آن عمر اخیر دلشکسته بود او را ایمان نمود و بتدریج سایر شاگردان نیز همراهی نمودند مدتی با این طریق بگذشت و در نواحی مگادا یا در جنگل بسر میبرد هرکه نزدش می‌آمد تعلیم می‌یافت و با اعالی و ادانی و صغیر و کبیر و شیخ و شاب و مرد و زن یکسان گفتگو میکرد و با اشتیاق تمام تعلیم خود را پیشرفت داده ابلاغ مینمود چند نفر از شنوان تعلیم او را پذیرفتند و جوانی دولتمند یا زانام بدرو مادر و زنش تبلیغ یافتند اگرچه راه خلاص را در اختیار درویشی و گدائی صرف معین کرده لیکن اگر کسی او را حق دانسته بشغل یومیه و کسب میپرداخت هنوز مقبول بود چه که این ایمان اسباب پیشرفت در راه خلاصی از علم تشید بود

سه ماه بعد از بیان مقاله اول عدد شاگردان او بشصت نفر رسید در این وقت آنها را احضار فرموده امر داد تا باطراف و جوانب بشتابند و راه خلاصی را بمردمان بازگویند و این نصیحت با ایشان درمیان گذاشت ای درویشان محبوب من از نخ شهوت بزرگ که خدایان و انسانیان را از دام بزرگ گرفتار کرده اند خلاصی یافته‌ام و با تعلیم من شما همان اجازه و بهره را سهیم گشته اید اکنون بر ما واجب است که در حق خدایان و انسانیان محبت ورزیده ایشان را از این خلاصی آگهی دهیم باین مقصود باید بهر سمت و ناحیه پراکنده شویم و هر فرد بمقامی عازم گردد دایره قانون افضل و اعلی را منشرح سازد هر قسمت از این قانون را با ابتدا و انجام و خواص و لوازم مانند نور نصف النهار روشن و آشکار نماید اقوام باعمال حسنه و امور مقدسه صافیه را بخدایان و انسانیان فرمان دهند محققاً بسیاری از علاقه و تقییدی که با شهوات خود دارند خلاص خواهید کرد و از این وقت شروع بمسافرت و گردش و تعلیم قراء و امصار نمود و در تمام شهور غیر از ایام باران در سفر بود و این ایام باران امروز ایام احیاء دینشان است که علمای ایشان در جاها دیرهائی که برای ایشان ساخته میکنند بموعظه و خواندن کلمات پالی می‌پردازند و این علما رهبانانی هستند که هرگز زواج نمیکنند و با موی تراشیده شبها در روشنائی ماه موعظه کنند

در این مجالس بهترین کتاب و قرائت پر از صواب همانا کتاب یاتاکا است که بسیاری از افسانه‌ها و حکایات در آن مندرج است درباره بودا یا آنکه قبل از این تجسم یافته بعالم ناسوت آمدند والیوم بصورت انسان یا پری یا حیوانات مجدداً ظاهر شده اند

واین حکایات با اهل دهات با کمال آراستگی در لباس و زینت معمول می شوند در این بین برگ درختانی را
که معمول ایشان است بیکدیگر تعارف کرده گردوی جنگلی و مرکبی از آهک بیکدیگر میدهند

در ذیل عقیده برهمیه مسئله نسخ و مسخ و فسخ و رسخ مرقوم است همچنان در شرح عقیده زردشتیان
واین مازدیسنی

چنانچه در مقام خود مذکور خواهد آمد قوانین بودا نیز همین تعلیم را انتشار میدهد بلکه اساس
آن بر این اصل بنا شده است که اگر انسان گناهکار شود باز تجسم یابد تا انتقام عمر گذشته باز دهد
واگر در تجسم ثانی گناهکار باشد دیگر دفعه بصورت حیوان باز آید وقس علی هذا

گاتاما هنگام تولد گفت این دفعه اخیر تولد من است پس دفعات سابقه بصور مختلفه در دنیا آمده است
وکتاب یاتاکا در آن تجسمات گفتگو میکند وچون گاتاما این دانش را یافت او را اشراق یافته گویند
بودا یعنی اشراق و نور است اسامی دیگری بوی داده اند از این قبیل شاکونی شاکتینا شکیا
شوکاتا ستا ترینا نواوا لوکاتا یعنی خداوند جهان سرواثا یعنی عالم درماراثا یعنی
سلطان عدالت وغیره وغیره

سه برادر کسیاپا نام آتش پرست و فیلسوف در کوهی می زیستند وشاگردان بسیاری پیروی
ایشان می نمودند در این یوم که آوازه تعالیم بودا در آفاق واشتهار یافته بود برادر مهتر در
تحقیق مقالات او برآمد وآن عقیده را صحیح یافته مرید بودا شد دو برادر دیگر با عموم شاگردان
همراهی نمودند و عده اتباع بودا فزونی گرفت

روزی در کوهی مسمی بصخره فیل با شاگردان جدید نشسته تماشای جنگل در برومی نمودند
ناگهان آتشی عظیم پدیدار شد و حریق شدید اشجار را فروگرفت بودا شروع کرده گفت
مشاهده عالم خارج و تأثری که از آنها حاصل شود آتشی عظیم است برای آنانیکه داخل راه
نجات نشده اند این تأثر از راه مشاعر خمس و مشعر سادس که قلب است عارض گردد
چشم اسباب احتراق است همچنان هر مشعر دیگری اما آنانیکه در راه نجات وارد شده اند
واز دروازه آن که چهار درجه دارد عبور نموده از مدخلان که قساوت و محبت است
رد شده اند بدانش حقیقی واصل گشته اند در این صورت مشاهده عالم خارج آتشی بدرون
انسانی نخواهد فرستاد و شاگردان حقیقی از عطش زندگانی که مایه شرارت است رهائی

یافته اند و دانش و معرفت ایشان روزی مایه وصال برتبه اکمل کمال خواهد بود از سعادت تولد
جدیدی مستخلص گشته حتی در این عمر از قوانین مراسم وقربانیها وارسته اند و تنها کمالات ایشان ازاینها
الیق واسبق است

آنگاه بجانب راژگیها که پای تخت مملکت مگادا بود وشاهزاده بیم بی زارا در آن سلطنت میکرد
عازم شد وچون شاهزاده از ورودش اطلاع یافت با انبوهی کثیر باستقبال رفت در این بین بودا
از کسیاپا پرسید چرا قربانی آتش را متارکه نموده جواب گفت اگر چه بسیاری از این اقدامات سرودن
من دانسته ام که بکلی باطل و بی فایده است و به نروانا نارسیده ام و آن حالتی است که اگر شخصی از راه
مشاعر خوشنودی طلبد بان نخواهد رسید یعنی آن راحت واقعی که از تناسخ و تمایع آزادی میدهد
واز تجدید تولد و ذائقه موت مکرر دائمی میبخشد واین رتبه است که فقط با عرفان باطنی حاصل
گردد آنگاه بودا شروع کرده از کسیاپا تمجید کرد که در تولد سابق خود صوابکار بوده است ودر ضمن
این تمجید از جاتاکا روایت سخن گفت وچون موعظه اش اختتام یافت راجه بی مبیا را اقرار ایمان
کرد روز دیگر تمام مردمان آن سامان بدرختستان یشتوانا برای استماع فرمایشات او حاضر
شدند قریب بظهر برای صرف غذا بمنزل راجه بشهر آمد در آن حین هم بسیاری نزد او
حاضر شدند و راجه باوی احترام وافر بجای آورده درختستانی نزدیک تر تقدیم داشت
ودر ایام باران شاکونی در آن مقام مسکن داشت در آن ایام دو مرد زاهد شاریپوتا و
مگالانا در این جوقه وارد شدند ودر میان ایشان وشاگردان قدیم بواسطه رفعت مقام
ایشان نزاعی حاصل گشت اما شاکونی همگی را احضار نموده گفت دین بودا وائین دعوت و
استلا این است که شخص از تمام اعمال سیئه اجتناب کند و صوابکار گردد و باطن خود را
مصفی دارد و در این مجلس قوانین تعلیم و نقشه شروط ارشاد را معین کرد

آنانی که از وقایع عالم طبیعت اطلاع داشته اند معین کرده اند که مادامیکه انسان شیء جدیدی
ملاحظه کند از آن خوشنودی حاصل نماید وچون باصل و مبدأ آن شیء برخورد غالب
اوقات از آن منصرف گردد واز کرده پشیمان شود با اقتضای این رسم تابعان بودا مدتی
با حرارت واشتداد در کثرت وازدیاد فزونی داشتند وچون حرارت ایشان بحران کرد
ناگهان برودتی قابل استعجاب حاصل گشت وبتدریج کار بشکایت وسعایت رسید

وشرح حال یا بودا آورده‌کنند ما دامیکه برای تحصیل معاش بگدائی و درویشی میرویم
مردمان ما را ملامت کرده میگویند این ائین باعث خرابی خانه‌ها و بهم خوردن شروط
زندگانی ولوازم معاشرت ومراتب مصاحبات و طولی نخواهد کشید که ولایت ویران
کشته خرابی بلاد واشکال امور عباد و پریشانی وبی سامانی مملکت رافتی وسلطنت را
منقضی خواهد کرد این ملامت از برهمنان ناشی بود اهل بودا ملاحظه می نمودند که فی الواقع
راست ودرست است وچون بودا جواب کافی داشت بایشان گفت انچه مردمان ویرانی
وپریشانی میدانند من ابادی بلاد وترفیه حال عباد می شناسم وکسی را بدخول و انیجود
مجبور نمی کنم مگر اینکه برای احکام مملکت عدالت دعوت می نمایم واین هما ن اقدامی است
که بودایان سابق در تولدات مختلفه خود بجا آورده‌اند
آوازهٔ دعوت بودا وشهرت پیروان واو باعث گوش زد شد ودون وسایر خویشاوندان
او شد روزی پدرش اورا دعوت کرد وگفت اکنون پیر وسالخورده‌ام و آرزویم این است
که قبل از رحلتم بدیدار فرزند گرامی خود بازرسم لهذا بودا بطرف کپیلا وستو عازم شد
وشاگردانش باغی نزدیک ان قصبه وارد شدند وپدرش واعمام وخویشاوندانش باستقبال
اوشتافتند اما چون وضع فقیری وگدائی اورا مشاهده نمودند بدون اینکه برای وشام
یا نهاری تهیه نمایند بمنزل خود شتافتند روز دیگر علی الرسم بودا وسایر درویشان کشکولها
بدست گرفته مشغول پرسه وگدائی شدند از هر در وحصار بگذشتند تا بخانه شد ودون
پدرش رسیدند ناگهان شد ودون از عمارت خود فرود آمده گفت ای آقای عزیزم چرا
ما را خجالت میدهی چرا گدائی وسؤال پیشه کرده آیا ممکن نیست درخانه پدرت برای
این درویش غذائی فراهم کرد گفت ای شما خانوادهٔ دلاوران بزرگوار وشجاعان نامدار
نژاد رسانیم وهیچ یک از ایشان گدائی وسؤال نه نموده اند بودا گفت بلی جنا بعالی ای معاشر امیرزاده محترم تاکنون تمام این ... است شنیده و ... گفت
شاید ادعا کنید که از اخلاف سلاطین هستید لیکن من از انبیا وبودایان قدیم نژاد دارم
وایشان قوت خود را باگدائی تحصیل کرده باصدقه زندگانی می نمودند ونزد ایشان هوا
وهوس خرمنش سوخته جوی نیکامی نمیند وخته ای پدر محترم وگرامی من مادامی که
شخص بگنج مخفی رسید وخزانهٔ دانش یافت برذمه اوست که اولین جواهرات ثمین وکوش

هبرنش تقدیم حضور پدر مهربان نماید ای پدر برخیز بیدار شو وکمالات روامدار عمر صحیح
طبعی را مالک شو زیرا کسی که صواب را تابع کرده بشادمانی رسد ودراین جهان وجهان
اینده مستریح باشد عمر صحیح را تابع شو ودرپی خطا مشتاب ... شد ودون جواب ناگفته
کشکول اورا بگرفت ووی را بدرون عمارت برد فوراً اهل بیت ومتعلقین نزد وی حاضر
شده اورا خیر مقدم گفته محترم بداشتند لیکن یازودارا حاضر نشد وباخود گفت اگر در نظرش
وقری دارم خودش بنزد من خواهد آمد ودراین خلوت منزل مستثنی بهتر از محضر مردمان
اورا خوش آمد خواهم گفت بودا وی را غایب دیده با دو نفر از شاگردانش بمنزل او رفت وباشاگردان
خود گفت اگر یازودارا وی را باغوش کیرد اورا ممانعت نمایید اگرچه یکی از تعالیم او این بود که
احدی از درویش باید با زن ملامسه نکند باری خرقه زرد وصورت وسر تراشیده وارد اطاق
شد وزوجه‌اش بر پاهای او افتاده گریه وزاری آغاز نهاد وجوابی نشنید اگرچه سالها در انتظار
وی بود دیده باشی تشنه مستعجل براب جان بجانان همچنان مستعجل است مایوس شده
برپا ایستاد وبکنار رفت شد ودون گفت از یوم فراق تاکنون از محبت تو بازنایستاده هیچ وقتم
تسلی راضی نشده روزی یکمرتبه غذا خورده بر حصیر خوابیده است بودا شروع بتمجید
یازودارا نموده گفت بلی در عمر سابق خود اهل صواب بوده است یازودارا در استماع
تعالیم وی اشتیاق فراوانی اظهار کرد تا مادامیکه بخلاف میل بودا نوان دارد جوقه درویش
شدند یازودارا یکی از اولین درویش بود
روزی یازودارا راحوله پسر بودا را لباس فاخر در بر کرده گیسوانش بیاراست وباوی گفت
نزد پدرت رفته بازبانی عذب ومليح وبیانی ساده وصحیح که ترا تعلیم فرمایم عرض کن ای پدر
ارث من کجا است بمن ارث مرحمت فرما زیرا ریاست خانوادهٔ پدرم بمن خواهد رسید راحوله
گفت آیا مرا غیر از شد ودون پدری باشد گفت بلی ان درویش که صورتش چنان با جلال است
پدر تو است انگاه راحوله امر مادر بجای آورد وچند قدمی از پی بودا رفته کلمات خود را
مکرر نمود وچون مانعی نداشت اصرارش فزونی گرفت انگاه بودا بکشیا تکریسه گفت این پسر را
درمیان درویش جای دهید وباخود گفت ارث باقی وانعام جاودانی بهتر از ارث فانی است
یازودارا مراجعت پسر را منتظر بود تا بیامد قصه باشد ودون بود وی سخت خشمناک شده

آیین بودا

به بودا گفت من بعد پسری را بی اجازه کسانش او در میان درویش راه مده و نام وی مشبوت داد
بودا قبول کرد

پس از ختم مقالات و مصاحبات با خانواده پدرش از آنجا نهضت کرده بسواحل رود انوما در مملکت
انوپیا آمد و دران مقامی که چنان متقدم را با اسب بخانه عودت داده بود توقف نمود در آنجا
چند نفر از بنی اعمام و قبیله همسایه اش حسن جوار را تمام الاحیا را استدعا شدند بوی گرویدند یکی از آنها
نام بهترین دوست ابن عم خود گشت و همین شخص دواداتا بود که اعدا عدوی بودا گشت و از هر
قسم ضدیت و معاندت دمی دریغ نداشت مرید سیم اوپالی نام داشت اگرچه نداش موتراشی
بود اما بحصافت رای موصوف و بحذاقت و دانش معروف بود و پیشوائی عالم گشت چهارمین
تابع جدید انورودا بود که یکی از اعاظم حکما گشت دوره دویم عمر خود را در اهتمام مصروف داشته
باعموم شاگردان بجانب استراوستی منصرف گشت مرد متمولی اناتپندکا نام او را دعوت کرده بود
تا تعالیم جدیده را استماع نماید و درختانی بان درویش تقدیم داشت
مستورات فوق که از کتاب ریس داویدز ترجمه شده است منقول از کتاب پالی کا است که بزبان پالی
مرقوم است و این اواخر وقایع عمر بودا است اما در کتاب دیگری معروف بکتاب فوت عظیم
وقایع تاریخی با ترتیب ذیل مرقوم است

در سال چهارم (بعد از ادعا) اوکازه نامی ریحان بازبه بودا ایمان آورده و مقبول گشت و بودا از رود
گنج عبور کرده بدرختان ماهاوانا رسید در اهتمام اطلاع یافت که شاکیان که قبیله او بودند با کولیان
یا کولیان قبیله دیگری درباب رود روحنی نزاع داشتند پس در هوا طیران کرده بکپیلاوستو
رسید و آن قبایل را صلح و صلاح داده بمهاوانا برگشت

در اواسط سال پنجم خبر از کسالت شدیدون پدرش یافت و بکپیلاوستو آمده هنگام فوت پدرش
حاضر بود که در سن نود و هفت جهان را وداع گفت پس بودا علی الرسم بدن پدرش را آتش
سوزانیده اشیا و اثقال را قسمت گفت و زن پدرش را که پراجاپاتی نام داشت با یا زودارا زوجه
خویش و خاتونهای محترمه دیگری که از تعالیم وی خورسند بودند بخلاف میل خود و باصرار
انها و شفاعت آنندا همراه آورده ایشان جوقه درویش نسوان قرار داد و بکوههای ماکوله
در جوار کوزامبی نزدیک اللهاباد نهضت نمود

پیشرفت امر بودا

وقایع سال ششم پس از انقضای ایام باران از ماکوله براژاگیها مراجعت نمود و در آنجا کیما زوجه
راجه بزرگ مملکت یعنی شاه بیمبی سارا طلا جوقه درویش گشت یکی از درویش با قوای فوق الطبیعه
و خارق عادات کشکولی تحصیل نمود اما بودا آن کشکول شکست و اقوام بمعجزات را منع نمود لیکن
بیمبی سارا گفت این امتناع از اجرای معجزات در میان دشمنان معروف بدلیل عجز است لهذا بعضی
خوارق عادات از بودا پدیدار گشت و از آنجا باسمان صعود نمود تا جدید را تعلیم والده خود که در یوم هفتم
تولدش وفات یافته بودا اعلام نماید

وقایع سال هفتم از آسمان بسنکیسا نازل شد و بجانب شراوستی به وبهار رفت علمای ودنی خنثا
نام را برانگیختند تا برضد بودا شهادت داده بگوید که با وی دست درازی کرده است اما این اتهام
معلوم گشته بودا تبرئه یافت

وقایع سال هشتم چون ایام باران رسید در کوه سوما را منزل گزید و در آنجا چند نفر از معاریف ابلاغ یافتند
در اواخر این سال بحال الله اباد مراجعت نمود

سال نهم یک نفر از شاگردان اتحاد و اتفاق را بعناد و شقاق مبدل ساخته بجای یکانگی و جدائی
آغاز نهاد و این اقدام مایه تفریق و تشتت آراء درویشان گشته بود خوب منقسم شدند هرچه
بودا نصیحت نمود مفید نیفتاد و هر قدر موعظه کرد سودی نبخشید مأیوس شده بجنگل پاری
لیاکا فرار نمود

سال دهم در یکی از کبیره یا چادرهای دهقانی های فقیر ساکن شده ایام باران را صرف
نمود در این وقت درویشان از کرده پشیمان گشته درپی او شدند و بدو رسیده التجا و توبه و انابه
نمودند با آنها بدین سان سخن گفت ممکن است خوارج و آنانی که از حقارت تمام موجودات مطلع
نیستند با یکدیگر منازعه و مجادله کنند اما آنانی که دانای عاقل عارف کم سخن یافته اند اگر با کمال
باشند باید شادمان و فارغ باشند و از گناهکاران و نادانان اجتناب نموده بی گناه و بدون
تسلیم بنفس اماره مثل فیل منفرد سالک گردند با این شاگردان توبه کار بشراوستی مراجعت کرد
و از آنجا بمکادا رفت

سال یازدهم در یکی از قرای راژاگیها یکی از علمای برهمیه را با بیان مثل بزرگ که بعد مذکور
میشود بآئین خود ارشاد نمود و از آنجا بقصبه ساتیاسیا مراجعت کرد

آئین بودا

سال دوازدهم ایام باران را در قصبه ورانزا مصروف داشت بعد بمغربیا رمطوئی شهر بانتالا رفت وازانجا ازراه بنارس مراجعت نمود وتمام وقت را بموعظه ودعوت سپرداخت در آخراین ایام خطبه که الیوم معروف است برای فرزندش راهوله بیان ومشروح نمود

سال سیزدهم بشالیا دفته ایام باران را درانجا بسر برد وبشراوستی مراجعت کرد

سال چهاردهم پسرش راهوله را برتبه مخصوص امتیاز بخشید وراهوله نامه دیگری باوی میان داشت وازانجا بکپیلا وستو مسافرت کرد

سال پانزدهم ایام باران را درجنگل نیگرودا بانجام رسانید ودراین سال مقاله درخطاب به رئیس قبیله شکیا مرقوم داشت وان رئیس مهاناما ابن عم او بود که پس از بادیا قائمقام شد ودر گذشت

سوپا بودا رئیس قبیله کولی پدر زن بودا بود وچون بودا یازودارا زوجه خویش را ترک نموده بود این راجه بودا را شاهتهٔ لعن کفت طولی نکشید که زمین دهان بازکرده او را فرو برد ازان پس بودا به ویهارای تیاوانا مراجعت کرد ودران مقام شرحی دربیان رجحان عدالت برصدقه اظهار داشت واین درجواب چهار سؤالی بود که یکی ازخدایان ازوی پرسید

سال شانزدهم درمحال الوای غول بسیار بزرگی بود بودا بان سرزمین شتافته آن غول را تبلیغ وارشاد نمود

سال هفدهم شریماتی مرد معروفی دراین ایام وفات یافت ودرموقع سوزانیدن او بودا موعظه کرد وچون ایام باران بانتها رسید ازراه شراوستی بالوائی مراجعت مرد گرسنه برای استماع سخنان او حاضر شد لیکن بودا امر کرد تا نخستین جوع او با غذائی لذیذ فرونشست انگاه نصیحت وموعظتش آغاز نهاد

سال هیجدهم ایام باران را درشالیا بسر برد ونساجی را که اشتباهاً دخترش را کشته بود تسلی میداد

سال نوزدهم بعد از ایام باران درمحال مگا را درتمام قرا وامصار بموعظه می پرداخت روزی آهوئی را دردام گرفتار یافت آن را رهائی داده خود در زیر درخت نشسته فکر میکرد ناگهان صیادی ازدور کمان برد که این حیوان شکاری است وچون تیر بکمان نهاد بطرق

دوره راهوله پسر بودا درجوقهٔ دراویش

معجزه دستش ازین خدنگ باز ماند وباخانواده اش بنزد بودا آمده تو وارشاد یافت وبودا بشراوستی آمد

سال بیستم یکی از دراویش کشکول ورا دزدیده او را استهزا نمود لهذا آن را دفیق وهواری دائمی خود گردانید وازشراوستی بجنگلی نزدیک شالیا رفت نمود درانجا دزد معروفی را که انگولی مالا نام داشت بامهربانی بدرویش هدایت کرد

بسیاری احادیث وروایات وافسانه ها دراین ایام ازوی منقول است ازان جمله حکایات سوان است که عمر واموال خویش را درراه تعالیم بودا نثار کردند ازانها ویزاخا نامی است که درختانی نزدیک شراوستی بدراویش داد

روزی دیوادانا ابن عم شاکونی ازاهالی کراسبی ملامت یافت لهذا ابراز اکرپها انصراف نموده اباطشترو پسر راجه بیمبی زارا برای او خانه برپا کرد هنوز دعوی تبعیت بودا میکرد واز بودا درخواست نمود تا دسته جدیدی ازدراویش درتحت ریاست خود فراهم آورده قوانین اشد قاطع از قوانین بودا بکار برد بودا وی را ممانعت کرد پس دیوادانا ازوی مفارقت یافته خود مذهبی جدید تعلیم داد واباطشترو را براین واداشت که پدر خود را هلاک نماید تا چون وی راجه بزرگ شود او را منافع عظیم حاصل گردد سه دفعه قصد قتل بودا نمود هردفعه خائب وخاسر گشت لهذا خود بنزد بودا شده اصرار نمود تا قوانین خود را که اشد واصعب از قوانین وی بود اختیار نماید وان قوانین اینان اند

دراویش باید درهوای صاف منزل گزینند وبه قراء وامصار نزدیک نباشند لباس آنها از ژنده های مندرس باشد خوراک ایشان ماحصل سؤال باشد که ازاین دربان دردفته گدائی کنند وهرگز قبول دعوت نکنند خوراکی که بمنازل ایشان می برند اکل ننمایند واز گوشت اجتناب کنند بودا گفت هریک از دراویش بخواهند این قوانین را قبول نمایند اجازه دارند لیکن قبول اینها واجب نیست والبته برای جوانان وضعفا مضراست وبهیچ وجه جایز نه هرغذائی معمولی را دراویش باید اکل نمایند بدون اسراف

شخص میتواند درهرمقام تحصیل رتبه تقدس نماید زیردرخت یا دراندرون خانه درلباس مندرس یا با لباسی که مردمان بوی ببخشند درحالیکه از گوشت اجتناب نماید یا هنگامیکه

آیین بودا

گوشت خورد

تشریع قانون مخصوص در این مسائل برای سالکان طریق نروانا مانع عظیم است و مقصود
اعظم ما هدایت به نروانا است پس از استماع این کلمات دیوادات به ویهارای خود برگشت
و دسته که مقصود او بود با قوانین شدیده فراهم کرد و هر روز عده اتباع او فزونی میگرفت
و اجاتشترو وی را امداد مینمود و استظهار میداد لیکن عمرش وفا نکرد و بعد از وی اجاتشترو
به تبعیت شرافت یافت

در این ایام که سه سال قبل از وفات بودا بود ویدو و پسر پاسندی پادشاه کوسالا بر سر
طوایف شاکی تاخت و تاز نمود و کپیلاستو را منهدم ساخته تمام ان قبیله را از دم شمشیر
گذرانید و طعمه تیغ ابدار و تیر اتش بار نمود

اجاتشترو جماعتی فراهم کرده قصد هلاک طوایف واژی نمود و هر قدر بودا نصیحت و موعظت
کرد مفید نیفتاد و هرچه اتحاد و یگانگی تعلیم کرد سودی نبخشید و منازعه و مجادله درمیان
پس بودا از رود گنج عبور کرده بشهر پتنا رسید و ان جائی بود که اجاتشترو برای جلوگیری
از طوایف واژی ساخته بود و از انجا با امبا پالی امد در ان شهر مهمان مرد دولتمند و
صاحب اقتداری گشت و رؤسای واژی از وی دلی رنجه داشتند پس ایام باران سال
۴۵ برسید در اینوقت بمرض شدیدی مبتلا یافت و از حیات مایوس گشت اما ان
مرض شفا یافته در قرا و بلاد گردش کرده جمع اوری عباد و فراهم کردن اعضای دسته قیام نمود
و با ایشان زبان به نصیحت باز کرده گفت ای فقرا و درویش قانونی را که نتیجه خیال و اکتشاف
من است یاد گرفته بان عمل کنید و او را انتشار دهید تا ما دامیکه این طهارت و تقدس رسوخ
و دوام یابد دیر و دور مردمانی را که بعرصه وجود ایند و شادمانی بخشد و بر عالم وجود دیده
شهود رحمت و رأفت نازل کرده و خدایان و مردمان از اقدام باین شرایع کامیاب و کامران
شوند افسوس است که شاه ماه دیگر صاحب حقیقت و مالک ارشاد ناپدید خواهد گشت
زیرا که عمر من باخر رسیده است اینک شما را واگذاشته رحلت میکنم در حالتیکه اعتماد
من بر خودم و نه بر غیر خودم بوده است پس مصمم شده دلهای خود را پاسبانی
کنید زیرا هر فردی که این قوانین و انتظامات بدون تعلل قبول کرده رفتار نماید از محیط

زندگانی

شرح وقایع عمر بودا بطریق اجمال

زندگانی عبور کرده غم و اندوه را بانتها رسانند

و چون به پاوا رسید زرگری چوندا نام او را دعوت کرده غذائی از برنج و قارچ برای وی تهیه
نمود بعد از غذا از انجا عازم کوسی نگارا گشت و بوسط راه رسیده نزدیک رود کوکوستا تشنه
شد و انان را برای او از نهر اب [illegible] و رود وان را اشامیده بنهر رفت و بدن خود را شست
نزدیک غروب بدرختستانی نزدیک شهر رسیده بیتوته نمود ما دامیکه در شهر بود خود را مریض
و ناتوان یافت و چون دانست که رحلت وی نزدیک است وکان کرد که مبادا چندا خود را ملامت
نماید یا دیگران او را توبیخ کنند بملاحظه اینکه بودا از اکل غذای او مریض شده فوت نموده است
با اانندا گفت پس از رحلت من بنزد چوندا رفته بگوید که در یکی از تولدهای بعدش اجری عظیم خواهد
یافت زیرا از غذای او خوردم و رحلتم نزدیک شد بگوید که این حرف را از دهان من شنیده ام
این دو هدیه یعنی هدیه سوژاتا که در زیر درختی قبل از اشراق بمن تقدیم نمود و هدیه چوندا
پیش از تمام هدایا اسباب برکت برای ایشان خواهد بود پس قانون دفن خود و قوانین معاشرت
و مصاحبت رجال و مراسم بانوان دیگری را بیان کرد و چون صحبتش باتمام رسید اانندا بگریه درامده
گفت من هنوز کامل نشده ام و معلم و مرشد من که مهربانی او بی مانند است از نزد من میرود بودا
او را احضار نموده تسلی داد و باامید نروانا وی را شادمان ساخت و انچه کرارا درباره فنا و عدم
بقای کلیشی منشرح داشته بود باز گفت و فرمود ای اانندا مضطرب مشو و گریه مکن ایا نگفته ام
که از انچه محبوب و خوش ایند است باید جدا شویم هیچ مولودی را در عالم وجود از این انفصال گریز
نه و در هیچ حال بقائی ممکن است ای اانندا دیر زمانی است که با کمال محبت در رفتار و گفتار
و تصورات باطنی با من زیست کرده این رفتار شاهنشاهیه دلپسند بوده است در این سلوک
مداومت نما تا از عطش عمر رهائی یافته از تسلسل جهل و عمی ازادگردی انگاه بشاگردان دیگر
توجه نموده در تمجید اانندا شرحی مفصل بیان نموده

نزدیک غروب برهمنی سوبهادرا نام از کوسی نگارا امد تا بعضی سؤالات از بودا بپرسد اانندا مانع
شد و چون بودا اطلاع یافت امر کرد تا وی را اجازه ورود دادند و چون شرف حضور یافت
اغاز پرسش نمود که ایا معلمان بزرگ و مرشدین سابق که ادعای علم و دانش میکردند ادعای
ایشان بحقیقت بوده یعنی مکالی وگا و ساالا و پتندی و لیتی و گمی که قبل از ایام مردم را

بطور

بطرف خود دعوت مینمودند راستکو بودند یا کذاب بود اکنون زمان این صحبت نیست بشنو تا قانون خود را برای تو بیان تمام و برای او موعظه کرد باین مقصود که هیچ شریعتی که ازام حسنات و اعمال خیریه عاری و ساکت باشد اسباب نجات نخواهد بود بعد از شریعت از هشت رتبه منهاج تقدس که بدایت آن طهارت و قداست و نهایت آن محبت است سخن می راند و تعلیم میدهد باین مقال سوبهادرای برهمن شرف ارشاد یافت

پس بودا با آناندا التفات نموده گفت ممکن است با خود بگوئی که الیوم که استاد رحلت نموده مقصود نیز از میان رفت اما چنان نیست پس از غروب آفتاب وجودم قوانین و قواعد و مراسم که در این انتظام بجای گذاشته ام شما را مرشد و معلم خواهند بود و ایشان را طریق صواب در مخاطبه و خطاب بیاموخت و چنانچه از حدوث عوارض ناگوار دلتنگ و ناسپاس بودید بعد متبه شاگ و تمام شاگردان را خطاب کرده گفت اگر شخصی در مسائل قانون یا مسالک و حقایق مستقله اعمال خیریه تردیدی بخاطر دارد بیان نماید تا حل مشکل فراهم کرده و هر معانی آشکار و هویدا شود جهل مبدل بعلم و کمال گردد و رمز مستور بیقین مشهود شود و ما دامیکه فرصت از دست نرفته و طیر اقبال از شست ما طیران ننموده از پشیمانی فردا جلوگیری میکنند و گوهر معانی از بحر عرفان تحصیل نمایند احدی سخن نگفت و اظهار سؤالی نکرد آناندا تعجب نموده بصورت بودا مینگریست بودا گفت احدی از حضار بلکه کمترین آنها که یکمرتبه وارد راه صواب شده اند هرگز بکلی نخواهد افتاد اما بدون شک اریب و خالی از هر خدشه و عیب روزی باشراق کامل خواهد رسید

دقیقه ساکت شده باز گفت ای درویشان اینک بشما توضیح مقال کرده اصرار مینمایم که هر شیئی موجودی منتهی بفنا خواهد گشت پس تا مادامی که اضمحلال و فنا عارض کل اشیاء نشده است نجات خود را بدقت تحصیل نمایند پس از این بیان بیهوش شده اغماء او را در گرفت و در آن حال عالم وجود را وداع گفت

اصول دین و قوانین آئین بودا

اسکندا توشیتا کرما نروانا

بهترین کتاب مقدس بودائیان پیتاکا نامیده اند که بزبان پالی رقم یافته و مشتمل بر چند جلد است که در سنوات ... الی ... قبل از مسیح تألیف یافته است و چنان معلوم است که بودا مطالب و مقاصد خود را

بزبانی واضح و آشکار هر یوم علی التوالی و التکرار با بعین خود بیان مینمود و این توالی بیان و تکرار سخن مطالب را در اذهان و بواطن درویشان چنان جای داده بود که شائبه ریب هریک به بیان آن مقاصد توانا بودند قرنی و زمانی که از فوت بودا گذشت آن بیانات و اصول را کراسا با رشاد درویشان بود برشته تحریر درآوردند و بطول زمان ما دامیکه ظنون و اوهام افزون گشت و وساوس انهام فزونی یافت مجلدات اخیره این کتب که نتیجه آن ایام بود از اساطیر مجعوله مملو گشت و با افسانه های مختلفه سرشار شد تا قوانت هر جلدی بلا واسطه بر قدمت و تجدد آن گواهی دهد

این کتب الیوم بالسنه مختلفه ترجمه شده است اما چون ذکر آیات از آن رسالات از مقصود این کتاب خارج است ما نیز بتبعیت از کتاب ریس داویدز نموده فقط اصول و مقاصدی چند از کتاب پیتاکا بیان نمائیم

درباره بدایت وجود عبارات ذیل مسطور است مادامیکه مالونکا از بودا پرسید آیا وجود این دنیا ابدی و ازلی است یا غیر آن بودا جواب نگفت زیرا این سؤال و جواب آن را بیفایده میدانست عالم وجود مقامی است که ذوات ذی حس در آن ساکنند و هر شیئی در این عالم مطیع یک قانون عظمی است یعنی علت و نتیجه و کلیه شیئی در حالت تغییر و تبدل است و این قانون در هر مکان جاری و فاعل است هیچ آسمان یا دوزخی از این قانون احداث و تغییر مستثنی نیست

عوالمی هست که دیواها یعنی خدایان در آنها ساکنند و وجود این خدایان موافق لوایق سیئات کردار و حسنات رفتار انسان در تولدات قدیمه جسمانی و با ابدان محسوس است لهذا آن خدایان هم می میرند و عوالمی که مسکن ایشان است فانی خواهد شد

عوالمی دیگر هست که سیئات اعمال خدایان یا انسانیان در آن عوالم اسباب ایجاد وجودات موذیه میگردد اما ما دامیکه قوه سیئه موجده باتمام رسید آن موجود هم منعدم و مفقود شود و مسکن ایشان نیز ناپدید گردد

تمام عالم وجود یعنی زمین و آسمانها و دوزخها علی الدوام در سیر و تجدد و فنا است هر یوم درجه از این حدوث و زوال یا نمو و اضمحلال طی شده و از این درجات دورها یا قرنها بانجام رسد اول این ادوار ناپیدا و بدایت این اکوار از معرفت انسانی خارج است

از این قانون عمومی یعنی ترکیب و تجزیه خدایان و انسانیان مستثنی نیستند و از ترکیب قوای طبیعیه وجودی ذی حس

ائین بودا

پدیدار کرد اما این وجود هم دیرپاز و داضمحلال خواهد یافت و اگر همچنان وجودی برای خود فرض کند یا خیالی خام ونارسا با فکرا و واحد ومنفرد وقایم بالذات است این خیال ناشی از عدم معرفت وجهالت دیده بانی که بر برجی متشامخ ایستاده است و بر دشت وهامون نگران است می بیند که مردی سوار است واسب خود را با تازیانه میراند وچنان خیال میکند که به تعجیل روان است، واسب با نهایت قوت وشجه وصیحه می خرامد و زمین را که مطرح اقدام اوست با تکبر نگریسته خود را از آن جدا میداند امّا دیده بان در نظر خود چنان مشاهده نماید که سواری وعرابه واسبی در روی زمین لغزان الله ودر واقع الفاق حقیقی با زمین دارند چنانی که یال اسب که در هوا طیران مینماید تکه وعضوی از خود اواست

طفل هنگامی که برشد بلوغ نرسیده خود را مرکز آفاق ونقطه وسط دایرهٔ عالم آفاق می بیندارد وچون ایام صبوت وفتوت فراآید ولوانکه دایره عرفانش اتساع یافته خود را اسیر امانی وامال می بیند وچون با نها وصال یابد محفوظ نگردد بلکه خواهشهای تازه واشتیاقات فی اندازه حاصل نماید از این است که علی الدوام در پی نعمت مظنون کوشش کند واین سعی وتمنا وخیالات عالیه روزگار همیشه اسباب حصول اندوه ووصول یأس وحرمان است

انسان وجودی است مرکب از صفات جسمانی (یعنی معانی که از شیئی مرئی آشکار گردد) واحساسات وتصورات واستعدادات وقوای مختلفه.

(۱) صفات جسمانی ۲۲ اند (یعنی موجودات مشهوده را ۲۲ صفت باشد) چهار عنصر ؛ خاک وآب وآتش وباد (یا هوا) ؛ پنج شعر ؛ باصره وسامعه وشامعه وذائقه ولامعه ؛ چهار صفت اشیاء ترکیب وصدا وبو ومزه ؛ دو جنس ذکور واناث ؛ شروط زندگانی بر سه شیء مربوط واز انها ماخوذ است یعنی ماکول وقوای زیستن وفضای مکان ؛ وسایط معاشرت بر دو قسم است تکلم ومزاج (۲) اجسام مشهوده را هفت صفت باشد قوه تطیر قوه انحنا وتناسب وقوه اجتماع ودوام وضاد وتغیر حسیات بر شش قسمت منقسم اند یعنی ان احساسی که از راه مشاعر حس باطن آورد یا انچه از حافظ پدیدار کرده واین محسوسات بر هیجده قسمت منقسم کردند یعنی هر یک از شش محسوس ممکن است خوش آیند ومطبوع یا مکروه یا متساوی الاثر باشد

ضیافت زرگر ودعوت بودا وقولنج وفوت او

(۳) خیالات بر شش قسمت منقسم میشوند موافق حواس شعری که از آن راه خیال بباطن رسیده است (۴) قوای استعداد یا اصلیه یعنی میل واراده انسانی ۵۲ اند (۱) ملامسه (۲) نتیجه لمس (۳) خیالی که از لمس حاصل کردد تصوراتی که از اجتماع خیالات حاصل شود (۵) خیالات ثانیه یعنی که از تصورات پدیدار کردد (۶) حافظه (۷) قوه تمیز وتشبیه (۸) قصد (۹) التفات یعنی (۱۰) تفحص (۱۱) سعی (۱۲) ثبات ودوام (۱۳) شادمانی (۱۴) تأثر (۱۵) عدم اعتنا بانکه اشیا موافق میل انسانی یا بخلاف آن است (۱۶ و ۱۷) خواب ودقت (۱۸ و ۱۹) بطوء ودکا (۲۰ و ۲۱) طمع وقناعت (۲۲ و ۲۳) ترس وشجاعت (۲۴ و ۲۵) حیا وبی شرمی (۲۶ و ۲۷) عداوت ومحبت (۲۸ الی ۳۰) شک وایمان وفریب (۳۱ و ۳۲) راحت ظاهر وباطن یعنی جسمانی وعقلانی (۳۳ و ۳۴) خفت وچابکی بدنی یا عقلانی (۳۵ و ۳۶) قوه انحنای بدنی یا عقلانی (۳۷ و ۳۸) تناسب وقنبت (۳۹ و ۴۰) استعداد بدن یا عقل (۴۱ و ۴۲) قوام واحکام ومیزان بودن بدن یا عقل (۴۳ الی ۴۶) تمالک لسان وعمل وزندگانی (۴۷) رحم یعنی غم در غم دیگران (۴۸) مسرت یعنی شادمانی در سرور دیگران (۴۹) حسد یعنی غم در شادمانی دیگران (۵۰) خود پسندی یعنی اینکه کسی نخواهد از شادمانی خود بدیگران بهره دهد (۵۱) ترشی ودلتنگی (۵۲) بطالت (۵) تکبر (۵) خیال یا قصد بر ۸۹ قسم منقسم است واصل ومراتب در قلب است خیالات باطنیه وقوای نفسانیه انسانی ناپایدار وتغیرپذیرند صفات اول مانند تکه کف روی اب است که بتدریج ترکیب یافته فورا ناپدید میگردد

درجه دویم یعنی احساسات انسانی مانند حبابی است که بر روی اب متحرک است

جمع ضیم یعنی تصورات مانند جلوات غیر معلومی است که در تابش افتاب پیش چشم ظاهر شود

جمع چهارم یعنی استعدادات معنوی مثل ساقه علفی است بدون ثبات ودوام

وجمع اخر یعنی خیالات مانند نمایش افسانه یا فریب خالص است

تمام اجزاء اعضاء بدن انسانی در تغیر وتبدیل است لهذا انسانی که الان در یک حالت است دقیقه دیگر در حالتی دیگر است همچنان قوای روحانی واحساسات باطنی در تغیرات وابدا در انسان انچه را که دیگران روح یا جان نامیده اند موجودی نیست واین عبارت در کتاب سوتاپی تاکا در خصوص روح یا جان مرقوم است ای فقرا علمای هر قوم عقایدی درباره (روح) یا جان مرقوم داشته اند وخیالات انها ناشی از جهل وعمی وذکت ومسکنت است

پس هر که جاهل و غوا و عاصی و اعمی است و وارد مسلك مقدسین نگشته از فنا بودن ایشان بی خبر است جان را ساکن یا متحد با قوای نفسانی یا احساسات یا مشاعر میداند و با تصور چنان خیالی شخص غیر عالم با خود میبالد و میگوید من هستم خواهم بود اما شاگرد عاقل چون بعلم و یقین واصل گشته و از جهل و عمی خلاصی یافته است هرگز این لفظ را بزبان نیاورد و در خیال او خطور نماید اعتقاد در وجود جان یا روح همچنان نزد این طایفه مردود است که ان اعتقاد را سبب استیلای شرارت و گناه میدانند همچنان اعتقاد بکفایت اعمال و قوانین و مراسم نزد ایشان مردود است و این عقاید را باعث تجدید تولد و فساد و مرگ و غم و الم و اندوه و حرمان می شناسند

روزی ملیندای سلطان نغازین عالم بودائی را ملاقات کرده باوی گفت احترام شما انچه را معلوم و اسم شما چیست گفت اسم نغ والدین و علما و سایر مردمان نغازین است اما نغازین وجود خارجی ندارد پادشاه گفت از این جواب مقصودی حاصل نشد ایا هریك از اعضای شما بانفراده نغازین است یا خیال شما یا تصورات شما گفت من نغازینی نمی بینم دروغ گفته انگاه نغازین سؤال کرد که ایا اعلی حضرت شما پیاده تشریف اورده اید یا بر کالسکه سوار شده اید گفت با کالسکه پرسید کالسکه چیست ایا ان پوشش مزین و پرده منقش کالسکه نامیده میشود یا چرخها و اجزای دیگر با تمام اجزا ترکیب یافته اند و این مرکب کالسکه نام دارد و اگر هریك از این اجزا را منفردا گذارند ایا کالسکه در حال خود باقی است پادشاه گفت خیر انگاه نغازین گفت پس من کالسکه نمی بینم شما دروغ گفته اید اعیان و اعاظم را شهادت می طلبم و انها را حکم قرار میدهم گفت ای درویش محترم دروغ نگفته ام زیرا که ان پوشش مزین و چرخها و نشیمن و اجزای دیگر را که ترکیب نمودیم کالسکه تحصیل نمائیم انگاه نغازین گفت همچنان جمهای مفصلی که سابق ذکر شد مانند اجزاء کالسکه چون ترکیب باشد بدن انسانی از انها پدیدار گردد

همچنان از یکی از بیانات مسطوره بودا باستدلال بعدم وجود جان مینماید که گفت ایها بعضی عقاید فاسده اند که مردمان بانها متمسك شده اند از ان جمله این عقیده است که جان و عالم موجود ابدی است و شیئ جدیدی در زیر اسمان نیست چه که اشیاء موجوده ورثیت مانند خلل جبال ثابت و راسخ اند وجودات زنده میمیرند و رجوع مینمایند فوت کرده مجددا متولد میشوند و علی الدوام در این حالت باقی و پایدارند همچنان ثابت میکند (لا العیاذ بالله)

که اعتقاد بوجود یك خدا یا خدایان بسیار بی مأخذ و نتیجه خیالات نفسانی است و میگوید انچه جهت است که این دراویش و علمای برهمیه به بقای بعد از موت اعتقاد دارند زیرا گمان دارند که روح شیئ است مادی غیر مادی یا هر دو و یا هیچ یك و میگویند که ان محدود است یا نامحدود یا هر دو و یا هیچ کدام و معتقدند که بعد از موت در حالت شادمانی یا غم خواهد بود و یا در هیچ یك از این حالات این عقیده که به بقای جان بعد از مرگ قائلند مردود است یعنی جانی که از خود با خبر باشد یا بی خبر باشد مادی یا غیر مادی یا هر دو و یا هیچیك و هر عقیده که به بقای جان بعد از مرگ تعلیم نماید در هر صورت باطل است ای دراویش انچه معلم شما را بعالم وجود تعلق داده منقطع شده است و قید وجود منعدم گشته مادامیکه این بدن باقی است خدایان و انسانیان او را می بینند اما هنگام ممات و اضمحلال بدن نه خدایان و نه انسانیان هیچیك او را نخواهند دید

این تعلیم در اوایل ادعای بودا از وی مسموع میگشت لیکن مادامیکه عقیده رجعت و تناسخ در باطنش رسوخ یافت مجبور شد که عقاید اولیه خود را با وجود اقرار در انکار بقای روح ترك نماید و راهی جدید برای رجعت و تناسخ پیدا کند از این جهة چهار معما بیان اورد و در تعالیم خود مندرج ساخته در یکی از ان اسرار اربعه این طور بیان نموده

در ان دم که وجود ذی حس یعنی انسان یا حیوان یا فرشته بمیرد موافق کردار او وجود جدیدی پدیدار گردد

طفلی کور متولد شده است یا در طفولیت کور شده است کوری از نتیجه طمع چشم او است که در عمر سابق خود بان مبتلا بوده است

این طفل را اشتیاق فراوان و قوه فوق اقران برای استماع هست جهة ان محبتی است که در زندگانی اسبق برای شنیدن قوانین حقه در او بوده است

این نتیجه اعمال کرما نامیده میشود و در این کره عطش وجود موجود و اشتیاق زندگانی فراهم امد لهذا این نتیجه تجسم یافته مولود جدید متولد میشود این روح ادمی نیست چه که روح و جان دو لفظ نامعلوم است لیکن انچه از انسان باقی مانده همان نتیجه اعمال او است و تناسخ و تماسخ و تراسخ و تطاسخ هم چنان از اعمال شخصی پدیدار گردد

پس اگر شخصی اسیر گشت و ذلت و مسکنت بهره یافت یا امیر بود و عزت و جلالت نصیب گرفت چنان خواهد دانست که این رتبت و مقام نتیجه سوء اعمال یا حسن افعال او است در عمر سابق خود و در واقع شخص موجود حاضر تجسم اعمال حسنه یا سیئاه است که از شخص متماثل سابق دیده شده است بدوام هر دو روح های هر کوری با ظهور اعمال حسنه از شخص اول و تجسم ان اعمال در شخص ثانی شقاوت و اذیت وجود و هستی بزوال و اضمحلال نزدیک تر شده تا بفنا و عدم صرف منتهی گردد؛

بعضی از مردمان التذاذ شهوانی و شهوات جسمانی را از هر شیئ بهتر پسندند دیگران اینها را حمق و جهل و گناه دانسته گویند از این لذات دنیوی چشم دل باید ممنوع داشت تا در عالم آینده با اقسام نعم روحانی لذات غیر فانیه نصیب شود این هر دو تعلیم را قانون بودا رد کرده میگوید؛

این خیال خام و طمع خودپسندی هشادمانی خود را از دست ده چه که آن ناشی از جهل و هوا است و باعث ذل و خطا و مورث ذل و هوان و اندوه و ابتلا است و در ان عالم روحانی فرضی ترا اسیر جهل نمو ماند صول قوی بی خبرت گذارد و محدود و مجد و جهالت خواهی بود زیرا هیچ شیئ باقی و ابدی نیست لم یزل و لایزال الاشیاء موجوده بفنا منتهی شوند و مرئیات منعدم گردند این عالم موجود روزی مفقود الاثر گردد و این بدن ذی حس اما ای از عقل حق گشته منعدم شود انچه باقی است ثمر اعمال و نتیجهٔ افعال تو است و اثر خیالات و نتیجه کلمات تو برای شخص موجود بی عیب زندگانی کن و مهربان باش و از سستی و کودنی کناره گیر ای فرزند انسان بیدار باش و وساوس واهیه را متروک داشته منهاج یقین و اطمینان سالک شو تا از امواج متلاطمه محیط زندگانی رهائی یافته بصراط مستقیم و مسالک قویم قدم اسایش و وجدان یعنی دانش و علم و نیکوئی و راحت سرور را واصل گردی؛

حقایق اربعه چنانچه از این پیش مرقوم افتاد از این قرار است

اول غم و اندوه کدام است تولد و صفات وجود و فساد و مرض و مرگ یا برخوردن و استیلا بوقایع نامطلوب علت و سبب غم چیست عطش زندگانی که نتیجه احساسات است

ومایه خوشنودی از مشاهده مرئیات این اندوه و غم منطفی گردد و این استیلا و ماتم منتهی شود مادامیکه عطش زندگانی اختتام یابد و طمع جاودانی معدوم گردد و ان مردیکه بر این عطش غلبه یابد هر غم و اندوه از وی دور شود مانند قطره ابی که از برگ نازل گردد

چهارم اصول باین مقصود فقط یکطریق ممکن است و ان اطاعت صراط مستقیم است یعنی زندگانی صواب

ای شخص در این راه وارد گشته خود را از اندوه و غم رهائی ده هدایه این راه از تعلیم و موعظه معلوم شده است زیرا که من طریق خلاصی از تیر اندوه را یافته ام

ای فرزند انسان سعی و کوشش و اقدام از تو است چه که بودایان را مقصودی غیر از انتظار و موعظه نیست؛

عاقل و خردمندی که باین صراط واصل گردد از اسیری فریب دهنده یعنی مارا (روح شریر) رهائی یابد وسایط وصول و ارشاد بطریق عز و رشاد بر هشت قسمت و چهار درجه منقسم گردد یعنی (۱) اعتقاد صحیح است (۲) مقصود صحیح (۳) گفتار صحیح (۴) رفتار صحیح (۵) زندگانی و کردار صحیح (۶) مجاهده صحیح (۷) تدبیر صحیح (۸) قصور صحیح و راحت و سکون؛

(۱) چهار درجه این است تبدل و وصول بمعرفت و معاشرت با صالحین و استماع کلمات شریعت و تصورات روشن و منور و اقدام بصواب

مرد غیر مؤمن جاهل است و در تحت گناه و بغضاء فحشاء است او مادامیکه با یکی از وسایل مذکوره بدرجه نخستین واصل گرده از خودپسندی و خودخواهی ازاد شده از طریق شک در حقیقت بودا و تعالیم وی رهائی یافته از اعتقاد در کفایت قوانین و مراسم ظاهره خلاص خواهد گشت و این وصول چنانکه از سلطنت مطلقه در اقلیم سبعه با صعود و عروج بسموات اعلی یا سلطنت بر تمام عوالم این نتیجه وصول بدرجه اولاست

۱ درجه دوم راه ان اشخاص است که یکدفعه دیگر باین جهان خواهند امد اینها مردمان باشند که از ظنون و اوهام و پرستش قوانین ظاهره رهائی یافته طمع زندگانی و بغضاء و فریب در ایشان نادر است؛ .

۳ درجه سیم راه ان اشخاصی است که دیگر باین عالم نخواهند امد و اینها اشخاصی اند که کمترین

ائین بودا

آثار خود پرستی و تنبل شده و حس عیب جوئی در ایشان یافت نمی شود

۴ درجه چهارم راه اراهات است یعنی انانی که از قوه ابصار و باطن هشیار رشید القوی گشته برتبه تقدس نایل آمده اند و از میل وجود مادی یا غیر مادی رهائی یافته از هر قسم تکبر و خود پسندی و جهل خلاص شده اند این مرد مقدس از هر قسم شبهه مبری و از هر نوع اوهام معری شده کلیه را برحسب حقایق شیئی در این ناظر است هر قسم هوای جسمانی از تصورات او خارج شده انچه حق و انچه درست است برای خود بنظر می اورد و با چشم مرحمت و رأفت و محبت و رحمت و احترام بر دیگران می نگرد مثل مادر که جان خود را بخطر می اندازد تا طفل یگانه خود را حفظ نماید همچنان قصد نیکخواهی باید برای عموم مردم در اراهات موجود باشد چه برای عوالم عالیه چه سماویه یا ارضیه بدون شایبه اختلاف و اختلال هنگام بیداری و خواب باید محبت و رزد این حالت حالت بهترین وصول مقصودات ده زنجیر ذیل ان حالاتی باشند که بواسطه وصول بمقام عالیه صراط مذکور فوق شخص از انها رهائی یابد

۱ خود پسندی ۲ شک ۳ اعتماد بر اعمال و حسنات ۴ حواس جسمانی ۵ بغض و عداوت ۶ طمع در طول عمر ۷ طمع در عمر در اسمان ۸ تکبر ۹ خود را عادل شمردن ۱۰ جهل مادامیکه شخص پنج سلسله اول را بگسلد اراهات است و چون پنج دیگر را گسست از اینجا میشود که از هر قسم خواهش هوائی یافته است همچنان شخص دیگر تولد نخواهد یافت و به نروانا واصل خواهد گشت و مقصود از نروانا حالت روحانی است که شخص در این عمر هم میتواند بان واصل گردد و ان بهترین مقام تقدس و تقوی و تعری از هر صفتی است که در خیال انسان گنجایش دارد از این جهة بعضی ان را عدم صرف بحت حقیقی دانسته دیگران بهترین رتبه محبت روحانی شناسند و چون هنگام حیات وصول باین مقام میسر و مقدور است لهذا ما مقصود اخیر را از ان می فهمیم یعنی مقام عالی وجدانی و محبت روحانی و خلاصی از غم لیکن علمای بودائی این بقای ظاهره را نتیجه جهل سابق شناسند و گویند چون این بقا موقتی است و قوی و اهمیتی برای ان نیست و اراهات هنگام ممات بکلی منعدم و مضمحل میگردد

فتیله که در روغن الوده بود میسوخت و اشتعال و روشنائی از ان ساطع و درخشان بود اکنون که روغن (یعنی میل وجود) باتمام رسیده است فتیله میسوزد اما بواسطه عدم روغن

گفتگوی پادشاه با عالم بودائی

بزودی ان شعشعات و سطوع خاموش و ان نور و اشتعال فراموش گردد ولی بسیاری از علمای ان مقصود بقا و صفا را ملتفت میشوند و در این خصوص نامه نگاشته اند

ترجمه از ایات کتاب مانکالا بودا

۱ یکی از خدایان و بودا را خطاب کرده گفت

بسیاری از خدایان و مردمان بعضی اشیاء را متبارک خوانده مادامی که در جستجوی شادمانی بودند بان اشیاء متمسک شدند پس توای بودا بیا و اکنون انچه را که نزد تو مرغوب و محبوب است بیان فرما

۲ کاتاما جواب گفت

از خدمتگذاری احمق اجتناب کن و عاقل را بندگی نما انانی را که مستحق عزت اند احترام کن این است برکت اعظم

۳ در ملک (خوش ایند) سعادت ساکن شو و اعمال حسنه بجای اور تصورات صحیحه در دلت در دلت جای ده این است برکت اعظم

۴ نظر باطن بین و تربیت و خود داری و تکلم خوش ایند و هر سخن مطبوع و دلربا برکت اعظم است

۵ خدمت و امداد والدین و ملاطفت و نوازش زن و فرزند و اطاعت هر صدای صلح امیز برکت اعظم است

۶ تقسیم صدقه و زیست عادلانه و امداد صله رحم و هر عملی که خالی از عیب باشد برکت اعظم است

۷ اکراه گناه و اجتناب از ان و احتراز از مسکرات و خسته نشدن از اقدام باحسان برکت اعظم است

۸ احترام و تواضع و قناعت و سپاس گذاری و استماع ایات کتاب قانون در مراسم معینه برکت اعظم است

۹ فروتنی و حلم و معاشرت با راحت یافتگان (یعنی دراویش بودائی) و صحبت در مسائل هنگام فرصت برکت اعظم است

۱۰ خود داری و صفا و معرفت حقایق عالیه و وصول بعرفان نروانا برکت اعظم است

۱۱ ان قلبیکه با حوادث عمر مرتعش نگردد و بدون هم و غم در امان باشد برکت اعظم است

۱۲ عاملین از تمام جهات این اعمال محفوظ و مصون بوده در امن و امان سالک اند و برکت اعظم از ان ایشان است و پیرا زانکه خزانه و گنج زمینی را مردود دانسته میگوید خزانه حقیقی که هر مرد یا زنی بتحصیل و حفظ ان کوشند حسنات و مبرات و تقدست و تنبیه

ائین بودا

ازمسکرات وخود داری است ٭

مردی که دراماکن شریفه یا درمیان دراویش بودائی بالنسبه بمردی یاباغریب ومسافر باید ویاما در ویابراد ربزرک همان خزانه فراهم کند مخزن او خالی از خطا وثابت است وکم چه هنکام ممات دولت بیشمار ازا وباقی ماند فقط این اعمال حسنه راباخود خواهد برد خزانه که از اقدامات خطاکارانه مردمان محفوظ وازجمله لصوص مصون است لهذا بر مرد عاقل واجب است که اعمال حسنه بجای آرد چه که این خزانه است که باخودی خود پیروی شخص نماید

درکتاب داماپادایعنی کتاب مقدس این ایات مسطوراست

۵ دراین جهان حاضرهرکز عداوت باعداوت خاموش نشود اتش عداوت با محبت

۱۳ که باران ازسایبان ناارسته عبورمینماید همچنان باطن بی ترتیب ازخشم وغضب منکسر

۲۲ ازپی بطالت مرو وبا ان شادمانی که نتیجه طمع است تحصیل اشنائی منما زیراکه مرد غیرتمند وعاقل بشادمانی اعظم خواهد رسید

۲۸ مادامیکه باغیرت بوده وکال بطالت را ازدست داده بسماء علم وعرفان صعود نماید انکاه برعالم حمقا نکران میشود وبرجماعتهای زحمت کش نظری افکند مانند مردی که برقله کوه ایستاده انانی راکه بردشت وهامون درحرکت اند مشاهده نماید

۲۹ مرد غیرتمند درمیان ساده دلان مانند بیدار برشغلی است درمیان خوابندکان ازاین که اوسبقت یافته ترقی مینماید وایشا درعقب اند مثل اسب قوتمندی که از اسبان ضعیف جلو افتد

۲۵ طبیعت خود رامسخر کن اکرچه مشکل است مبادا برهرکه خواهد حمله وورکردد طبع مضبوط محدث سروراست

۴۸ هرچند دشمنی بادشمن ذکر عداوت کند یامرا خشمکین باخشم اکین دیکر تلافی نماید ذهنی که قاصد سیئات است بمرارت از دل اقدام نماید

۴۱ چنانکه منج نحل برورود می نشیند وصورت وعطر ورنک انرا ازار نمیکند میرود وشاقه لطیفه باخود میبرد همچنان مرد عاقل دراین جهان ساکن شود

۵۰ باخود مکو فلان مرد چه کرد یا چه نکرد وتقصیرش درکدام خطا بود ای مرد عاقل تو بروجود باش بدان توچه کرده وچه نکرده

۲۵ کلمات کسی که میکوید وبجا نمی آرد بی فایداست مانند کلی پربرک وخوش رنک بدون عطر مانند کل خوش رنک ومعطراست کلمات دل پسند ان کسی که میکوید وبجای ارد

۱۴ مادامی که نتیجه کناه معلوم نشده است نزد احمق مانند عسل است چون اثر کناه پدیدار کشت انکاه بدریای غم غوطه ور میکردد

۲۳ مرد ممکن است برهزاران هزار غالب کردلیک فاتح اعظم مردیست که برخود بتنهائی غلبه نماید

۱۲۱ ای مرد کناه را حقیقت مپندار ودرقلب خود مکو فلان کناه ازمن سرنخواهد زد چنانکه کوزه از قطرات متوالیه اب مملو کردد همچنان احمق ازکناه تدریجی سرشار شود

۱۴۶ چه طور خندان وشادمان هستی مادامیکه اتش هوس وهوا دراشتعال وتاریکی وجهل درپیرامون اکنون که دیجورت احاطه نموده ازچه سبب نوربخش جوئی

۱۵۱ انچه موعظه مینمائی درشخص خودت هویدا کن چه انکه خود را تسخیر نماید برتسخیر دیکران قادر است اکرچه تسخیر نفس فی الحقیقه بسیار مشکل است

۱۷۲ انکه سابق ساده دل وبی اعتنا بود وحال غیرت واشتیاق یافته است وی نور عالم است مانند ماهی که ازحجاب سحاب برامده اشراق نماید

۱۷۶ مردی که ازیک حکم تجاوز نموده بدروغ متکلم کردد وعالم دیکر را تمسخر نماید همچنان شخص ازهیچ کناهی اجتناب نخواهد کرد

۱۹۷ پس بیا بشادمانی زیست نمائیم واعدای خود را عداوت نکنیم پس بیا ازبغض ازاد شویم در میان انانی که ما را دشمن اند

۱۹۸ پس بیا بشادمانی زیست کنیم ودرمیان مریضها ازمرض ازاد شویم بکذار ازهر زخمی اسوده شویم درمیان انانی که درباطن مریض اند

۱۹۹ پس بیا بشادمانی زیست کنیم خالی ازاندیشه درمیان مردمان مشغول وازاد شویم ازهر انتظاری درمیان جمیع مشتاقان ٭

آئین بودا

۲۰۰ بزی بشادمانی زیست کنیم اگرچه هیچ شیئی را از آن خود نمی دانیم چه در انصورت مانند خدایانیم
که قوت ایشان از شادمانی است
۲۲۱ فتح باعث بغضاست زیرا که مسخر شدگان را اندوه فرا خواهد گرفت اما راحت یافتگان بجوشی
زیست مینمایند خالی از اندیشه فتح و انهزام
۲۲۲ انکه غضب شده را فرو نشاند مانند کسی است که عرابه غلطان را نگاه دارد همچنان رانندهٔ وراه
بر عرابه است دیگران فقط لگام بدست گرفته اند
۲۲۳ خشم را با مهربانی غالب اید و بدی را با احسان تلافی کند خسیس و طماع را با تحفه رنگین
و هدایای سنگین غالب شو و مرد کذاب را با بیان حقیقت مسخر گردان
۲۲۳ هر مرد براستی سخن گوید و با غضب دل خسته نگردد و ما دامی که از وی سؤال نمایند عطا
کند ولو اینکه فقیر است از هر چه دارد به بخشد با این سه عمل بحضور خدایان داخل گردد
۲۹۴ انچه باید بجا آورند بان اقدام نمیکنند و انچه را نبایست بجای اورند بجا می اورند از این جهت
که مردمان متکبر و اشخاص ساده دل هر یوم در خیالات باطل پریشان تر گردند
۲۰۴ عطای شریعت از هر عطائی اعظم است همچنان شیرینی شریعت از هر شیرا اعظم است خوشنودی
که از شریعت حاصل است همچنان اعظم است اعدام عطش مایه غلبه بر غم است دارالاسوا ۲۲
نجابت در اصل زاده گی نیست و از تولد شخص برهمن نمیگردد مرد فقط با اعمال خود پست شود
و فقط با اعمال خود برهمن شود

گوشت خوردن مرد را نجس نمیکند بلکه مقصود از ناپاکی خشم است و مستی و خود سری
و تعصب و فریب و حسد و خودستائی و تخفیف سایرین و تکبر و ملاقات اراذل ؛
هرگز اجتناب از ماهی یا گوشت یا برهنگی یا تراشیدن مو یا بافتن موی ژولیده در کثافت
یا لباس مندرس یا قربانی و پرستش اتش شخص را از فریب و خیالات فاسده مبری
نخواهد داشت
خواندن کتاب وید (کتاب مقدس برهمه) یا تقدیم بعلما دادن یا برای خدایان قربانی کردن یا
یا ریاضات شاقه حرارت یا برودت را متحمل شدن یا باامید بقاوی مرگی بریاضات دیگر گرفتار
شدن شخصی را که بفریب و خیالات باطل مبتلا است مصفی نمی نماید

نصایح و مواعظ

ای مرد چنان زیست نما که از نفس دوستی ازاد شده عزمی راسخ یافته باشی خنده بی موقع را ترک
کن ؛ از فریب دست و دل نگاهدار ؛ حکایات و روایات بی نتایج پادشاهان و غیره معروفان ؛
عزاداری بیفایده است ان را ترک کن ؛ بی ریا باش و در پی اشتیاق نامناسب و دل ازار و تندخوئی
و جهالت مرو ؛ برخیز و جالس شو در خواب توجه نماید ماست مردمانی را که از شدت اندوه
مریض اند و هدف تیر غم گشته اند چه خوابی و چه راحتی ممکن است ؛ کودنی و بی اعتنائی مایه
کثافت است ؛ پس بیا و با عقل و دانش تیر غم را از خود بگردان ؛

مثل دانهٔ خردل

دختری پری پیکر کیزاگوتامی نام با یگانه فرزند مردی متمول معاشقه نموده در سلک ازدواج
مربوط گشت وی را پسری ماه صورت بوجود امد هنوز خرامیدن نتوانست که پیک اجل رشته
حیاتش منقطع داشت ؛
مادرش نعش وی را بدوش گرفته از خانه بخانه می رفت تا از دوستان و خویشاوندان دوا
و علاجی طلبید ناگاه یکی از درا ویش بودائی وی را ملاقات کرده گفت ای دختر من بیا و ترا
علاجی بار گویم وا و را بنزد بودا فرستاد ان زن در حالتیکه طفل مرده اش در بغل بود بنزد بودا
شده احترامش بجای اورده گفت ای اقا و خداوندم ایا دوائی و علاجی برای طفلم میدانی گفت بلی گفت
چه دوائی چه علتی لازم است گفت قدری تخم خردل لازم است وان دختر عازم گشت که بزودی
این دوای سهل الحصول را حاضر نماید و چون روانه گشت بودا باز گفت ما باید از خانه تحصیل نمائی
که در ان خانه فرزند و نه شوهر و نه والدین و نه غلامی مرده باشد پس ان دختر از یک خانه بخانه
دیگر رفت و اظهار مقصود نمود گفتند ای فرزند زنده کم است و مرده بسیار و در هر خانه فرزندی
یا پدری یا مادری یا غلامی مرده بود و چون مقصودش حاصل نگشت تا نو د امده طفل مرده را در بیابان
جنگل گذاشت و در حضور بودا رفته شرط احترام پاس داشت پرسید تخم خردل اوردی گفت خیر
اقای من زیرا که میگویند مرده بسیار است و زنده کم انگاه بودا زبان بتکلم بگشود و فنا و عدم ثبات
اشیاء را بیان نمود و ان زن بمعرفت تعالیم وی و تبعیت او سرافراز گشت ؛

مثل بوزگر

برهمنی متمول در کنار خرمن ایستاده بود که بودا با کشکول در کنار وی مقام یافت بعضی از مردمان

ائین بودا

بودا را احترام نمودند اما برهمن گفت ای درویش من زمین را شیار کرده بذر میپاشم و از نتیجهٔ زحمم نان میخورم بهتر است که تو نیز قبول زحمت و مشقت بکاری و درو نمائی تا قوت خود تحصیل کنی بودا گفت ای برهمن من نیز میکارم و درو میکنم و از آن راه تحصیل خوراک مینمایم برهمن گفت از این ادعای شما نشانی و علائمی معلوم نه نه جفت گاو پیدا است و نه بذری و نه شیاری بودا جواب داده گفت بذری که میکارم ایمان است و باران نمو دهنده اش اعمال حسنه است آنچه شیار میکنم عقل است و حیا و دانش من هادی و رهبر گاو آهن است بر دسته شریعت تکیه میکنم و خویش اشتیاق و استقلال را بدست میگیرم گاو من قوت دقت و اهتمام من است مادامیکه این شیار انجام یافت هر علف زائد که مقصود از فریب و اعتقاد باطل است از ریشه کنده شده فاسد میگردد و چون درو کنم ثمری شیرین از آن برگیرم و آن ثمر وصول براحت جاودانی (نروانا است) و با این وصول هر غم و اندوهی بانتها رسانم ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭

از این قبیل امثال در کتابشان بسیاری از اوقات مشاهده میشود و از ارکان طبیعت و موجودات عالم مثلها آورند از آن جمله مثلی است درباره طوفان اعظم که نازل شده هر شخص که درجواب آن فرامی گیرد از این سبب هر مرد هوشیاری یا خود را بساحل جزیره پناه داده از این صدمه آسوده گردد ٭

طوفان بر چهار قسم است طمع و گناه و حلول یعنی انتقال ارواح و اعتقاد باطل و آن ارهات یا مرد عاقلی که خلاصی یابد بجزیرهٔ نروانا رسیده از هر صدمه ایمن است

امثال روح محیط اعظم است امواج آن محیط تولدات و تجدید انها است کف این متلاطم بدن فانی انسانی است ساحل نروانا است که وصول بان مرد را از مشکلات رهائی میدهد

در تکلیف هر درویش بودائی

(۱۸) این تکالیف از آن درویشی است که در عالم اطلاق و آزادی سیر مینماید و از قوه مردمان مقید بقید خانواده خارج است

(۱۹) هیچ حیاتی را هلاک ننماید یا سبب خراب شدن و از دست رفتن حیاتی نگردد و نه پسند اعمال آنانی را که باین عمل اقدام نمایند حتی از آزار کوچکترین وجودی اجتناب نماید چه اقویا و چه ضعفا را میازارد

هیچ گونه

نصایح و مواعظ

(۲۰) شاگردی که از قانون اطلاع یافته است از هر قسم دزدی در هر مکان اجتناب نماید سبب دزدی نشود و راضی نشود که دیگران دزدی نمایند

(۲۱) مرد عاقل از بی عصمتی اجتناب نماید مانند شخصی که از گودال عظیم آتش سوزان گریزان است اگر شخصی بدون زواج نمی تواند زیست کند از هر قسم زنا احتراز نماید

(۲۲) مادامیکه شخص در مجالس سلطنتی حاضر شود شهادت دروغ ندهد دیگران را بدروغگوئی تحریک ننماید و راضی نشود با عمال آنانی که دروغ میگویند از هر قسم دروغ اجتناب نماید

(۲۳) صاحب خانه که در شریعت خوشنود است شرب مسکرات هیچ وقت راضی نشود نه خود بنوشد و نه دیگران را بنوشاند حتی تمجید نماید عمل آنانی را که مرتکب میشوند چه میداند نتیجهٔ شرب مسکرات دیوانگی است

(۲۴) مردمان جاهل در استعمال مسکرات بگناهان دیگر اقدام مینمایند تحریک مینمایند دیگران را که آنها نیز مست شوند اگرچه این عمل در نظر جهال خوش آینده است از آن اجتناب نما زیرا که مایه گناه و دیوانگی و جهالت است (آیات ۲۵ و ۲۶) هشت فرمان اول هیچ زندگانی را خراب مکن قتل منما دویم آنچه را بتو داده نشده است بتصرف میاور سیم دروغ مگو چهارم از شرب مسکرات احتراز نما پنجم از مجامعت که عمل بسیار مکروهی است اجتناب نما ششم غذای نامناسب هنگام شب مخور هفتم آلات تزئین سوش و عطریات استعمال منما هشتم بر حصیری که روی زمین فرش شده است بخواب

این است هشت فرمان روزه مانندی که از دهان بودا مادامی که از میان نابود جاری گشت تا آنکه غم و اندوه را بانتها رساند

۲۸ مرد عاقلی که صیام مذکور فوق را نگاه داشته است صبحگاهی که با خیال مقدس از اقدامات خود مسرور است بحسب توانائی خود تهیه ماکول و مشروب نموده درا ویش را بضیافت دعوت نماید

۲۹ با پدر و مادر مهربانی کند و حرفه حلال و صحیحی اختیار نماید مرد صاحب خانواده که این اعمال را بدقت بجا آورد بخدایان روشن و درخشان واصل خواهد گردید هر شخصی میتواند تمام عمر این احکام را اطاعت نماید یا مادامیکه نذر کند لیکن اطاعت هیچ

ائین بودا

حکم اوّل برهر بودائی واجب است واطاعت هشت حکم فوق در ایام سبت برهر بودائی واجب است

یوم ایام سبت بودائی

درهر ماه قمری چهار روز عید است روز اوّل ماه و روزی که ماه تمام درخشان است وایامی که در بین این دو یوم واقع شود ایام هفته ایشان مثل ایام هفته انگلیسها نام دارد مثلاً یکشنبه روز افتاب و دوشنبه روز ماه و روز سایر کواکب است سه ماه از تمام سال ماه واژ یعنی باران است ماه قبل از ایام باران ماه لباس است که برای درا ویش تهیه لباس میشود اوایل ماه لباس ایام مخصوصی است که میبایست هشت حکم فوق را نگاه دارند ٭

هشت حکم فوق با دو حکم دیگر ده احکام اصلیه بودائی است وان دو حکم این است که از رقص واز استماع اصوات والات موسیقی وغیره اجتناب نمایند واز استعمال طلا ونقره پرهیز کنند بعض چیزی وهر قسم وصحبت بی فایده ممنوع است

همچنان انبی دینی وسستی در عقیده اجتناب نمایند

در تکالیف یومیه

روزی بودا برای گدائی گردش میکرد مردی صاحب خانه را دید که با موی پریشان ولباس تر دستها بهم بسته وخم گشته شش جهة را سجده مینماید بودا پرسید که این اقدام برای چیست جواب که این اعزاز واکرام برای اطاعت فرمایش پدر او است انگاه بودا گفت که مقصود وی ابعاد شر است از جهات سته بادی گفت این مقصود با احسان و رفتار شایسته با مردمانی که در دور وده شما هستند بعمل اید طرف مشرق را والدین خود قرار ده وبا ایشان شرط خدمت گذاری بجای اور ومعلمان را مانند طرف جنوب در نظر بزن وفرزندان را مغرب شمار ودوستان ومنتسبین را شمال خوان مردمان مقدس را خواه از بودائی وخواه از برهمیه اعلی اسمان فوقانی گو واسیران ومتعلقین انها را اسمانی تحتانی دان انگاه شرط دوستی حقیقی ووفا داری با ایشان نموده در ذیل شش فصل این مسائل را مشروح داشت

ایات ما نکالا بودا

فصل اوّل — رفتار والدین با فرزندان

۱ والدین باید فرزندان خود را از اقدام بگناه مانع شوند

۲ انها را تربیت کرده با جرای صواب تعلیم نمایند

۳ حرفه های نیکو وصنایع بایشان یاد دهند

۴ هنگام زواج توجه کنند که زن یا شوهر مناسب برای ایشان فراهم کرده

۵ ارث ایشان را بایشان بدهند

طفل باید بگوید

۱ انکه مرا در طی طریق زندگانی مداد نمودند مدد خواهم کرد

۲ تکالیف خانواده را که برمن واجب است بجا خواهم اورد

۳ انچه را بایشان تعلق دارد حراست خواهم کرد

۴ خود را شایسته وراثت ایشان خواهم گرداند

۵ پس از رحلت ایشان ذکر ایشان را محترم خواهم داشت

فصل دوّیم — در تکالیف شاگردان ومعلمان

شاگرد باید معلمان خود را محترم بدارد در اینکه

۱ در حضور ایشان از جای برخاسته بپا ایستد

۲ بایشان خدمت گذاری نماید

۳ ایشان را اطاعت کند

۴ ما یحتاج ایشان را تهیه نماید

۵ بتعلیم ایشان گوش فرا دهد

معلم باید با شاگردان مهربانی کند

۱ در اینکه انچه نیکو ومستحسن بایشان تعلیم نماید

۲ وایشان را تعلیم دهد که دانش حراست نموده بان ملحق گردند

۳ هر علم وتدبیر بایشان تعلیم نماید

۴ نزد اخلاّ واودّا از ایشان تمجید نماید

ائین بودا

۵ ایشان را از مخاطرات محفوظ دارد

فصل سیم — در مناجات شوهر و زن

مرد باید زن خود را نوازش و مهربانی کند

۱ در اینکه با وی اظهار احترام نماید

۲ و با وی علی الدوام مهربان باشد

۳ با وی وفا داری نماید

۴ او را در انظار محترم داشته باعث شود که دیگران هم وی را محترم بدارند

۵ الات زینت و لباس صحیح باوی به بخشد

زن باید محبت خود را با شوهرش اظهار و هویدا نماید

۱ باینکه با اهل خانه سلوک و رفتار صحیح بجای آورده ایشان را بطریق مناسب امر نماید

۲ مهمان نواز باشد خصوصاً با خویشان و دوستان

۳ با عصمت و عفت باشد

۴ خانه نگاهدار و صاحب خانه معقوله باشد

۵ در هر اقدام هنر و جد و جهد و دقت خود را خواطر نشان و اشکار مینماید

فصل چهارم — در روابط احبا و اخلا

مرد محترم دوستان خود را خدمت گذاری نماید

۱ تحفهٔ نیکو بایشان تقدیم دارد

۲ هنگام گفتگو پاس احترام کرده با ادب سخن گوید

۳ فایدهٔ ایشان را بخواهد و فزونی دهد

۴ خود را بر ایشان مقدم نشمارد بلکه برابر دانسته انچه برای خود خواهد برای ایشان بخواهد

۵ ایشان را در کامیابی خود سهیم و بهره شناسد یعنی از اموال خود بایشان بهره دهد

دوستان شخص باید ارتباط خود را با وی اظهار نمایند

۱ در اینکه او را حراست نمایند مادامیکه از منزل دور است

۲ در اینکه اموال او را نگاهداری کنند مادامیکه لاابالی و بی احتیاط است

آیات داما پادا

۳ هنگام خطر و اضطراب او را یار و معین و پناه امین باشند

۴ در ایام ابتلا از وی روی نگردانند و با وی اظهار یگانگی نمایند

۵ با خانوادهٔ او مهربان باشند

فصل پنجم — در علایق مخادیم و مستخدمین

مخدوم باید اسایش و راحت و لوازم استراحت متعلقین خود را فراهم دارد

۱ و اینکه هر یک را بر حسب استعداد و قوت و توانائی انها مشغول بشغلی نماید

۲ در اینکه برای انها غذای خوب تهیه نموده اجرت نیکو بایشان بپردازد

۳ در ایام مرض ایشان پرستاری کند

۴ با ایشان احسانهای غیر عمومی بجای آورد

۵ گاهی از اوقات بایشان ایام تعطیل دهد

مستخدمین باید روابط خود را با مخادیم از این قرار اظهار دارند

۱ که در حضور ایشان برخاسته بپا ایستند

۲ دیرتر از اقایان خود بخواب روند

۳ با آن مواجب و شهریه که بایشان داده میشود قناعت نمایند

۴ خدمت و شغل خود را با شادمانی انجام دهند

۵ با مخدوم با ادب و احترام سخن گویند

فصل ششم — در معاشرت عوام الناس با دراویش و برهمنان

مرد محترم دراویش و برهمنان را خدمت گذاری نماید

۱ باینکه در هر عمل با انها اظهار محبت کند

۲ همچنان در هر قول اظهار محبت نماید

۳ حتی در خیال اظهار محبت نماید

۴ ایشان را هر لحظه لدی الورود خوش امد گوید

۵ احتیاجات دنیوی ایشان را بپردازد

دراویش و برهمنان هم محبت خود را بالنسبه بعموم مردمان اظهار دارند

آئین بودا

۱ درانیکه ایشان را از اقدام بشرارت مانع اید

۲ درانیکه ایشان را در اقدام بصواب تقویت ونصیحت کند

۳ درانیکه با هر مرد عوام مهربان باشند

۴ واو را در قوانین دین ومراسم آئین تعلیم دهند

۵ دفع شک از او بنمایند

۶ راه وصول باسمان را بایشان تعلیم نمایند

هر شخص که این تکالیف سته را بجای آورد در حفظ خانواده کفایت یافته رفعت واعتلا و علو مرتبت وارتقا خواهد یافت سخاوت وعصمت وادب ومهربانی وتواضع بالنسبه بعالم ظاهر مانند چرخ است برای کالسکه واقدام باین اعمال که در شش فصل فوق مذکور آمد انسان را برای راه صواب حاضر مینماید بمملکت آسمانی اراهات (مقدسین) وارد گردد واز دریاچه آب عنبرین که تمام گناهان را میشوید بهره یافته بشهر شادمانی نروانا واصل گردد ودر تولد دیگر بحضور خدایان آسمانی که غذای ایشان شادمانی است وارد شود تا ما دامیکه کرما یعنی قوه عمل ایشان خسته گردد انگاه وجود ایشان بانعدام وانتها رسد

نیاما با نروانا یعنی چه

اغلب کلمات بودا وکتب مقدسه بودائیان در زبان پالی مرقوم است وچون این بنده نگارنده از فهمیدن ان لسان بی بهره است واین اشارات وعبارات از زبان انگلیسی ترجمه واخذ شده از معنی تحت اللفظی این عبارت آگاه نیست .

مفهوم عبارات وآیاتی که این لفظ در انها نوشته ومندرج است این است "راحت" یا "انعدام واضمحلال" یا "سکون وارام جاودانی" یا "بهشت علیین" وامروز این معانی اخیر را بان نسبت میدهند زیرا که عقل وحس انسانی مجبور است از اینکه بعالمی دیگر معتقد شود وعالم غیب را باور نماید زیرا که در این جو نامتناهی وفضای وسیع فسیح شموس عدیده واقمار منیره مشهود گردد ذهن کودک وحس هر ذی شعوری در این متفکرات که این اجرام رفیعه را مقصودی وقوای فلکیه را قانونی است واین وجودات ناشناخته در نظر هر قومی حاصل مقصودی و در خیال

نصایح وامثال

هر طایفه بحث ومصدر تصوری گشته بعضی انها را بهشت جاودانی شناختند وقومی عوالم وکرات بالاتر مانند عالم ارض دانسته حتی طایفه بودائی که حسب الامر مولای خود از علم خلقت وابتدا وانتها بی بهره وبی زبان اند نروانا را که بخیال بودا عدم صرف یا راحت واقعی بود بهشت جاودانی نمودند وبعضی عبارات از کتب ایشان درباره نروانا مرقوم میشود تا مقصود ان واضح وآشکار گردد وهی هذه

داما پادا آیه ۱۲۲ اراهات یعنی مردمان مقدس که عالم وبا تفکر وراسخ العقیده وقوتمند میباشند به نروانا که بهترین شادمانی است واصل خواهد گشت

۳۲ درویشی که در سعی واهتمام خود شادمان است واز تنبلی دلی رنجه دارد نخواهد افتاد وی در حضور نروانا است

۱۳۴ اگر خود را مانند صنج شکسته ساکت نگاه داری به نروانا واصل گشته ودر تو اشارات غضب آلود یافت نخواهد شد

۱۸۴ از قرار تقریر بودائیان بهترین ریاضت صبر وتحمل وطول اناة است بهترین اشیاء نروانا است زیرا راهب حقیقی نیست انکه دیگری را بزند ودرویش نیست انکه بر دیگران هجوم آورد

۲۰۲ و ۲۰۳ آتشی مانند طمع یافت نمیشود وگناهی بدتر از عداوت نیست شقاوتی افزون از صفات فریبنده انسانی نه وهیچ شادمانی با راحت وارام برابری نکند بدترین امراض گرسنگی وبدترین آلام استعدادات رذیله انسانی است معرفت حقایق این اشیاء نروانا است وان بهترین سرور است

۲۲۶ انانیکه همیشه بیدارند ودر کار خود محتاط وشبانه روز مشغول تحصیل وتعلم قلب انها قاصد نروانا است گناه انها از ایشان جدا شده منعدم گردد

۲۸۳ ای درویش طمع را قطع کن ونه درخت را زیرا که طمع مستوجب خوف است مادامی که از بیخ برکنی جنگل اشجار طمع مبدل باثمار نروانا شود واز هر انتظار واشتیاقی آزاد گردد

۲۸۵ خود خواهی را منقطع نما انطور که درخت [illegible] را با دست برکنی + خود را با سلوک در منهاج آرام وراحت وقف ومشغول دار زیرا که نروانا را واحد متبارک آشکار نموده است

۲۸۹ مرد عاقلی که موافق احکام وقوانین خود داری کرده قوت این حقایق را مشاهده نموده است راهی که هادی نروانا است بدست آورده ان را صفی دارد

آئین بودا

۲۱ ۳۷۱ ای درویش این کشتی را بساحل رسان و بجانب هدایت کن وما دامی که از طمع و بغضاء منقطع کردی به نرواناخواهی رفت

۲۲ ۳۷۲ هیچ تفکر بدون تعقل حاصل نه بخشد همچنان عقل بدون تفکر بی فایده است انکه هر دو را دارد در حضور نروانااست

منگالاسوتا ۱۱ پرهیزکاری وعصمت بهترین برکات است مادامی که برای تمیز حقایق عالیه وتشخیص نروانا بکار اید داتاناسوتا ۱۲ مثل ایام بهاران ایامی که جنگلها نبرد خرم است و شکوفه ها شاخسار اشجار را پوشانیده قوهٔ نامیه در حرارت ظهور است ونبات ناشیه دیگر بروز ــ باچنان قوت واشتعالی بودا قانون با جلال خود را که هادی نرواناست موعظه نمود

پنذیکا نذاسوتا ۱۳ جلال وعزت زمینی وشعف ومسرت اسمانی وتحصیل نروانا از اقدام و عمل بمحبت وتقدس وتسخیر وضبط نفس خود فراهم کردد

نروانا در عبارات دیگر بمعنای دیگری وارد شده است مثل شراب اسمانی (کوثر) وراحت وحالت ارامی بی اضطراب وانتهای غم وعدم گناه وانطفای عطش وجود وغیره بعضی مردمان دوباره بصورت مردمان تولد یابند شریران بجهنم میروند صلحا باسمان میروند اما ارهات بکلی فانی میشوند

سبب پیشرفت وترقی آئین بودا

ان قلبی که وجود خدای تعالی را اقرار نمی نماید وحیات وزندگانی را لعنت واقعی میشمارد وخلاصی از این لعنت را اهم مقاصد دانسته تحصیل ان را منحصر با نجاد توقعات وانتظارات دنیا داری کفته اطفای چراغ عمر وعمار واعدام قوای انتظام واختیار را آئین واجب شمرده است واین قانون ناستوده را در اذهان انام از خواص وعوام برخوانده رسوخ تمام وثبوت ودوام در عقیده خود اظهار داشته است آیا چسان شیوع این طریق فراهم کشت وباکدام وسیله احاد وافراد خلق این طرق رقیت بکردن عبودیت بیفکندند تا کثرت وعداد ایشان از مآت والوف بگذشت وبالاف الوف رسید ؟ اولاً باید دانست که خداوند متعال هیچ قومی را قبلا از اتمام حجت کافر نخواند وهیچ فردی را قبلا از ابلاغ ایه توحید مشرکه ننامید

تکالیف دراویش

اگرچه بظاهر ظاهر بسیاری از اقوام وقبایل وعشایر وطوایف وایلات از مشاهدات روحانیه محروم واز استماع بیانات انبیاء بی بهره اند لیکن در باطن هر فرد ان حس ووجدان وقوهٔ فاعله که ودیعه الهیه است ودر هر شخص اثر واثار ان پیدا وهویداست هر یکیم از قوه وفعل بازنایسته ومخزن ومسکن خود را بیارایند تا ما دامیکه این جسم فانی بامدد شیطانی مسکن را بدیو ودد وغول چین سپارد وودیعهٔ الهیه را بیرون کند ان وقت از هر قسم الهام وحس وخیال روحانی محروم شود کوینده نکو کفته است متاع کفر ودین بی مشتری نیست کروهی این کروهی ان پسندند

حال دانستیم که ودیعه الهیه معموم شد عطا شده است این گنج ربانی که نور واقعی است در قلوب ظلمانی بودائیه موجود بود کاهی از غلبه وساوس واهیه ودسایس باطنیه انجماد می یافت وکاهی از بروز وظهور اخلاص ووفا وصدق وصفا که از صفات قدسیه است اشتعال می کرفت تا اینکه در قرون عشره مسیحیه بعضی از ایشان را براین واداشت که بوجود حضرت واجب الوجود معتقد کردند وخدای واحد را اقرار نمایند این اقرار که ناشی از حس باطن ایشان بود شاید از ملاقات دعاة مسیحی تقویت یافت یا واسطه ووسیله دیگری از جانب قادر متعال فراهم کشت که از ان یوم ببعد این عقیده در ایشان استقرار یافت

اما این اعتقاد صحیح فقط در یک جماعت باقی ماند وجماعت دیگران روایات وحکایاتی را که نزد قوم اولین معتبر بود واستخراج عقیده توحید از ان روایات نموده بودند تکذیب کرده حکم بر تکفیر این حزب نمودند وخود ایشان واعتقاد ایشان را هالک وفاسد شمردند از این سبب فرق مختلفه واحزاب متنوعه پدیدار کشت

ودیگر این اختلاف وتشتت افکار باعث انهدام این فرقه در ممالک هندوستان کشت چه که بعضی در قرون اولیه بعد از بودا از انجا بچین مهاجرت نمودند

دیگران در این ایام دسته چنانچه امروز تقلیلی بودائیان در هندوستان ساکنند وبیشتر در ممالک چین وصیام وانام وتبت ونیپال ساکنند ودر ژاپون وجزیرهٔ سراندیب مسکن گزیدند

لیکن انچه بیش از همه اسباب پیشرفت این دین بود انتظام دسته درویشان وسلوك

آئین بودا

ایشان بود که دستهای متعدد دائما دیامنه بتدریج فزونی میکردند که اهل مراو سلاطین بانها
دمساز میکشتند و اقبله و اعزه با ایشان همراز بودند و چون امر شده که اغنیا واکابر مایحتاج
این رهبان و درویش را فراهم کنند در اواخر ایام مردمان ساده و تنبل و بی علم و جاهل به ایشان
پیوستند و در هیچ قرن این درویش تفوق و رجحانی بر مردمان کاسب و دنیا دار عصر
خود نیافتند زیرا با وجود خرافات افسانه ها و اساطیر و افسون و سحر و جادوگری و بت پرستی
دیو پرستی چون واسطه و وسیله ترقی شخص فقط اعمال او است لهذا وقوی و اعتباری
مثل برهمنه بر علمای خود نگذاشتند اما این اشخاص فقط طبقه اعلای عالم وجود نام کردند
و بواسطه حسن سلوک هر دو زیبروان و اتباع جدید یافتند تا عدد ایشان بملیونها
رسید

بعضی آیات از کتاب داماپادا در بیان صفات درویش و قوانین ایشان

آیه ۹ انکه خود بیگناه نباشد و خود را بلباس زرد ملبس نماید مادامیکه از خودداری و وفاداری
قابل لباس زرد نبوده و نیست

آیه ۱۰ اما کسی که از الکه گناه معری کشته در عمل باحکام و فرامین بنای نیکو نهاده است و از
وفا و خودداری سرشار است چنان مردی قابل لباس زرد است

۳۶۲ مردی که دست و پایش از اقدام بخطا ممنوع است زبانش هم ممنوع است و خودداری کامل
یافته سرور و شر باطنی است و راحت و ارام دارد و هنگام تنهائی شادمان است چنان
مردی را درویش گویند

۳۶۳ درویشی که زبان خود را مالک شود و بحکمت سخن گوید و تکبر نماید و اشیاء دنیوی و امور الهی را
نورانی کند کلمات چنان شخصی شیرین است

۳۶۶ درویشی که اگر اعانه کم پذیرد نپندارد که حق وی بیشتر است و را خدایان تعظیم خواهند کرد
زیرا چنان شخصی بتقدس زیست نماید و تنبلی را دوست نخواهد داشت

۳۶۸ درویشی که عمرش محبت است و شادمانی و در تعلیم و قوانین بودا است و براحت واصل
خواهد گشت یعنی بشادمانی نروانا جائی که تمام قوی در انجا مضمحل میشود

۳۷۲ مادامیکه بمعرفت اصول و نتایج صفات انسانی واصل گشت انگاه بشادمانی و سرور

خواهد پیوست یعنی سرور دیگه کوثر دانایان است

۳۷۶ عمر درویش باید بمهربانی صرف شود و رفتارش بعدالت باشد انگاه در کمال شادمانی اندوه را
بانتها خواهد رسانید

۳۷۷ چنانکه نباتات واسیکا شکوفه های خشک شده را میریزد ای درویش همچنان بدخواهی و طمع را
از خود انقطاع دهید

۳۸۹ بر برهمن حمله مبر و برهمن بر هجوم او رنده اش حمله نه نماید وای بر کسی که برهمن را اذیت کند وای بیشتر
بران شخصی است که ضارب خویش را بزند

۳۹۲ انکه قانون را فهمیده است یعنی قانونی را که علم یگانه مکشوف نموده وی را لازم است که قانون را علی الدوام
سجده کند چنانچه برهمن اتش قربانی را

۳۹۳ موی مجعد یا خانواده نجیب انسان را برهمن نمی نماید در هر که صداقت و عدالت یافت شود او
برهمن است

۳۹۴ ای احمق فایده موی مجعد چیست یا نتیجه لباس پوستین کدام چه که هنوز استیاقات رذیله نفسانیه
در باطن تو است و تو خود را بظاهر اراسته بیرون را صفا داده

۳۹۹ ان شخص که گناه و جنایتی از وی سر نزده مورد ملامت گشته در تحت سلاسل و اغلال برآمده
و صبر و تحمل و طاقت خود را مانند لشکری برای خود اراسته است ــ چنان شخصی را برهمن
می نامیم

هیرین سوتا ۸ مادامیکه شخص از آب حیات اعتزال بنوشد و شربت اطفای هواجس خود را بیاشامد شراب معرفت
حقایق را بچشد در ان وقت از هر قسم غضب و الودگی و گناه مبری خواهد بود

ناوا سوتا ۲ هنگامی که شخص برود خانه جاری عمیق بی پایانی که ابش لبریز است افتاده جریان ممکن است که
در این جریان که خود مغلوب و متزلزل از ان است دیگران را خلاصی دهد

موچسوتا ۱۰ مردی صاحب زن است و رئیس خانواده خود دیگری (منفرداً) بعدالت زیست کرده
مالک هیچ شی نشده است این دو نفر برابر نیستند رئیس خانواده چون خودنگاه دار نیست
اسباب هلاکت مردمان است اما مرد عالم و خودنگاه دار اسباب حفاظت هر زیست
نماینده است

داما کوبام درویشی که نزاع دوست وجاهل است وانمعرفت دین وائین کاناما بی بهره

۹ همچنان درویشی بدبخت است چه که اذرحم بجم دیگر منزل یابد ازتاریکی بتاریکی دیگر رود و در هر مقام صدمه واضطراب یابد

سامابا
پاری بابانیاموگم ان درویش برحق است که علامات اسمانی وسقوط اجرام ودنیاها وسایر علامات نزد او باطل ومنسوخ گشته است وازتمام اثار وعلایم انها اسوده وازاده است

۸ ان درویش برحق است که راحت بوده طرق خویش را بانجام رساند وحقیقت واگاهی مشاهده نماید وهنگامی که اغیار را که دین ایشان بادین وی خلاف دارد ملاقات کند اظهار تعصب وبیگانگی نکند وبارسوخ ودوام بربدخواهی وطمع که اسباب اذیت مردمان است غالب اید

ومیکاسوتا ۱۰ ای برادران بمن گوش دهید تا قانون رفع گناه را بشما ابلاغ نمایم وکلمات مرا دردل جای داده بیادگیرید عارف حق جو باحترام وعزت سلوک نماید

۱۱ درویش نباید بی وقت برای تحصیل خوراک بقریه وارد شود شب هنگام بجائی نرود

۱۲ این اشیاء یعنی ترکیب وصدا ومزه وبو وانچه لمس شود اسباب مست نمودن مردمان اند اشتیاقی راکه نتیجه انها است ازخود منقطع نما درویش باید غذای ظهر را بوقت صرف نماید

۱۳ درویشی کر وقت مناسب تحصیل غذا نموده بانفراده بمنزل مراجعت نماید وبگوشه نشسته درباطن خود متفکر گردد خیال خود را بدیگری اظهار ننماید وتصور خود را ضبط وتسخیر کند

۱۴ درصورتیکه دهان بتکلم گشاید وزبان خود را حرکت دهد باکی ازهم عقیده های خود درباره قانون وشریعت بوداسخن گوید وازدیگران غیبت نکرده احتمانا احدی را طالب نشود

۱۵ بعضی خود را برای مجادله تجهیز مینمایند این اشخاص سبک اعتقاد را تمجید نمی کنم مورد امتحانات خواهند گشت ومسلم است که خیالات هنگام مباحثه بمقامات واماکن بعیده خواهند فرستاد

۱۶ پیرو بودا هنگام تحصیل وتحصیل غذا ومنزل ورختخواب وفرش واب برای شستوی

لباس یاشستن بدن میبایست موافق قانون بودا رفتار نماید

۱۷ اما درباره اشیا مذکوره دراندیشه نباشد وبانها تعلق پیدا نکند بلکه مثل قطره اب بر روی برگ باشد که التصاق حقیقی ندارد

دخول اعضاء جدیده درانتظام درویش

دربدایت این تاریخ اول شرط لازمه ورود اعضاء جدیده فقط میل واستدعای ایشان بود بعد شروطی اضافه شد چنانچه طالبین ورود میبایستی اقرار نمایند که ازامراض مسریه ازاد اند وابتلا بسل وصرع ندارند وشخص وارد برده ومقروض وسرباز نیست واز والدین خود اجازه یافته است انگاه سر خود را تراشیده لباس نارنجی رنگ دربرکرده معتزل ومنزوی گشت ودرقرون بعد بعضی رسوم وقوانین اضافه گشت چنانچه امروز درجزیره سیلان معمول است وبتدریج تفاوت درجات حاصل امد تا فرق واحزاب پدیدار شدند

رسم معمول امروز اینست — درویش باید لااقل سن او هشت سال باشد تا اورا درجوقه و مسالک راه دهند ودرسن بیست مسائل دینیه وتکالیف ویژه را تماما بوی تعلیم نمایند در روز معین مجلسی که لااقل ده نفر راهب حاضر باشند برحصیر درهر طرف پنج نفر روبروی یکدیگر می نشینند ورئیس مجلس لااقل باید ده سال سن او باشد برسر یک صف می نشیند طالب درلباس عمومی حاضر شده سه دست لباس درویش را که خرقه زردی است بدست میگیرد ودرعقب هادی خود که راهبی است امده خدمت مرشد سلامی میگوید وتحفه که اسباب اظهار احترام اواست بمرشد تقدیم مینماید وسه مرتبه عرض میکند "ای اقای من برمن ترحم فرما واین لباسها را گرفته اجازه مرحمت کن تا من نیز وارد سلوم تا ازاندوه خلاصی یابم وبه نروانا واصل گردم" انگاه مرشد لباسها را گرفته برگردن طالب می بندد وشرحی درباب فنای بدن انسانی برای وی میخواند انگاه طالب بگوشه رفته لباس خود را مبدل مینماید وهنگام تبدیل لباس سوره میخواند دراینکه تغییر لباس برای ستر عورت وحفاظت از سرما است انگاه نزد مرشد حاضر شده زانو میزند وشهادت خود را که مرشد با[illegible] میگذارد میگوید وان این است

من به بودا پناه میبرم ۰ من بشریعت پناه میبرم ۰ من بانتظام (سنگه) پناه میبرم

۱ من نذر میکنم که حیاتی را تباه نه نمایم

۲ من نذر میکنم که دزدی نه نمایم

۳ من نذر میکنم که از ناپاکی اجتناب نمایم

۴ من نذر میکنم که دروغ نگویم

۵ من نذر میکنم که از مسکرات که مانع ترقی و صواب است اجتناب نمایم

۶ من نذر میکنم که در اوقات ممنوعه غذا نخورم

۷ من نذر میکنم که از رقص و آواز و موسیقی و بازیهای معمولی اجتناب نمایم

۸ من نذر میکنم که دسته گل و عطریات و مرهم و آلات زینت استعمال نه نمایم

۹ من نذر میکنم که رختخواب عریض استعمال نه نمایم

۱۰ نذر میکنم که طلا یا نقره از کسی نگیرم

این درجه اول است و در درجه دوم بعد از انجام رسم خرق طالب بگوشه اطاق رفته می‌ایستد آنگاه کشکولی برگردن وی آویزان میکنند آنگاه هادی وی که رهبانی است و را پائین آورده و با بالا میبرد و بنزدیک مرشد میرساند آنگاه راهبی دیگر برخاسته بطرف دیگر می‌ایستد و هر سه نفر بکناری میروند طالب بان دو راهب اسم خود و اسم مرشدش را میگوید و اقرار میکند که بوی کشکول و لباس داده‌اند و او ذکوری است در سن بیست یا بیشتر و در این اقدام از والدین خود اجازه یافته نزدیک میآید و زانو زده می‌نشیند و سه دفعه استدعای ورود مینماید و میگوید ای فقرا من از مجلس استدعای ورود مینمایم بر من ترحم فرموده مرا بلند کنید آنگاه راهب معین سه مرتبه رضای خود را اظهار مینماید و می پرسد آیا در مجلس کسی هست که از دخول این شخص ایرادی دارد و چون ایرادی نباشد آنگاه نزد مرشد تعظیم کرده میگویند فلان شخص وارد انتظام درویشی شده است و فلان مرشد اوست و چون این خدمت بپایان آید دیگری را که طالب باشد بهمین قسم ورود میدهند و بعد از ختم این مراسم یکی از رهبانان فصلی را که مخصوص انتظام میخواند و مجلس ختم میشود +

طالب جدید تا مدتی نزد مرشد خودی ماند و از وی تعلیم می‌یابد و مثل فرزند و مستخدم او را خدمتگذاری مینماید و گاهی وارد جدید جداگانه منزوی گردد.

درویش باید کشکول خود را بدست گرفته از این در بان در بگردد و چیزی مطالبه نماید اگر در کشکول وی چیزی گذاشتند بخشنده را دعا کند و رد شود و اگر چیزی ندادند بدون تکلم رد شود و بخانه اغنیا و فقرا یکسان وارد شود

و چون بمنزل وارد شود درباره ناچیزی بدن و وضع پروردن آن فکر کرده هنگام غذا خوردن درباره پستی غذا و هضم آن فکر کند و بگوید این غذا را خاک میدانم و خاک را بخاک میسپارم

مرد غنی میتواند فقرای هم کیش را دعوت نماید مخصوصاً در ایام تمام ماه و دیگران غذاهای مخصوص حاضر کرده بمنازل دراویش (خانقاه) می آورند و بعضی دراویش مزارع برنج را تملک نموده اجاره میدهند و مستاجرین غذای ایشان را طبخ مینمایند

بعضی دراویش شروط سخت تر و اصعب متحمل میشوند و نذر مینمایند که از غذای حیوانی پرهیز نمایند و در هر مجلس غذای حاضر را تناول نموده چیزی باقی نگذارند دعوت کسی را قبول نمایند ولی این رسم چندان معمول نیست +

اما مسکن دراویش اغلب در جنگلها و باغها بود و از ایام حیات بودا و بعد از آن مؤمنین متمول برای دراویش خانقاه‌ها و منازل مخصوصه فراهم نمودند

در ایام باران در منزل مانده در هوای صاف مسافرت مینمایند و در مغارهای کوه‌ها در جزایر سیلان بعضی خطوط بزبان پالی نوشته شده است و دلالت براین مینماید که رهبانها در آن غارها منزل داشتند

لباس دراویش میبایست از ژنده‌های بهم دوخته باشد لیکن خود بودا و بسیاری از تابعین معاصرش با لباس بلندی (خرقه) که از پارچه‌های نارنجی رنگ دوخته شده بود ملبس بودند و زیر این خرقه که دوش چپ آستین دست راست ندارد پیراهنی میپوشیدند و پاها با لباس زیری مستور بود اما پیراهن و پوشش پاها پارچه چلواری بود که بطول آن بر کمر و ران می‌پیچند و تکهٔ بالائی بر ساقها پیچیده شده بطرف دوش چپ میرفت و آن را ملفوف میکرد +

رنگ این پارچه در اوّل سفید و بی رنگ و نامرغوب بود و چون رنگ زرد لیموئی رنگ مخصوص لباس دراویش گشت همه کس آن را پسندیده محترم میداشت و در کتاب داماپادا مذکور است که

هرکه از گناه ازاد نشده قابل لباس زرد نیست .

در ولایات بودائی لباس عموم مردم پارچه است که به دور خود می پیچند اما خرقه ازان دراز تر است
واحدی از ایشان در هیچ ملّت نبایست لباس خود را کنار بگذارد زیرا لباس علامت درویشی
او است (مگر هنگام تبدیل لباس) ونبایست بیش از یک دست لباس عوضی داشته باشد
وجایز نیست که احدی از دراویش برای خود لباس جدید خریداری نماید زیرا تهیه لباس
ایشان تکلیف عوام النّاس است ونبایست برخود زینتی قرار دهند یا موی خود را شانه کنند
لهذا تمام سرخود را می تراشند

هرگاه یکی از دراویش با زنی مقاربت نماید یا دزدی یا قتل کند فوراً از نظام دراویش خارج است
و هیچ درویش اجازه ندارد که دارای شیئی باشد مگر اشیا ذیل یعنی لباس مذکور فوق وکربند
وکشکول وتیغ برای تراشیدن مو وسوزن وصافی برای اب نه تنها برای صاف کردن اب بلکه
برای ممانعت دخول حیوانی در اب مشروب وهلاک شدن ان .

الیوم این اجازه وسعت یافته است ودرویش می تواند دارای کتاب ولوازم شخصی
باشد ومی تواند زمین وخانه وثروت را تملک نماید .

ودر بسیاری از شهرها مردمان متموّل ودنیا دوست درمیان ایشان پیدا میشود

ستایش بت ها انچه جهة شایع گشت

درتاریخ چین درذیل قصه کنفوسیوس مذکور است که یکی از قوانین محکمه ومراسم شایعه
وایات باهره وروایات شاهره دراصول ادیان وفصول احکام ایشان احترام اجداد
بود واین احترام را کنفوسیوس بیش از پیش شایع داشت تا ما دامیکه صور وتماثیل اجداد را
درمعابد قرار داده می پرستیدند وکنفوسیوس که ذاتی محترم بود صورت وتمثال او نیز
تمام یافت وستایش روا وپرستش سزا گشت .

ازطرفی دیگر درمیان طوایف قدیمه وملل متنوّعه قومیه مصر وبابل واشور وغیرهم
ستایش تماثیل وپرستش اصنام شیوعی تمام داشت وچون امم دوی کره هرجا دقائق یکدیگر
یاد گیرند وهر رسمی از همسایگان خود بیاموزند احترام اجداد چینیان وبت پرستی
امم وثنیه قدیمه وتمثال پرستی برهمیّه خصوصاً که بجا درین بلا واسطه بوداییه بودند

ملّت معبود طلب ایشان را براین واداشت که صورتی وتمثالی محبوبی ومسجودی برای خود
اختیار نمایند

درکلمات بودا چنانچه مرقوم افتاد ذکر خدای یگانه پیدا نشود واحترام وعبادة مسطور
نیست بلکه معبد ومسجدی مرقوم نه واطاعت وانقیادی مرموز نیست بلکه نجات هریک
از بهترین مقدسان متعلّق برفتار خود او است امّا بتدریج ان درختی که بودا در تحت ان
اشراق یافت محترم گشت ومجسّمه بودا در اماکن مخصوصه مقام یافت تا هریوم کلها وریاحین
وسنبلهای مشکبار اگین بان تقدیم شود تا طایفه بودیّه با وجود امتناع بودا از امر بستایش
بتها از همسایگان خود باز نمانند باقلب خدا طلب انسانی بستایش خدای مجهول ساکت گردد
ووساطت شیطانی درترک امر ربّانی وستایش سنگ وچوب با هرشیئ مرغوب ونامرغوب
اشکار شود .

چه خوشست مشتاقین واشتیاق مؤمنین دررسیدن ان یوم بزرگ وثانی وان قرن فرخنده
سبحانی یومی که علم توحید افراشته گردد وبیرق تفرید مرتفع شود معرفت الله شیوع یابد
ومشعل نور عالم دیجور را روشن ومنوّر نماید دورنی که زکریای نبی درباره ان اخبار نمود
که خداوند متعال تمام بت ها وتماثیل را از روی زمین محو ونابود کند وهر پیغمبر کاذب
ونبی دروغ را مضمحل وناپدید نماید . . . . . .

اکنون برسر داستان شویم وگوئیم درفرمایشات بودا حکمی برای ستایش بت ها یا ساختن
معبد یا مسجد نیست اما با همان دلیل مذکور فوق تابعین او بعد از وی مجسمه او را محترم
شمردند وبتدریج چون افسانه های جعلی وافوکشت واساطیر وخرافات فزونی
گرفت درهر مقام درویشی یا راهبی یا پیری صومعه یا خانقاهی برپا کرد وتکه چوب
یا سنگ را که مظنون بود که بودا ان را لمس کرده است یا از یک جهتی باوی مربوط بوده است
دران زاویه بنهاد واین زاویه بتدریج بتکده گشت .

درمیان این طایفه یعنی ستایش معبود واستدعائی از معبود یافت نشود انچه نزد
ایشان مطلوبست بجای دعای مشتاقین فقط خواندن ایات کتابست درزیر
درختان یا اماکن وسیعه که محل اجتماع مردمان باشد واین هم ماهی ده مرتبه بعمل اید

هیچ یك از مردمان جدید الورود مستلزم اطاعت و انقیاد پیرنیست اگر او را میبایست احترام نماید و خدمت گذاری کند اما اطاعت روحانی واجب نه چه که هر فردی خود مسئول اعمال خود است و خود به تنهائی میتواند تحصیل خلاصی نماید ٭

هرهنگام که خواندن شریعت بجای آید در ختم مجلس هر راهبی که خطائی از وی پدیدار گشته باشد اقرار نماید و جزای عمل او بدرجه گناهش نخواهد که باید متحمل شود حصار روی ها را یعنی خانقاه را باید جاروب نماید یا مقداری خاك بردور درخت بو بیفشاند اما کسی را حق نیست که از برادر خود سؤال کند چه گناه کرده ٭

درویش از صبح تا شام چه میکند

درویش جدید صبح زود قبل از طلوع آفتاب برخاسته شستشو نماید بعد مسکن خود را جاروب میکند انگاه کنار درخت بو را جاروب نماید آب برای مصرف روزانه آورده و آن را صاف میکند انگاه بمقامی مخفی معتزل میشود و تفکر نماید پس مقداری گل آورده در مقامی که بدن بودا مدفون است یا در نزد درخت بو تقدیم نماید و در این ضمن از محاسن اعظم و صواب بودا و نقص خود متفکر است انگاه کشکول خود را برداشته با پیر به پرسه میرود و هنگام مراجعت او رده پای پیر را میشوید و کشکول خود را در جلو وی میگذارد پس از صرف غذا کشکول را شسته بودا را تعظیم نماید٭ عبارات مشکل را از استادی پرسد نزدیك غروب مجدداً اماکن شریفه را جاروب کرده چراغی میافروزد و از استاد تعلیم میگیرد و برای اصلاح اعمال و خیالات ارشادی می یابد ٭

پنج قسم تفکرات که وجود آنها بر کردن هر راهب بودائی مستلزم است و بجای دعا می ایستد

تفکر اول محبت است که راهب درباره تمام موجودات اندیشه نموده شادمانی همه را جویا است چه خوش است که خود از اندوه آزاد باشد و از غضب و خیال بد خلاصی یابد و چه خوش است تا دیگران این صفات خلاصی را در دیگران مشاهده نماید و سلامتی دشمنان خود را طالب گردد ٭

دعا و شایسته دشمنان یاد آورده (شرارت ایشان را فراموش کند) شاید دشمن امروز در تولد سابق پدر یا دوست وی بوده است لهذا هر احسان و خوشی که برای خود طالب است باید

* در زبان مغرب زمینی و بعضی تفکرات [illegible] در تفکر خواندن کتاب [illegible] مشغول میشود [illegible]

برای دشمن بخواهد

تفکر دویم در مسئله ترحم است که درویش باید تمام موجودات را در حال اندوه دیده برانها افسوس خورده

تفکر سیم درباره شادمانی است که درویش دیگران را شادکام دیده در مسرت انها مشعوف گردد

تفکر چهارم درباره ناپاکی که درویش جسم را ناپاك شمارد و خوف مرض و فساد را در نظر آورد و اینکه بدن مانند کف دریا در گذر است و این تجدید تولد در اهل ممات را غمگین می نماید

تفکر پنجم در مسئله است که درویش درباره تمام اشیا که نزد مردمان مطلوب یا مکروه باشد فکر نماید چه اقتدار و چه ظلم یا محبت و عداوت و غنا و فقر و شهرت و استهزا و شباب و صباحت و انحنای مزاج و مرض همه را بنظر آورده با نهایت راحت و آرامی بر تمام اینها یکسان می نگرد

مسائل مذکوره فوق از جمله وصایائی است که هنگام موت بودا از وی مسموع گشت با بعضی مسائل دیگر که مختصر آنها ذکر شده است و تکرار آنها موجب تطویل سخن و ایذاء مناظر محترم است همین قدر عرض میشود که این تفکرات را ترقی داده بحدی میرسانند که از احساسات عالم خارج آزاد شده تصورات روحانیه واصل میکردند و آن را معجزه می پنداشتند اگرچه بعضی آن احساسات را نتیجه ضعف عصبانی میدانند ٭

بودایان چند نفر اند

مجلدات پی تاکا بزبان پالی رقم یافته و تاریخ کاتاما از ملاحظه آن کتب مفهوم میگردد و این بودا فردی است از جمله آن اشخاص که موافق تعلیم این کتاب چند قرن یکمرتبه برای ترتیب عالم انسانی و تجدید روابط اتفاق و اتحاد در بین انام ظهور مینمایند چه که پس از ارتحال هر بودائی آئین وی تا مدتی ترقی نماید و آحاد و افراد نوع انسانی را بدین قویم و آئین سلیم قدیم هدایت کند انگاه از قوه باز ایستد و با نحطاط و اضمحلال رود و فانی و منعدم گردد و مدتی ظلم و طغیان و بغضاء و عدوان بر عالم و عالمیان سلطنت دارد و از محبت و الفت و یگانگی و مودت اثری نماند انگاه جهان اندکی پیشرفت کند و بودائی جدید ظهور فرماید تا ترتیب

نوع بنی آدم و تهذیب اخلاق اهل عالم بواسطهٔ او کوه و حقیقت هدایت بر جملهٔ آفاق پراکنده و منتشر شود و در این کتاب ذکر بیست و چهار نفر از این بودایان شده است و گاتاما بیست و پنجم این سلسله است و چون پنجهزار سال از یوم اشراق یافتن بودا در تحت درخت بوسیری سود دین وی از میان باز رود و حقیقت فراموش شود آنگاه بودائی جدید که مت ویا بودا یعنی بودای محبت نام دارد ظهور فرماید و عمل علم و تعلیم از سر گیرد

احتمال میرود که اسامی این بودایان قبل از ایام گاتاما در میان خلق مشهور بوده است زیرا مشکل است که گاتاما مخترع اسامی مجعوله باشد و این اسامی نزد برهمیه که اقدم از ایشان بوده اند محترم است

در قرن چهارم قبل از مسیح که فوهیان نام سیاح و مورخ بزرگ چینی در گردش بود در نزدیکی شراوستی جماعتی را ملاقات کرد که به بودایان سابق معتقد بوده کشاپا را که آخرین آنها و قبل از گاتاما بودمی پرستیدند و گاتاما را اعتنائی نمودند و بعضی عقاید ایشان با عقاید گاتاما اختلاف داشت در یکی از تعالیم کشاپا آیهٔ ذیل مندرج است خوراک ناپاک انسان را نجس نمی کند بلکه اعمال سیه و عادات رذیله انسان را نجس مینماید

تکرار شرح تولد بودا

هم در آن افسانه ها ذکر تولد بودا شده است اگرچه در بدایت این کتاب مستطاب شمه از آن برنگاشتیم اکنون هم از مزه خالی نیست که بعضی از آن اسطورها را در میان اهالی سیلان معروف است که بودا بی گناه بود لهذا تولد وی غیر از تولد سایر مردمان بود بی پدر از باکره تولد یافت از آسمان از تخت . جلال بر رحم مادر آمد و هنگام تولد علامات شدیده از وی بروز کرده زمین و آسمان در شادمانی موافقت نمودند و هنگام عبور مادرش تمام درختان بوی تعظیم میکردند و فرشتگان و کروبیان برای امداد وی حاضر بودند مادرش بهترین زنان بود و سلسلهٔ اجدادش بسلاطین بزرگ میرسید و پدرش شاهزادهٔ معتبری بوده .

مادرش مایا هفت روز روزه داشت آنگاه خوابی دید که فرشتگان بزرگ او را باسمان بردند و بودای آینده موجود گشته با مثال فیل سفیدی (که علامت آفتاب و رفیع آسمان بود

نزد آفتاب پرستان) از طرف راست شکم وی بدرون وی داخل شد چون بیدار گشت شوهرش شصت و چهار برهمن را که علمای ویدا بودند برای تعبیر خواب دعوت نمود متفقاً گفتند که این طفل مولود سلطان تمام روی زمین خواهد گشت و اگر منعزل گردد بودا خواهد و حجاب جهل و عصیان از چهرهٔ عالمیان خواهد برانداخت و کوثر نروانا را بهر اقاهل عالم خواهد رسانید .

چون مادرش حمل یافت ده هزار عالم از روشنائی مملو و منور گشتند کوران بینا شدند کران شنوا گشتند و الکن تا بخنگوئی در آمدند و لنگ ها خرامیدند محبوسین رهائی یافتند تمام قوی و موجودات طبیعت مانند گل شکوفه نموده زمین و آسمان را شادمانی اعظم مملو ساخت آتش جهنم خاموش شد و صدمات دوزخیان تخفیف یافت .

ده ماه که در شکم مادر بود هر چشم او را میدید که پاها از یکدیگر رد کرده با احترام نشسته و با فرشتگانیکه مستحفظ او بند موعظه مینمود و دست بطرف آنها حرکت میداد در حالتیکه مادر خود را آزاری نمی رسانید (لالیتا ویستارا ۲۳ — ۲۰) هفت یوم بعد از تولد وی چون میبایستی مکن او محترم باشد مادرش جهان را وداع گفت تا دیگر طفلی بنیا ورده و چون گاتاما بوجود آمد هفت قدم جلو آمده با آوازی مانند غرش شیر گفت من رئیس این جهانم و این تولد اخیر من است آنگاه سی و دو علامتی که نشان شادمانی بود در زمین و آسمان پدیدار گشت

مقدس سالخورده که برای تفکر بکوه هیمالایا رفته بود چون این علامات را بطرف کپیلاتو دید بلا تحاشی تاخت و طفل را برای احترام وی آوردند اما بمجرد ملاقات پاهای طفل بر موی و مجعد پیر مقام یافت آنگاه پیر گریه کرده گفت این طفل بودا خواهد بود و افسوس دارم که در روزگار او زنده نیستم تا بمیامن قدسیه وجودش مستفیض شوم .

روز پنجم صد و هشت نفر از اختر شناسان و برهمنان در منزل شد و دون برای تسمیه طفل مجتمع گشته جشنی برپا داشتند هفت نفر از ایشان که در علم نجوم از دیگران فزونی داشتند گفتند که وی بودا خواهد شد یا سلطنت خواهد یافت ملکی از ایشان کیدیانام (که بعدها شاگرد اول او گشت) یک انگشت بلند کرده گفت بدون شائبه ارتیاب این طفل بودا



وچهرهٔ عالمیان از غبار جهل وبی مضی خواهد داشت وزنک خطا از صفحه قلوب خواهد زدود وچهار شاگرد دیگر پسران این چهار عالم بودند ٭

چندی نگذشت که او را به بتکده برهمنه اوردند انگاه تمام بتها از مقام خود حرکت کرده او را سجده نمودند وگاتاما در این متن شصت وچهار خط را عارف بود اما تمام این روایات در اغلب کتب یافت نمی‌شود ٭

روزی پدرش شد وذون برای احترام ایام بهار در صحرا ضیافتی برپا داشت وطفل را باخود برد اما چون هنکام شادمانی مدعوین فرا رسید طفل را فراموش کردند پس وی بر زانوهای خود تخت نشسته برؤیای ویا مستفیض کشت ٭

اگرچه سایه درختان کذشته بود لیکن درختی که فوق سر او بود سایه بروی بیفکند وچون پنج نفر از شعرای برهمنه (که بعد بصورت دیوامنی خدایان متولد شدند) در هوا طیران مینمودند بالای سر او که رسیدند توقیف شدند وعلت این معجزه را دریافته در مدح او سرودهای بشما در سرائیده کفتند این شخص است که بواسطه اب تعلیم او اتش کناه منطفی کردد وعالم دیجور را مشعل نور بر افروزد این کشتی نجات است که انسانیان از محیط شقاوت بساحل خلاصی رهبری نماید واسیران قیود کناه را ازادی وپناه بخشد طبیب مبتلایان فسادات ومرض وفساد است وحقیقتی که اسباب نجات وجود است ذی حل است تا پدیدار کردد ٭

این افسانه ها را شباهتی تمام با حرافات افتاب پرستان قدیم است وباقی حکایت وی در صفحات قلب مسطور ٭

چون هنکام ممات بودا برسید فرشتگان اسمانی برای تقویت او سرود می خواندند ودرختان معطر خارج از موسم شکوفه کرده کل داده بروی خم شدند تا سایه معطر وا وراق کل بدن او را محفوظ دارد ٭

بدنش را نمی توانستند حرکت بدهند تا مالیکه اراده خدایان اشکار شد وان طرفی را که بدانجا میبایستی بدن را حرکت داد فهمیدند ودر ان مقام حطبی بسیار فراهم کردند تا بدن را بسوزانند از سوختن امتناع داشت تا کشیاپا شاکرد اول برسید انکاه با چند نفر از رهبانان

تکالیف یومیه

سه مرتبه دوران بدن که بر هیزم نهاده بودند بگردید و سر بزیر افکنده نزد پاهای وی بایستاد ناگهان تمام هیزم باخودی خود آتش گرفته بدن را بسوزانید و چون غیر از استخوانها چیزی نماند باران آسمانی آتش را خاموش کرد

در کتابی دیگر مسطور است که کشیاپا قبل از سوخته شدن بدن بخواب رفته رؤیای دیانا (ج) بروی نازل گشت و چون از رؤیا فارغ شد التماس نمود که پاهای مقدس بودا را یکدفعه دیگر زیارت کند ناگاه پاهای وی از میان کفن و تابوت بیرون آمد و کشیاپا و سایر رهبانان هر دو پا را بر دیدها مالیدند و بجای خود برگشت .

کشیا یکی از دندانها را از میان خاکستر بیرون آورد و درونای برهمن که استخوانها را قسمت میکرد یکی از دندانها را دزدید سارا بهوتیکه گردن را تماماً برد و ستایش و پرستش این استخوانها در آن ایام معمول بود یا در ایامی که این حکایات را اختراع نمودند

تاریخ تولد بودا از کجا و از جهت شباهتی با تاریخ تولد مسیح بهم رسانید ج

در اوایل قرن وسطیه مسیحیه بسیاری از دعاة کاتولیک باسیای کبیر مسافرت نمودند و در ایران و هندوستان و چین و ژاپون و سایر ممالک شرق پیروان یافتند و در مغولستان و منچوریا خطی را که نصرانی قدیم است اختیار کرده‌اند زیرا این خط از خط چینی که خط اصلی شرق است بسیار آسان تر است و چون اهالی شرق با آیات مقدسه ربانیه آشنا شدند بسیاری آنها را بزبین نقد(؟) و بسیاری دیگران روایات عکسه را به بودا نسبت داده در کتب خود مرقوم داشتند ثبوت این مطلب در این است که معجزات منسوبه بودا را در کتب اولیه نمی یابیم و بعضی در این کتاب مسطور و هر یک از آنها آنچه شنیده یا خیالات واهیه خود آمیخته سطری از احادیث آفتاب بوستان سراندیب و سطری از افسانه‌های اقوام دیگر بر آن بیفزودند و آن را کتابی جدید در شرح معجزات بودا نامیدند .

عجب تر از این آن است که بعضی از این دعاة نصرانی مادامیکه از کتاب رسالات بودا اطلاع یافتند او را یکی از مقدسین نامیدند و یوم ۲۲ نوامبر را در هر سال برای ستایش وی معین کرده اسم او را یهوشافاط مقدس نهادند .

یوحنای دمشقی راهبی بود که در ایام خلیفه المنصور زندگانی میکرد و پدرش یکی از وزرای



صورت بودا که الیوم چهارصد کرور نفوس او را میپرستند و اسم او شاکمونی پسر شدودن بوده

آئین بودا

خلیفه بودوی کتابی در مدح بارلعام و یهواساف نوشته است و اغلب تعالیم بودائی را دران کتاب داشته کتابش در زبان یونانی نوشته شده و بزبان لاتین و بعضی از سایر السنه غربیه ترجمه شده است و بعضی از رومان نویسهای مغرب او را در کتابهای خود مذکور داشته اند

پیشرفت تعلیم و آئین بودا در ممالک تبت

بسیاری از مسائل مسطوره در صفحات قبل ما خوذ از کتب پی تاکا است و ان کتاب که مرکب از چند جلد است نزد بودیه سراندیب و ماچین و صیام حامل عظیم نامیده میشود و بودیه تبت ان را حامل صغیر میخوانند دران کتاب مذکور است که روحی که باعث ظهور بودایان است روح مهربانی اعظم است و در ایام آینده ان روح بودای دیگری را که متریا لقب دارد و نام او اریتیا یعنی غیر قابل تغییر است بظهور خواهد آورد و معنای متریا حسن یا منعم است ॰

بودیست و انام ان اشخاص است که برتبه تقدیس فایز و مستفیض گشته اند تا ان درجه که خود بودا شوند و در ده مکاناتی که در مجلدات پاتاکا مذکور است در عصرهای گذشته انها از انها منقول است که برتبه بودائی رسیدند و کرمای ایشان همیشه ایشان را از رتبه برتبه بالاتر رسانید و امروز ایشان فرشتگان اسمانی هستند و مسجود هر بودائی مقدس و در سنه ۵۰۰ مسیحی دو نفر از این فرشتگان را می پرستیدند بنام منجوشری و اوالوکی تش وارا و امروز عدد انها فزونی یافته است

معلوم نیست که این عقیده از کجا شهرت یافت و چنان احتمال داده اند که بعضی از فلاسفه بجهته مادامی که تعالیم بودا را قبول نمودند اما قلب خدا طلب ایشان ساکت نشد بجای خداهای دیدا که نزد ایشان مفقود و منعدم گشته بود وجود این فرشته ها را اختراع نمودند نتیجه نزد اهالی تبت اسم خدا یا فرشته یا روح مسئله جدیدی نیست و این وجودات را معتقد اند منجوشری تجسم حکمت است و اوالوکی تش وارا تجسم قوت و حافظ رحیمی که عالم و عالمیان را محافظت مینماید احتمال میرود بودیست و منجوشری اسم درویشی بوده است که تعلیم بودا را به ممالک نیپال وارد و در سنه ۲۵۰ بودائی مزبور و بتبت هیچ اقدام ناشد او را برتبه خدائی رسانیدند ॰

علایق و روابط و شروط زندگانی

اوالوکی تش وارا یعنی خداوندی که از عالم علیین می نگرد و این خداوند را دران ایام ستایش میفودند قرنی دیگر فرشته جدیدی را عارف شد ندیعنی ورنه دعد را که واژ رابانی نام یافت و اوالوکی تش وارا روح بودایانی بود که در هر قرن یا قرون و اعصاری که لازم است ظاهر میشوند و فاهیان مورخ چینی که دران ایام میزیست بوی دعا میکند و این تعلیم با تعلیم اصلی بودا بکلی متباین و مخالف است در کتاب ابی دما که بعد از این ایام تالیف شده است مرقوم که تفکرات انسانی بر پنج قسم اند و بواسطه انها باسمان میرسند ॰

بالاتر از عوالم خدایان شانزده عالم برهما باشد مردمانی که تفکرات سیم را مالک شوند بسموات اسفل این طبقات نایل کردند انانی که برتبه چهارم واصل کردند باسمان دهم و یازدهم رسند پنج اسمان دیگر از ان کسانی است که در این عمر جاده سیم را یافته مسالک نروانا را اختیار نمایند و بان واصل کردند ॰

در این سموات پنج گانه پنج بودا ساکن اند وانها را دیانی بودا نامند که چهارم انها اکوبی و پنجم انها متریا باشد و این پنج بودا مظاهر مقدسه این دو را بادانی عالم اند که هر دو دیا یک کلپا میانمند ॰

مقصود انکه هر ظهوری که از بودایا در این عالم واقع شود مظهری دارد که بودای نوری آن که پس از اتمام عمر خود بمیرد و فانی شود و حقیقت انکه در سموات خمسه ساکن است و برای او مرگ نیست و ان حقیقت از حد و رشته و عوارض عالم ناسوت مبری و معری است

یا انکه بودای ظاهر از حقیقی که در اسمان است جدا گشته و حال انکه ان حقیقت در حال اصلی خود باقی و برقرار است ॰

هر حقیقی که دیانی بودا نامیده میشود و هر بودائی فرشته یا فرشتگانی مخصوص دارد لهذا هم در اسمان و هم در زمین مظاهر و فرشتگان موجود باشد

بودایان اسمانی پنج اند یعنی ۱ وایر وشانا

۲ اکشوبیا

۳ راتناسمبادا

۴ امیتبها

ائین بودا

۵ اموگزیدا

فرشتگان ایشان اینانند

۱ سمنتابدرا

۲ واژراپانی

۳ راتناپانی

۴ پدماپانی واوالوکی تس وارا

۵ ویزواپانی

مظاهر ایشان درعالم انسانی اینانند

۱ کراکوچندا

۲ کاناکوملونی

۳ کشیاپا

۴ کاتاما

۵ متریا

این اختراع یعنی ابداع وجود خیالی این انتظام پیدا از قرن پنجم و هفتم مسیحی بجای امد زیرا که فاهین و هیوئن تسنک سیاحان و مورخین چینی که در قرون مذکوره بهندوستان امدند و شرح دعوت بودا نگاشته اند از این وجودات خیالیه اطلاعی ندارند ؛

بهترین و بالاترین این وجودات امیتبها است و معنای ان نور بی اندازه است و ان وجودی است که در زیر درخت بو در بهشت اسمانی در نهایت شادمانی نشسته است

در قرن عاشر مسیحی وجودی خیالی دیگر بعرصه ابداع امد او را ادی بودا یا بودای اصلی نامیدند وی ناحدود و قائم بالذات و عالم بکل حقایق است او شخص است با تفکرات خمسه ویانی بوداها را پدید آورد و هریك از ایشان با عقل و دانش خود فرشتگان را بوجود آوردند و ایشان از ذات مجرد خود عالمی بسیط را ترکیب دادند عالم موجوده امروز مخلوق اوالوکی تس وارا است ؛

احتمال داده اند که بعضی از عرفای ایرانی نژاد مسیحی که بهندوستان مسافرت نموده اند

نروانا یعنی چه

درباره مظاهر قدسیه ائین خود صحبت و گفتگو نمودند و ان مقاصد را بودیه ان ایام با خیالات خام خود داخل کرده وجودات خیالیه را اختراع نمودند چنانچه برخی از این عقاید در ذیل قصه مانی و قباد مسطور است و تا این مقام اکتفا نه نموده پرستش شیوا خدای برهمیه را که نخستین پرستش وی از دیو پرستان بومی هندوستان بود با عقاید بودا داخل کرده سحر و افسون و جادوگری را با ائین بودا مرکب نمودند ؛

در قرن پنجم مسیحی اسانگا نامی راهب زندگانی میکرد و کتاب یوگاچارا کرد رتعالیم بودائی نوشته شده است از تالیفات ان مرد عالم است و این تعلیم جدید را که پرستش شیوا و سحر و افسون باشد وی اختراع نمود و گفت بسیاری از خدایان نروماده در عوالم اسفل بودائی ساکن اند و انها بودا و اوالوکی تس وارا را ستایش و پرستش و امداد مینمایند بسیاری از طوایف منقلبه که این وجودات جدیدة الاختراع خیالی را ستایش میکردند قربانیهای خونی با ایشان تقدیم مینمودند و باسم ایشان هیاکل و مجسمه های ساختند و افسونها و ادعیه خوانده دورهٔ برای الهها سحر و افسون بر پا میداشتند تا انکه بتدریج تعلیم اصلی بودا از میان رفت و تمام ناستوده و مراسم مردوده که ناشی از ضلال و غوی و نتیجه جهل و عمی بود در قلوب و اذهان رسوخ یافت و دستگاه تانترا نام گرفت و بتهای نروماده در هیاکل و دیوارها و شاه راه و کتابهای مسجد و منبر و محراب مقام یافته صورتهای عجیب و پیکرهای غریب که هریك سرهای بسیار و چشمان بیشمار داشت و منسوب بیکی از خدایان بود بر در و دیوار منصوب گشت و تکرار ادعیه و تکرار افسون مذهب جدید تثبیت گشت هر فردی تسبیحی بدست داده و ان مرکب از ۲۰۸ دانه است و ذکرها و اورادی دارند که باید موافق عداد معینه انها را بخوانند و با دانه های تسبیح بشمارند تا صواب عظیم تحصیل نموده توجه خدایان را بطرف خود بگردانند ؛

بعضی طومارها که ایات کتاب یا ادعیه و اذکار و اوراد در انها مرقوم است در هر مقام وسیع و میدان فسیح نهاده شده است و چرخهای مخصوصی که از ان میگردد ان طومارها را میگردانند تا ایات مقدسه بواسطه هر عابر و مسافری تلاوت شود و در هیاکل بتکده ها جماعت حاضر شده سرودهای مخصوص که از ایات کتاب نوشته اند میسرایند و...

آئین بودا

یک آیه میسراید تا کلمات کتاب بزودی منتهی شود بسیاری از مردمان صوابی دیگر اختیار کنند و دعای دائمی قیام دهند و آن دین است که علمی بلند برپا داشته پارچه ابریشمی بان بپوندند و بر روی پارچه این کلمات را بنگارند توه آفرینش در عالم منتظم است تا هر دفعه که باد آن صفحه ابریشم را باهتزاز آورد نه تنها سازنده و بانی این بیرق تحصیل صواب کند بلکه برکات عظیمه جمیع بر آن نواحی نازل گردد

تاریخ انتظام دراویش

عقیده ریس داوید ذبراین است که فوت بودا در سنه .. مسیحی بود و بعد از او گفته اند پانصد راهب در مغاره که آیا طشترو ساخته بود مجتمع آمدند تا آیات مقدسه بودا را برشته تحریر در آورند و تا هفت ماه مشغول این عمل بودند .

صد سال از این تاریخ بری شد و بعضی اختلاف در عقاید درویشان پیدا شد آنگاه مجلسی جدید فراهم کردند و شروطی چند در لوازم ورود اعضا جدیده برنگاشتند از آنجمله آنکه (۱) نمک را در میان شاخ برای استعمال نگاه دارند (۲) غذای جامد را بعد از ظهر میشود استعمال نمود (۳) قوانین کتاب را در غیر خانقاه معمول ندارند (۴) اقرار و ورود اعضا جدیده در خانهای خودشان ممکن است و لازم نیست در حضور دیگران باشد (۵) تحصیل رضایت دراویش در عملی که اقدام بان لازم است بعد از اقدام نیز ممکن است (۶) شباهت با غیر در عذر ریاست برای رد کردن قوانین آئین (۷) بعد از ظهر میشود آب پنیر یا دوغ میل نمایند همچنان استعمال شیر یا آب جایز است . (۸) هر مشروب مخمر که مثل آب است آشامیدن آن جایز است (۹) نشستن بر تختهائی که پوشش ماهوت داشته باشد جایز است در صورتیکه منگوله نداشته باشد (۱۰) اخذ طلا و نقره توسط دراویش جایز است

آنگاه مجادله سخت عارض شد و بسیاری از رهبانهای این دراویش را کافر خواندند از آن جهة مجلس دیگر برپا نمودند رئیس این مجلس یاساپوکاکتاکا بود و ۷۰۰ نفر در ایام هشت ماه مجتمع بودند .

الآنی که این طایفه را مردود میدانند نیز مجلسی بزرگتر فراهم کردند و از آن مجلس شورای بزرگ نامیدند لیکن یاسا و مجلسیان او در حق مجلس بزرگ چنان حکم دادند

پیشرفت دین بودا

رهبانهای مجلس بزرگ دین را دگرگون نمودند کتب مقدسه قدیمه را از میان برده کتب جدیده جعل نمودند مقاله را که در یک مقام مکتوب بود بجای دیگر انتقال دادند مقصود و نتیجه آیات را تحریف کردند این رهبانها که مقصود اصلی و مطالب باطنی کلمات بودا را ملتفت و عارف نبودند برحسب میل خود معنای جدیدی بانها نسبت دادند و سایه حروف را متمسک شده روح کلام را از دست دادند کلمات اصلیه را ترک کرده . . آیات بدیعه مجعوله بجای آنها نگاشتند

پس از این تاریخ هیجده فرقه در میان بودائیه پدیدار گشتند و بعضی ۲۴ دفعه گفته اند در این ایام حوادث تاریخیه سیاسیه در ممالک هندوستان عارض گشت بسیاری از رؤسای ایلات و عشایر اقتدار خود را فزونی داده بمقام سلطنت رسیده بودند و در میان ایشان نزاعها و جنگها شیوع داشت .

در سنه ۳۲۰ قبل از مسیح که اسکندر یونانی هندوستان را متصرف شد یکی از دزدان و اراذل از اردوی پادشاه مگادا باردوی اسکندر پناهنده گشت اسکندر قصد قتل وی نمود اما ببعضی وسایل رهائی یافت و چون اسکندر از آنجا مراجعت کرد و سلیوقوس را برای جهانبانی هندوستان معین نمود این شخص فراری جماعتی از اراذل و اوباش در ممالک پنجاب با خود مجتمع کرده بر سر وی بتاخت و از هندوستان بیرونش کرد هم پادشاه محترم مگادا را نیز مقتول گشت و در زد او باش بر تخت سلطنت مقام یافت و خود را چاندراگوپتا یعنی آنکه در جماعت قرابت نام نهاد و مدتی سلطنت کرد پسر پسرش پیاداسی نام داشت و او بودائی شده اشوکای بزرگ لقب یافت و از رود ولگا که در کنار مملکت روسیه است تا ممالک ژاپون و از جزایر سراندیب تا ممالک سیبریا امروز وی را محترم میدارند زیرا پس از انقلاب وی که در سال دهم سلطنتش اتفاق افتاد دین جدید و آئین بدیع خود را محترم داشته بترویج آیات بودا و نشر تعالیم وی جهدی کافی و جدی وافر بکار برد رهبان خانها ساخت و معابدی برای رهبانها معین کرد و وزرای دربار و امرای حضور را امر کرد تا وی را تبعیت کنند و باغها و مریضخانها برای انسان و حیوان ساخت و صداقت و نصفت را در مملکت خود اعلان نمود تا قاطبه انام از مسالک تحریم عدالت عدول نه نمایند و قوانین او که بر سنگها و ستونها

ائین بودا

نشر یافته بود در دهلی و الله اباد و صخور تل کاپور و جاهای دیگر کشف شده است و مقصود این اعلانات اجرای مراسم عدل و داد و اطاعت والدین و محبت اولاد و اخلاق و رحم بر حیوانات بی زبان است و اینکه زیردستان را مهربانی کند و برهمن ها و دراویش بودائی را محترم دارند خشم را فرو نشانند و از اقدام بمقتضیات هواهای نفسانی و بی رحمی و اسراف اجتناب نمایند بخاوت و علم و مودت و احسان را پیشه کنند اینها فرمانی است که پادشاه مهربان که محیط شادمانی و منزل سرور خدایان است بر تمام رعایا واجب الاطاعه دانسته است .

در یکی از ان اعلانات که نامه است برهمنانها میگوید شاه پیاداسی (یعنی مهربان دل) سلطان مگادا انتظام دراویش را سلام گفته سلامتی و شادمانی ایشان را می طلبد ای اقایان محترم میدانید تا چه اندازه بودا و قانون و انتظام را محترم میدارم زیرا ای اقایان محترم انچه بودا گفت خوب گفت درصورتیکه منقولات بودا راست و بنیان دین بشمار دیم قانون خواهد یافت

. . علی ای حال در این ایام کتب بسیاری تالیف نمودند از انجمله کتاب کتا وتهو بود که بسیاری احادیث و سوال و جواب دینیه در ان مندرجات و مجلسی برپا داشتند بعد انقضای مجلس دعاة و مبلغین باطراف و جوانب فرستادند بلکه تا بعض بلاد ایران نیز مبلغین انها مسافرت نمودند و پیروان یافتند .

این پادشاه خیرخواه باین اکتفا نموده برای ترتیب نسوان معلمات مخصوصه مامور داشت و وزارت خانه عدلیه برای ترویج دین بودا برپا داشت تا مردمان بومی هندوستان نیز از اجرای مراسم دین مخالفت ننمایند و اطبا تربیت کرد و داروهای بسیار فراهم نمود و هر نبات و گیاهی که بطریق دوا استعمال میشد برگرفت و در مزرعه ها و صحراها ابنات نمود تا اسایش اهل بلاد و ترفیه حال عباد از هر جهة فراهم گردد و قنوات بر کند و درختان بر کنار جویبار مغروس داشت تا انسان و حیوان از اثمار انها استفاده و استفیض کردند و با نطیوخوس پادشاه یونانی و سه نفر از پادشاهان معاصر او نامه های نگاشته ایشان را بدین بودا دعوت کرد و فرزند دلبند خود مهیندا را که دوازده سال قبل وارد این ائین شده بود بجزیرهٔ سیلان فرستاد تا ائین بودا را به تیسا سلطان ان جزیره ابلاغ نماید مهیندا یکدسته از رهبانها را با خود برد و پادشاه تیسا او را با اعزاز

صفات دراویش

واکرام پذیرائی کرد چندی قبل از این هم سفیری به پیشگاه اشوکا فرستاده سفیری هم از وی کسیل گشته بود و سفیر اشوکا تاج شاهی بر فرق تیسا نهاد و چون مراسم دوستی و وداد در بین ایشان برجای بود تیسا ائین بودا را پذیره گشت و بخانه که استخوان ترقوه بودا را در انجا مدفون ساختند برپا نمودند (ولی این استخوان ترقوه از بودا نبود) و رهبان خانه ها برپا کردند .

این شاهزاده محترم در یکی از تل جبال شاخه غاری بر کند و در ان غار ماوی گزید امر تعلیم و تبلیغ هر روز در میان مردمان بجای اورد و موعظت و نصیحت همی کرد و شامگاهان بمنزل خود نزول میگشت تا ما دامی که عمرش منقضی گشت و خاکسترش را در همان غار مدفون ساخته محل ستایش و پرستش نمودند مهیندا را خواهری بود سنغامیتا نام که با خودش در یک روز درویش شده بود این شهزاده خانم از پدرش اجازت خواست تا انتظام دراویش نسوان را برپا نماید و پس از تحصیل اجازه و تقویم انتظام بسیاری از ان نسوان تارکه زواج را با خود همراه نمود و شاخه از درخت بو که بودا در تحت ان اشراق یافته بود بر گرفته بجزیره سیلان امد و ان شاخ درخت را در شهر انوراد پورا غرس نمود و امروز ان درخت در نشو و نما باقی است درصورتیکه قدیم ترین درخت دنیا است چه که ۲۱۵۲ سال است (تا ۱۹۱۲ مسیحی) که مغروس شده و قوه نباتی ان باقی است زیرا در هر قرن و عصری در دست رهبانهای مخصوص بوده هر یوم از ان توجه می نمودند و روزی که اثار افسردگی در ان مشاهده میشد ابیاری و تیمارش کرده ستونهای اهنین و چوب دستهای مختلف برای حفظ شاخه ها و برگهایش میساختند چون که شاخ و برگش و جنسیت و نوعیتش مثال نخبراست و تاریخ توجه این درخت در طومارهای متعدد محفوظ است .

تیسای پادشاه قبل از مهیندا فوت نمود و بعد از وی جزیره سیلان محل تاخت و تاز غارتگران طوایف تامیل گشت و تا شصت سال ایشان سلطنت می نمودند در سنهٔ ۱۰۴ قبل از مسیح دوشتاگامنی که نبیرهٔ برادر تیسا بود ایشان را اخراج نمود و درهیکل یعنی بتکده بزرگ ساخت که یکی* ۱۰۰۰ ستون سنگی داشت از اعمال او ست و امروز ان ستونها در نزدیکی مقطع درخت بو مشاهده میشود و در سنهٔ ۲۳۰ بعد از فوت بودا بتکده بزرگ دیگری ۲۰۰ قدم ارتفاع داشت در انجا ساختند و کتب پی تاکا را برشته تحریر در اوردند و مبلغین چند باطراف و جوانب فرستادند هویتکا نیز برهمانخانه برپا کرد اینها اتش را هم ستایش میکردند لیکن

* ۱۵۰ و دیگری ۳۰۰ قدم ارتفاع داشت و عمارت بزرگ برنجی که

آئین بودا

براه‌رسیم کانشکا نام که در سنه ۱۰ مسیحی سلطنت میکرد بودائی غیوری بود مملکت وی از طرفی محدود بکابل و خوقند بود و مغول وکشمیر و تمام پنجاب وسند راشتمل بود در ایام وی پانصد راهب گرد آمده سر کتاب بزرک در شرح کتب بی تاکا مرقوم داشتند وکانشکا این کتب را بر اوراق نحاسی مکتوب ومنقوش نمود وانها را درصندوق سنگی نهاده در مخزنی بگذاشت وبالای ان وکبائی بنا نهاد

دراین ایام که مقارن ظهور حضرت مسیح بود ایات کتاب بودا و وازنماد و کمالات وی بممالک چین رفت واعیلی ومینکساتی سلطنت می نمودید (از سنه ۲ قبل از مسیح الی ۷۰ مسیحی) ومینکساتی خوابی دید وکتب بودائی را بچین اورد وازان ایام نشر تعالیم وی شروع شد زیرا رهبانهای بسیار از هندوستان بچین مسافرت میکردند وچینی‌ها بهندوستان رفته کتب مقدسه بودائی را تحصیل نموده بزبان چینی ترجمه میکردند درقرن چهارم مسیحی دین بودا درچین ترقی کرد واین خانواده سلطنتی ودین مسیحی چین گشت؛

درممالک قوریه دین بودا درسنه ۳۲۲ مسیحی نشر شد و درسنه ۵۵۲ به ژاپون رسید درسال سیزدهم سلطنت مین می تو که باسایر ژاپونیان در ائین شنطوئی زندگانی میکردند والیوم خانواده سلطنتی وبسیاری از ژاپونیان دران عقیده باقی اند؛

درقرن سیزده مسیحی یکی از رهبانها در ژاپون انتظام جدیدی برپا کرد وامروز بسیاری پیروان دارد وایشان لباس عمومی پوشیده زواج مینمایند

احتمال می رود که نشر وانتشار تعلیم بودا درکوشین چین واوا وجزیره حرموز ومغول درقرون چهارم وپنجم مسیحی واقع شد وقبل از ان تاشکند وکابل وبلخ وبخارا وبالکاش وسواحل دنگیز را مسخر کرده بود اما درقرن دوازدهم مسیحی فتوحات اسلامی ممالک افغان وترکستان را مسخر مسخر کرده بود ایشان را تا حدود چین وهند فرار داد؛

از اوایل قرن مسیحی درهندوستان درمیان بودیه وبرهمیه مجادلات وخیمه ومباحثات ومنازعات کثیره درکار بود وتا قرن پنجم دروسط هندوستان وجنوب

شروطات دراویش

دودکنه سبقت با بودیه وتا قرنی بعد درجنوب هندوستان نیز بیشی وپیشوا بودند واین سخن موافقت دارد با انچه سیاحان ومورخین چینی مثل فاهیان (۴۰۰ مسیحی) وسونک یون (۵۱۸ مسیحی) وهیوئن تسنک (۶۲۹ مسیحی) نوشته‌اند ومورخ اخری درایام کانیشکا پادشاه مقتدر بودائی که درافغانستان سلطنت مینمود میزیست

اما درقرن هشتم ونهم درایام فتوحات اسلامی که درقرن دوازده مسیحی بود بودائیان درهندوستان بزحمت زندگانی مینمودند وکرارا مورد نهب وقتال وغارت وجدال دشمنان خود بودند وازطرفی مباحثات دینیه برهمیه ایشان را اذیت می‌کرد زیرا تعلیم اصلی بودا چنان منحرف گشته بودکه ائین ایشان بهیچ وجه مطلوب اهل کمال نبوده درهر مجلس ومحفل مردود ومرجوع میگشت وسلاطین مقتدرکه ازاین پیش حمایت این ائین می نمودند الیوم بقیامین واضمحلال ان اقدام نمودند تا بودیه را ازهندوستان مطرود وآواره کردند؛

درممالک تبت که امروز اقتدار ظاهری با دراویش بودائی است معلوم نه که این ائین درچه زمان نفوذ کرد ولی درنپال درقرن ششم مسیحی منتشر گردید صد سال بعد یک نفر از دیو پرستان بومی رهبانخانه را خراب کرده رهبانها را بیرون کرد وکتب مقدسه ایشان را بسوزانید اما این احتراق وافتراق مایه اشتعال وحرارت گشت وخون شهدای بودیه اسباب ترقی دین وپیشرفت ائین ایشان گردید وان تعلیم روح بودا دراشخاصی که ایشان را چوتوکتوس مینامند موجود است وانها اعضای مجلسی باشند که رئیس ایشان دالای لاما است واو رئیس طایفه وتجسم روح بودا است واورا مثل پاپ وصنم اعظم ستایش مینمایند ودراین راه که تحصیل طریق اجرائی مانی وامال بود احراق دماء واحراق قلوب شایع گشت تا اینکه درسنه ۱۳۱۹ مسیحی سلطان تبت همان دالای لاما ورئیس روحانی ایشان بود ورؤسای مختلفه که علمای قوم بودند بجای دولتیان سابق مقام یافتند وامروز این ائین دراویش بقوت خود باقی وپایدار است وازیکی از قوانین ومراسم معموله ایشان چنان نوشته شده است

درمدخل هیکل بزرک که درشهر مقدس واقع است فضای وسیعی است که دراینجا اسبح مقدس وتسبیح می فروشند ودران فضا چهار مجسمه بزرک که باحترام چهار فرشته اعظم ساخته

نهاده‌اند دیوارهای این فضا را نقشهائی که از روایات افسانه وش بودا حاکی است پوشانیده
شش ستون بسیار بزرگ مطلا که صنعتگران ماهر آنها را نقاشی نموده‌اند سقف این فضا را
نگاهداری نموده است آنگاه صحن مطول مشاهده میشود و چند ستون که با صفحهای آراسته
دو جناح طرفین را از صحن منتفی مینمایند و در حوالی صحن دو فضای مذبح است که با پرده‌های
نقره (کلابتون) و معجرهای مفصل محفوظ اند در هر جناح صحن چهارده طاق است و در
آخر هم مکان مقدس است که پانزده الواح مزین با جواهرات ثمین و بعض اشیاء دیگر در آنجا
نهاده‌اند و در محراب پسین در زیر گنبد کوچکی مجسمه کاناما بودا مشاهده میشود در میان
آن مجسمه تختی نهاده‌اند که پنشن لاما بر آن می نشیند و در پای تخت دالای لاما است و
تختهای دیگر نهاده‌اند که جمع رهبانها و قسیسین ایشان با ملاحظه علو یا دنو درجات بر آنها
می نشینند در جلو مجسمه میزی نهاده‌اند و هدایای خود را بر آن میگذارند بر صفحات بالائی
آن میز بتهای طلا و نقره و گل به نظر میآیند در مرتبه دیگر زنگها و چراغها و بخوردانها و سایر
اوانی و آلات و ادوات خدمت مقدس است

در اوقات معینه کرا آیا بوقی می نوازند و علما در اطاق مدخل وارد گشته با لباس و کلاه
مخصوص ملبس می شوند هنگام بوق سیم که تمام جماعت حاضر شده‌اند بودای زنده پیشوای
تمام جماعت او را اقتدار نموده وارد هیکل می شوند چون بودا بر تخت نشیند هر لامائی
سه مرتبه او را تعظیم و سجود مینماید و بر تخت خود می نشیند آنگاه زنگ میزنند و تمام
جماعت آیات سه استعاذه و ده حکم را میخوانند و دعاهای تلاوت مینمایند آنگاه ساکت
می شوند دوباره صدای زنگ بلند می شود و کهنه سرود می خوانند و از آیات کتاب
مقدس میدانند اگر روز عید باشد دعای تقدیس می خوانند و هدایای خود را تبریک
مینمایند (معلوم نیست مقصود از هدایا چیست) باز صدای زنگ مسموع میشود و تمام رهبانها
سرود می خوانند و حضور تمام بودایان را ملتمس میکردند یکی از ایشان آئینه بالای سر خود نگاه
میدارد تا روح بودایان را جذب نماید دیگری کوزه نگاه میدارد و دیگران هر یک شیئی که
دلالت بر مقصودی داشته باشد نگاه میدارند آنگاه صدای زنگها و طبلها و کرناها و سرانگاه
بتدریج بلندتری شود و تمام هیکل از دود بخور مقدس مملو میگردد راهبی که کوزه بدست دارد

ارزان

از آن مقداری آب که با قند و زعفران آمیخته‌اند بر آئینه می ریزند مقصود این عمل آنکه دنیا مانند آب
و مثل آب پاشیده و بتلاشی و مضمحل میشود آنگاه از آن آب مقدس چند قطره بر دست هر یکی
از راهبان می ریزند و آن را بر سینه و فرق سر تراشیده خود می مالد و اگر باقی مانده باشد
با احترام می آشامد و چنان میدانند که قسمتی از روح بودا که در آب آئینه مجذوب شده
خورده است باقی آب مقدس را در کوزه میریزند
و این مآلت را با پرستش روحانی کاتولیکیان و احترام والای لاما که بمنزله پاپ است
از معاشرت با دعاة مسیحی کاتولیکی یاد گرفته‌اند

شرح عقیده شن تونی

شرح آئین اهل چین با اصلی مضامین برشته تحریر منسلک گشت اکنون شمه از عقیده
شن تونی که بعضی قلیل از اهل چین و بسیاری از اهالی ژاپون پیروان این مسلک بر این
صفحات برنگاریم تا از جمیع ملل عالم و تمام طوایف بنی آدم سخن گوئیم خاصه از مردمان نجیب
و ساکنان ادیب ژاپون که در این دوره نامی نامی جهان گذاشتند و در این گیتی
سای جهانیان دادند لوای مدنیت بر پا داشتند و علم علم و تربیت برافراشتند و آوازه
هنرمندی ایشان با قالیم جهان پراکنده گشت و شهرت بیداری ایشان گوشزد هر نائم و قده
ذهول گردید از تحصیل آنچه مفید است فروگذار نه نمودند و زمانی در بهبود فراغ نیاسودند
تا مایه افتخار و اساس عزت و وقار را بدست آوردند و کلاه و فر و احترام و تاج
جلال و اکرام بر فرق نجابای دادند اگرچه در این اواخر ایام دسته بنام پوشید و از
دولت و مملکت و آئین و عقیدت کتب آسمانی و نامه های ربانی ایشان را طلب نمودند
تا هر چه نیکو و خوش آیند و عقل و انصاف پسنداست برگیرند و آنچه مرجوح است از دست
دهند اما چون از تاریخ ایشان بی اطلاعیم بذکر عقیده شن تو اکتفا نمائیم و هو هذه
بیست و هشت کرور نفوس خود را پیروان آئین شن تو و ستایندگان ماده خدای آما
تراسو یعنی آفتاب میدانند و سلاطین را که میکادو از نسل ایشان است از اولاد آفتاب
خطاب کنند و پهلوانان و اخیار خلقت را نیز ستایش نمایند نزد این طایفه ساختن بت
و پرستش آن جایز نه ولی بعوالم روحانیه اعتقاد دارند و آئین خود را طبیعی و ذاتی انسان

دانند

آئین بودا

داند وگویند کتاب اسمانی ونصایح ومواعظ برای انسان مفید نباشد زیرا عقل ارکانی و
معلم او خواهد بود و بدان واسطه میتواند تمیز خیر از شر وتشخیص حق از باطل وعاقل از جاهل
دهد در هیاکل ومعابد ایشان منبر ومحراب ومذبح یا میزهدایا موجود است وصندوقی
که گویند روح خدای ایشان در آن است پیچیده در جعبه گذاشته آن را در جعبه دیگری جا
داده در اطاق مخصوص نهاده اند وان اطاق که بسیار محترم است از انظار وابصار مخفی است
وکسی راحق دخول در انجا نیست وان اطاق دویم معبد است
قبل از شروع بعبادت زنگی بسیار بزرک که همیشه در معبد موجود است می زنند تا خدای
خود را اطلاع دهند که استغاثه ایشان را بشنود وبعضی ورد وا ذکار دارند که با کمال آهستگی
میخوانند وقبل از ذکر دستهای خود را در حوض آبی میشویند ودر انجا چند سکه پول سیاه بالای
حصیر میگذارند ودستها را بهم میزنند مقصود انکه مرحمت خدا وثنی تا این مقام کافی است اما
لباس زهاد در ایام واقران خدمت یک پیراهن بلندی است با استین های گشاد وکمربندی
در کمر وکلاه سیاهی بر سر وزهاد عموماً ازدواج نمیکنند بعضی اکوات هم برای رقص نگاه میدارند
اما این اکوات هر وقت بخواهند میتوانند بشوهر روند وزهاد پارچه های کاغذی که
بمنزله طلسم وتعویذ باشد بخط قدیم ژاپونی نوشته بمردم میفروشند وانها را با خود نگاه میدارند
وگاهی روبروی انها نماز میگذارند وگمان دارند که خدای ایشان از ضیافت ومهمانی
خوشنود است لهذا مجالس عیش وسرور وجشن موفور بر پا میدارند.
شماره معابد ایشان در ژاپون در سنه ۹۲ ۱۸ مسیحی ۱۹۱۸۰۵ باب بوده است
(مملکت شمس طالع صفحه ۸۳)

ائین خونك تسو

دین اهل چین

کثرت اهل چین را متجاوز از چهار صد ملیون نفوس گفته اند از این جمله دویست و پنجاه و شش
ملیون اجداد پرستی و عقیده کنفوسیوس را تابع اند و باقی ایشان بودا را مقتدا و رب النوع
شناسند شاید عدد پیروان کنفوسیون در ممالک چین کمتر باشد چه که مشهور است که اتباع
بودا در چین از کثرت هر عقیدت و ائین فزونی دارند والله اعلم بحقیقة الامور

دین اهل چین قبل از فلاسفه

(۱) علمای تاریخ را درباره بدایت حال انسانی اختلاف عقیده ایست بعضی کشف روحانیات و نزول
الهام را با دم اول اعتقاد دارند و اینها را متألهین میگویند اگرچه بعضی از متألهین نیز با حکما
و فلاسفه هم رای و هم مسلك اند و چنان میدانند که انسان پیش از بروز قوای بشری تکمیل
درجات ناسوتی که اعلی درجه وجود است و درجه اخیر و بالاترین نمو حیوانی است در
حال بربریت و وحشیگری میزیست سالهای دراز با این وضع زندگانی میکرد تا از جنس
خود و نوع خود ملاقات نمود و وصلت و اتصال و توالد و تناسل بمیان امد و برومند
و بارور گشت هنوز از مسائل روحانی بی خبر بود و بتدریج انچه موجب دهشت و وحشت
بود در انظار احترام یافت تا انکه ستایش ماه و ستارگان و اجرام سماوی بمیان امد
(۲) و علمای تاریخ چین از این مقام شروع بنقل و روایات کرده اند از بعض عبارات و اشارات
کتب ایشان معلوم میشود که در بدایت حال بخدای یگانه معتقد بوده اند و با این دلیل میتوان
(۳) گفت که ایشان از اولاد و احفاد حضرت نوح علیه السلام اند چنانچه بسیاری ایشان را
از اولاد یافث میدانند

اما عقیده اغلب مورخین این است که نژاد اهل چین نامعلوم است و از خط و زبان انها که
ابدا ربط و نسبتی بخط و زبان دیگران ندارد استدلال مینمایند که نژاد انها از اولاد حضرت
نوح بلکه از اولاد حضرت ادم ابو البشر مستقل است

(۴) احتمال میرود که نژاد اهل چین و ژاپون با نژاد بومیان امریکا یکی باشد چه که اطمینان
کلی حاصل است که ما دامی اسیا و امریکا یگانه بوده اتصال بتمام داشته اند و جزایر الیوت
شاهد احوال و گواه این مقال اند بعضی بر انند که طوفان نوح به مملکت چین نرسیده از این جهت

نژاد

اجداد پرستی

نژاد انها خارج از نوحیان است لیکن در کتب انها ذکر طوفان اعظم شده است و گمان دارند که پادشاه
ان زمان با تدابیر مخصوصه و قوات عظیمه رفع اب طوفان نمود
(۵) علی ای حال اعتقاد انها با برهمیه هندوستان درباره طول زمان یکی است چنانچه در شرح
عقیده برهمیه مسطور است اما در سنوات تاریخی با برهمیه اختلاف دارند یك روز برهما را کالپا
مینامند و ان مساوی چهار بلیون و سیصد و بیست ملیون سال شمسی میشود و ابتدا ان بروز و
ظهور دنیا است تا زمان اضمحلال و فنای ان
امروز عصر چهارم وجود است و این عصر چهار صد و سی و دو هزار سال است و از ان چهار هزار و
نه صد و چهل و سه سال گذشته است و سه عصر قبل از این سه ملیون و هشتصد و هشتاد و
هشت هزار سال بوده است و اینهمه پنجاه و شمسی بروز موجودات است و چون این عصر بپایان
اید دنیا و ما فیها خراب شود و برهما بمیرد تا باز زندگانی از سر گیرد و مجددا مشغول خلقت
(۶) شود بدو ازمنه تاریخی این ایام را از زمان اولین پادشاه چین پان کو ملقب به هوئن تن
میدانند و گویند از یوم او تا وفات کنفوسیوس بر حسب تواریخ چها دالی صد و نود و دو کرور
(۷) سال است و وفات کنفوسیوس چهار صد و هفتاد و نه سال قبل از میلاد بود (۷) اعلم
علمای هر طایفه سلاطین انها بوده است چنانچه در ایران کیومرث و هوشنگ و جمشید
وغیرهم که پادشاهان مقتدر بوده اند پیشوایان دین و پیغمبران ائین زردشت و مه ابادی
بوده اند و باعتقاد ایشان بر انها نامهای اسمانی نازل شده است مانا این اولین پادشاه
چینیان ملوك شان و مرتبت روحانی میدهند و می پندارند که او یوشی بود یعنی ناظم
عالم و او اسمان را از زمین انفصال داد سلطنت دویم زمین صورت وجود یافت در بعد
از او در مدت صد و بیست و نه هزار و شش صد سال کهان را به دو تقسیم مینمایند به
سلطنت بظهور رسید یعنی سلطنت اسمان و زمین و انسان در سلطنت اسمان اسمان
تشکیلات خلاق عالم بجماد بی روح جان بخشید در سلطنت سیم انسان و نبات
پدیدار گشت پر هیکل وجودات سابقه از هیکل انسان حالیه تفاوت داشت و موجودات
اولیه را هیکلی مثل مار بود . موجودات ثانوی صورت دختر و سر اژدها و بدن مار
و پای اسب داشتند [illegible] موجودات ثالثه بدن اژدها و صورت انسان داشتند

[illegible]

ودرده دورهٔ سلاطین بعد مردمان صورت انسان وبدن اژدها داشتند ومنزل ایشان
درغارها یا دره غضان درجان بوده ودرشش عصر بعد سوارکوزنهای بالدار واژدها
میشدند ومدت ان زمان یك ملیون وصد هزار وهفتصد وپنجاه سال بود دیگران نود
هزار سال گفته اند بعد سوار عرابهائی می شدند که شش سب شاخدار انهارا میکشیدند
وبرای حفظ از سرما شروع بپوشیدن لباس پوست نمودند وچون درمیان انسان چون
مجادله ونزاع پدیدار گشت انسانان مجبور ببنای خانهای چوبی شدند درین ایام که اول سلاطین
عصر نهم سلطنت میکرد حروف اولیه چین را اختراع نمود این پادشاه را پیشانی مانند اژدها
ودهانی بزرك با چهار چشم بود واورا انسان کی میامیدند حقوق سلطان ورعیت وایجاد
علم موسیقی وتعیین سیر ستارها درایام این سلطان ها معین ومنکشف گشت ایجاد رقص برای
(۹) تقویت بدن انسانی نمودند وکثرت مردمان بتدریج فزونی گرفت (۹) بعد از سلاطین نوق
نوهی مدت یکهزار و دویست وپنجاه سال سلطنت کرد وشروع سلطنتش (۳۳۴۰) سال
قبل از مسیح بود وفوهی پسر هواس است دوزی هواس نزدیك رودی فوهی نام دنبال شخص
بزرگی میرفت اورا رقتی دست داد ولرزه بر اندامش افتاد وقوس وقزحی از اسمان هویدا گشت
واورا احاطه نمود وانار حمل دراو پدیدار شد ودر روز چهاردم ازماه دهم وسال دوازدهم
سوئی که اورا فوهی نامیدند متولد شد اورا بدن اژدها وسر بقر بود شاخهائی مثل گاو داشت
لباس او پوست یا برك درخت بود وچون برتخت نشست رسم ازدواج بمیان نهاد تا مردمان
پدر ومادر خود را بشناسند وقبل از ان عقد ونکاح وجود نداشت وحکم کرد تا لباس مرد
از زن جدا باشد واختراع شصت وچهار خط از سه خط اول نمود هشت علامت از ان
خط نماینده اسمان وزمین وصاعقه وجبال واتش وابر وباد واب وباد است واین
امپراطور وزرائی که لقب ثعبان بایشان داده بود برقرار کرد ثعبان طیار تألیف کتب
کرد ثعبان مخفی تقویم مینوشت ثعبان مسکن وزیر ابنیه بود ثعبان حامی رسیدگی بحال رعایا
مینمود ثعبان ارضی وزیر املاك بود ثعبان میاه وزیر اشجار ونباتات وتقسیم ابها بود
احتمال میرود مثل لقب این وزرا مقصود از بدن اژدها قوت وشجاعت این سلاطین باشد
همچنان سرگاو قدرت وتوانائی را مدلل است فوهی علم موسیقی وخلافت بر عایا تعلیم داد آری

داشت که دارای سی وشش سیم بود وخواهرش که بدنش مار وسرش مثل گاو بود زوجه او
بود ومادام العمر با وجود مواقعه بکارت داشت (۲) پس از فوهی شنون (۳۲۱۸) سال قبل (۲)
از مسیح بر تخت نشست وکشت وزرع گندم را وی تعلیم نمود ودر ایام او مردم بخوردن گندم عادت
کردند واو ملح را از اب دریا استخراج نمود وبازار تجارت رواج داد وعلم طب وتشخیص خواص
ادویه از اوست ومردم را محاسن اخلاق بیاموخت وعرابه او را شش اژدها میکشیدند وطول
زمین را از مشرق تا مغرب نهصد هزار لی (که نود هزار فرسخ باشد) معین کرد واز شمال بجنوب را
با هشتصد وپنجاه هزار لی دانست وبرای پروردگار در معبد نو دقربانی میبرد واعقاب او تا
اول عصر دهم سلطنت کردند تا یومنا هذا بیست ودو دودمان در چین سلطنت کرده اند و
بتدریج تن اژدها وسرگاو مبدل باعضای حالیه انسانی شد در دورهٔ هوانك تی که بعد از
فوهی سلطنت کرد اختراع تقویم صحیح وتعیین سال وماه شمسی وقمری نمودند وظروف چینی
ساختند وکشتی بر اب روانه نمودند وسکه فلزی برای معاملات رواج دادند وتربیت ابریشم
نمودند وهوانك تی لقب نایب خدائی برای خود اختیار نمود واز ان پس در چین این لقب معمول
امپراطورها بود هوانك بمعنی سلطان وتی انك بمعنی پروردگار است واو برای قادر متعال
قربانی می برد وایام سلطنت پسرش که چاو چاو نام داشت مردمان پرستش خدای متعال را
ترك کرده بافسانه ها وموسیقی پرداختند تعجب است که در تاریخ چین ترجمهٔ ندیم السلاطین
که این مسائل از ان کتاب اقتباس میشود تاریخ سلطنت شنون را (۳۲۱۸) وسلطنت چاو چاو را
که چند قرن بعد از ان بود (۲۵۹۸) سال مینویسند وچون مقصود از نگارش این کتاب
مستطاب فقط تاریخ ادیان است از تعیین تاریخ زمان سلطنت سلاطین صرف نظر نمودیم
وان را برای مورخین کامل با فرصت واگذار نمودیم بهر حال هشتاد سال دیگر هوبوه
بر تخت نشست باز پرستش خدای متعال را اختیار نمودند وبرای اجرای رسم قربانی
کهنه وملاها معین داشتند سلاطین بعد تینکو نوه بود دارای چهار زن گرفت واین رسم
در چین شیوع یافت وبعضی کثرت مردمان چین را باین قانون نسبت میدهند لیکن از طرف
دیگر امپراطورها بلهو ولعب افتادند وخواجه سرایان بسیاری باندرون وحرم ملوکانه
اوردند که از این تاریخ ان خواجه ها در امور سلطنتی مداخله کرده خونهای بیگناهان ...

وپادشاهان را از دهیم واورنگ بیگانه ساختند و خود غصب مکانت وسلطنت نمودند
چنانچه ده سال بعد همین پادشاه را معزول کردند برادرش یااو را بر تخت جای دادند
مورخ بزرگ چینی نگارنده شوکنک درایام بااو زندگانی میکرد و پنج کتاب تاریخ که آنرا
کتب مقدسه میدانند در آن ایام نوشتند وکنفوشیوس در آن کتابها مداخله کرده تاریخ بعد را
امتداد داد تا سنه (۲۲۰) قبل از مسیح را برنگاشت واز ایام هوانک تی که تقویم برای مورخین
کرد تا کنون مسائل وکتب تاریخیه نزد اهل چین محترم بوده‌اند و از قرار داد شصت سالی که میزان
مخصوص مورخین ایشان است سلطنت تمام سلاطین تا چهل هزار سال قبل بخوبی معین میشود
چنانکه نزد اعلی متفنن ومومن وخالی از غش وارتیاب است یااو بترتیب رعیت واعانت
ملهوفین واعانت مظلومین سعی وافر مبذول میداشت واحسان بفقراء ورسیدگی بحال
ارامل وایتام از مهمات امور می‌شمرد ورعیت طول عمر وبقای سلطنت وازدیاد شوکت او را
از خدای یگانه میخواستند روزی رعیتی این دعا را برخواند یااو در جواب گفت اگر کسی دولت
زیاد یابد باید اهتمامات وافره برای حفظ آن بکار برد زندگانی طویل علی الدوام موجب ملال
نفس اماره است پیرمرد گفت داشتن اولاد زیاد ودادن مبلغی دولت بهریکی تسلی قلب است
ویافتن دولت وبخشیدن بفقراء بهترین لذات انسانی است واگر امور کونیه را با عقل وتدبیر پیش
رفت دهند نقصی واقع نشود وملالی وارد نگردد واگر حاکم را مانعی روی دهد که اجرای عدل
نتواند معتزل گردد ومنزوی شود واوقات خود را صرف تحصیل علوم نماید از این جهة نمیتوان (۱۳)
کوتاهی عمر را خواستار شد این سلطان پسر خود را بواسطه بی اعتقادی در قولش از ولیعهدی
معزول نمود وچون را که اصل ونسبش عالی نبود لیکن بواسطه تهذیب اخلاق ومکارم آداب
بهره وجهان داشت بمقام منیع سلطنت جای داد قبل از آن دو دختر خود را بوی داده آنها را
امر نمود تا شوهر خود را اطاعت نمایند وچون وی را در آداب جهانداری کامل یافت قائم
مقام خویش گردانید وچون پنج قانون جدید اختراع نمود ودر میان مردم اشاعه داد
والی یومنا هذا این قانون درکار است وان پنج حکم است که مختصر آن حکمها صحت است
دمیرساند وضع رفتار ونسبت پدر با پسر وسلطان را با رعیت وشوهر را با زن وپیر را با جوان
وشخص را با دوست ونوع خود

دوزی

روزی یااو چون را احضار نموده گفت سه سال است درکارهای شما غور رسی کرده غیر از محاسن
اخلاق وبهترین آداب سلطنت وشروط لازمه جهانداری نیافته‌ام لهذا جنابعالی را در امور
دهیم واورنگ با خود سهیم وشریک میسازم چون گفت هنوز تقوی وصداقت من بدرجه مطلوبه
نرسیده تا شروط لازمه این خدمت بجای آورم استعفای او مقبول نیفتاد ودر سنه (۲۲۸۵)
قبل از مسیح شریک تاج وتخت گشت ومملکت را بیاراست ودر تقویم ایام دخل وتصرف کرده ساعات
لیل ونهار را معین ومنقسم داشت ودر فصول اربعه وتطاول وتفاوت لیل ونهار مقالات
نوشت ودر نواحی مملکت گردش کرده امور رعایا را منظم نمود لیکن پس از وفات یااو پسرش
با بعضی اغتشاش طلبان همدست شده بروی شوریدند آنها را دستگیر کرده اخراج بلد نمود وقانونی
برای قصاص مجرمین برنگاشته بقاضیان سپرد کسیکه عمداً خطا میکرد اگر کوچک بود با تازیانه
وشلاق مییافت واگر خطائی بزرگ از وی سرزده بود تبعید ونفی بلد میشد در ایام اطفال
مدارس را با چوب خیزران تنبیه میکردند در سن (۱۱۸) از دنیا رحلت کرد سه سال برای او
مراسم عزاداری برپای داشتند این امپراطور خدای متعال را با شش روح مجرد ستایش میکرد
وان ارواح جبال وشطوط وغیرهاست ودر کوه پو قربانی بخدای متعال میگذرانیدند وعلم
موسیقی را در میان رعایا وبرایا ترقی داده مدرسه‌ها واسبابهای نواختن احداث نمود
قبلا روی تنبیه مقصرین بسیار سخت بود
مثلا کسانی را که از کشتن ایشان منصرف میشدند صورت آنها را با آهن داغ میکردند وبعضی
اوقات بینی یا پای ایشان را می بریدند یا آنها را خصی میساختند از این تاریخ بود که خواجه‌ها را که
میشدند وچنانچه مذکور آمد بتدریج این خواجه‌ها در حرم ملوکانه راه یافته امور مملکت
ودولت بآنها سپرده شد وسفک دماء وبسیاری از نفوس زکیه بتوسط ایشان شایع شد (۱۰۵)
طوفان نوح باری چون این سیاستها را عوض کرد وچوب وفلک وحبس ونفی بلد را بجای آنها معین نمود
(۱۰) در سنه (۲۲۰۸) قبل از میلاد بواسطه طغیان رود بزرگ انقلاب وشدتی در چین
پیدا شد وچون یو را که جوانی کاردان بود براین مهم برگماشت ومجاری بسیاری احداث
کرده رفع طغیان آب نمود واین عمل بسیار مهمی بود زیرا که ذکر آن مکرراً در کتب ایشان آمده
واین سلاطین مردم را بنصایح ومواعظ دلپسند دعوت کرده ایشان را تربیت مینمودند وهمچنان وزرا

صفحا

حجتها ومقالات ومواعظ حسنه بیان می‌نمودند عبارات ذیل در کتاب شوکینگ مسطوراست
وان کتابیست که در عهد این امپراطورها نوشته شده و در سنه ۵۰۰ قبل از میلاد کنفوسیوس ان را
اصلاح نموده است یو امپراطور میگوید اگر خوب تأمل بفرمائید اس واساس سلطنت وقانون
سیاسی تقوی وپرهیزکاریست سلطنت عبارتست از اینکه از برای نگاهداری وحفظ اهالی
دفع احتیاجات انها را بکنیم یعنی اب واتش وفلز وچوب وحبوبات را از برای ایشان فراهم سازیم
ملت خود را به پرهیزکاری دعوت کنیم او را از ارتکاب چیزهائیکه ضرر بد اخلاقی وزندگانی
میرساند ممنوع داریم (تاریخ چین ص) از کلمات جن است (ص) ایضاً من کلماته قبل از
امتحان هر مطلبی نباید دلبستگی بان پیدا کنیم بدون تأمل وتفکر نبایست در هیچ کاری اقدام
نمائیم انچه منافی تقوی وزهد است در قلب انسان گاهی خطور میکند لیکن عقل وتقوی مانع
اقدام بانها است پس ما باید قلب خود را منزه نگاه بداریم
اگر سلطان رعیت را برنجاند وبدسلوکی نماید از سعادت وخیر اخرت محروم خواهد بود
وبا این شروط میبایست امپراطور سلطنت نماید واین امپراطوران خود را لقب ابا الرعایا
وام الرعایا میدادند اما از تاریخ و دوره این پادشاه ولی عهدی نصب اولاد ایشان شد
ورسم انتخاب از میان رفت در ایام این امپراطوران یعنی از ۲۳۰۰ سال قبل از مسیح (تا ۲۲۰۰)
پرستش خدای یگانه در چین شیوع داشت واین کلمات از ان ایام مانده است ذات مقدس
اسمان (یعنی پروردگار) از برای بروز وظهور صفات خود محتاج به مترجم وواسطه نیست
قلب انسان قبل از اینکه بواسطه هواهای نفسانی کدر وتیره شود مظهر کلمات حق است
نذورات امپراطور وقربانیها از برای این نبود که کفاره جرایم وجنایات باشد وتوقع بذل
مرحمت نماید بلکه چون ذات اقدس الهی را سزاوار اکرام میدانست اظهار عبودیت می‌کرد
وسالی یکدفعه تقدیم خیرات واهدای نذورات را فریضه میدانست
ایضاً رحمت وغضب انسان ایتی است از رحمت وغضب پروردگار یعنی مابین پروردگار
وبنی نوع انسان روابط مخصوصه است که باید منظور نظر سلاطین باشد ولی رواح مجرده را
نیز پرستش میخواندند چنانچه قبلاً مذکور امد روزی امپراطور یو در عرابه میرفت چشمش
بمقصرین افتاد که انها را بمجلس میبردند فوراً از عرابه فرود شده مقصرین را احضار نمود

وبا انها مهربانی وملاطفت کرده به بخشید وبایشان گفت اگر گناه کرده اید باعث ان منم و
باید من بد باشم که شما را نصیحت نکرده ام و در عصر من گناه کار پیدا شده است یو صد سال
بزیست ومدت سلطنتش هفده سال با چن و ده سال به تنهائی بود در کوه هانک بامر یو مطلب
ذیل حکاکی شده است امپراطور محترم چن به یو میگوید ایمین وندیم وناصح من که مراد انجام
کارهای دولتی همراهی میکنی واسباب تسلیه من میشوی ملتفت باش که جزایر بزرک وکوچک
واشیانه طیور وچهارپایان بلکه تمام موجودات در شرف غرق شدن هستند شما که ملتفت
این نکته هستید درصدد جلوگیری ابها برائید واز برای پیش بینی ومنع طغیان ابه سرها برپا
نمائید یو در جواب میگوید مدتی است که از برای جلوگیری ابها ورفع خسارت دیگر در فکر
خانواده خود نیستم ولی پس از انجام این کارها در قله کوه بلور راحت کردم بواسطه احتیاط و
مهارتیکه در کارها ظاهر ساختم ارواح مجرده را برقت درآوردم چه که قلب من ساعتی راحتی
نمیدانست وراحت در پیش بردن کارها بود اول واخر خیال من هوا ویو وتائی وهانک
بوده است ولی پس از اینکه کارهایم تمام شد قربانی بجهة ذات مقدس الهی تقدیم نمودم تا رفع
غم واندوهم شد خلاصه ناهمواریها وبی نظمیهای طبیعت برطرف گشت وابهای جاری که از
جنوب میامد وارد دریا شد بعد از این ممکن است بواسطه خواطرجمعی مردم بتوانند لباسهای
خود را تکمیل نمایند وغذای خود را حاضر سازند و ده هزار مملکت که عبارت از تمام عالم باشد
توانند با بودن صلح واسایش زندگی کنند عبارت فوق دلالت بر وقوع طوفان نوح در چین
دارد پس روایت کتاب مقدس صحیحست ودر صورت ظاهر واقعیت داشته وتمام عالم را
فرا گرفته است
پس از یو پسرش بر تخت نشست و در سنه ۷۰۰ سلطنت ان خانواده باتمام رسید واز ان
تاریخ (۴۳۲) قبل از مسیح سی امپراطور که دو دمان دوم نامیده میشوند در چین سلطنت
کردند ان نصایح ومواعظی که از امپراطوران سابق در میان مردم انتشار یافت بتدریج
مبدل شد چنانچه یکی از امپراطوران اخیره خاندان یو دریاچه از شراب پر کرده امر کرد
تا سه هزار نفر از رعایای او دران دریاچه مستغرق شدند در حالتی که ملکه با او تماشا
میکرد واز ان محظوظ بود وزیری عارف ودانا وی را از این قبایح ممنوع داشت با داشتن این

ضعیت سر از تن بجاده اش جدا کرد این رذایل صفات البته در رعیت هم اثر میکرد و باعث
تنزل ایشان در امور معنوی و روحانی بود چنانکه گفته اند الناس علی دین ملوکهم لیکن
کاهی باز امپراطورهای خداشناس پیدا شده مردم را نصیحت میکردند و کلام خدا بواسطه انبیا
بمردم میرسید مقصود اینکه خداوند تعالی یا مسیح قوم را بدون اتمام حجت تنبیه نفرموده و فردی از افراد
بشر را از کلام خود محروم ننمود روزی ان یک فرد را مهبط وحی و الهام قرار داد در زمانی سلاطین را
برای انذار و نصیحت قوم بر تخت جا داد و می پیغمبری مبعوث فرمود و کاهی پراکندگی اسرائیل را
اسباب انتشار بیانات قدسیه و شریعت طهره نمود دیگر وقت مبلغین مسیح را باطراف عالم برستاد
تا اثار قدرت و عدالت و رحمانیت و دیگر صفات مقدسه او را اشکار نمایند چنانکه
اول امپراطور دودمان قدیم است بتقوی و خداشناسی معروف بود و بتوسط وزرا و حکام
که خود تعلیم می فرمود بخلق اثار خداشناسی بیاموخت در ایام سلطنت او (۵ع ۱۲) تا به ۱۲ قبل از
مسیح قحطی روی داد در ان مورد این دعا از او بیادگار مانده از برای فرو نشاندن خشم خدا
و تحصیل اسایش ملت باید بدرگاه احدیت ناله و زاری بکنم بلکه باید فدیه دهنده و فدوی خود هم
باشم چه هر کس که تقصیر کرد باید فدوی همان شخص باشد در ان ایام روزی لباس سفید سلطنتی
در بر کرد بر عرابه نشست و بطرف کوهی سانك لن متوجه شد در انجا در حوار جمعی از رجال
و مردمان بسجده در امد جبین بر خاک بسابید و بلند شده اقرار بمعاصی خود نمود و گناهان
ملت را بخود نسبت داده خود را در تربیت انها بی کفایت و نالایق خواند و خطای دیگری که بخود
نسبت میداد ساختن عمارات عالیه از پول خزانه و اختیار زنهای بسیار و میل بانها و استعمال
مشروبات و تحمل تملقات رجال دولتی بود پس از اقرار و التماس او قطعه ابری در اسمان پیدا
شد و سخت باریدن گرفت احتمال میرود این همان قحطی باشد که در مصر در ایام حضرت
یوسف پدیدار گشت در ایام سلطنت ووتینك یکی از عقلا این خطابه را در حضور او (۳۲)
خواند از انجائیکه اعمال و افعال ما بر پروردگار مستور نمی ماند هرگاه از شاهراه عدالت
خارج شویم بمکافات اعمال خود خواهیم رسید پروردگار بعضی را عمر طویل میدهد و بعضی را عمر
قصیر کوتاهی عمر ما بواسطه اراده خداوند نیست بلکه بواسطه کیفر و نتیجه اعمال خودمانست
هر کس پیرامون تقوی نگردد و اقرار بخطای خود ننماید خداوند امر می فرماید که ان

شخص جبران جرایم خود را بکند و ترک هوا پرستی نماید یکی از سلاطین این دودمان (ووئی تیم)
چند مجسمه از چوب بساخت و انها را ارواح اسمانی نامید و معبود خود قرار داد و مستخدمین
زیاد برای حمل و نقل انها بگماشت و بعضی از ان مستخدمین نماینده ان بتها بودند کاهی در بازی
یکی از ان بتها را میباخت و نماینده او را فحش و دشنام داده کاهی یکی از ان نماینده ها را بقتل
میرسانید روزی پس از قتل یک نفر از انها خونش را در کیسه چرمی ریخته بر چوبی مرتفع
بیاویخت و تیرهای متعدد بطرف ان رها کرد روزی صاعقه در هوا پیدا شد و در
طرفة العینی او را هلاک نمود پسرش از او بدتر و پسر او نیز شباهت بایشان داشت بی رحمی ها
بسیار نمود خونها ریخت و شهوت رانیها نمود فردی از رعایا قصد قتل او کرد چون بر مقصود
توانا گشت دخترش تاکی را بحباله نکاح امپراطور در اورد تاکی بر امپراطور غلبه یافته در
بیرحمی و سفاکی دمساز او همدستان گشت و گفت رعیت باید از پادشاه بترسند و امر کرد تا استوانه
چوبی بساختند و ان را با اتش سرخ کرده میز مودند تا مقصران را به بغل گیرد و بدن او
کباب شده بمیرد وزیری هم از دخترش را بامپراطور داد ولی ان دختر راضی بوحشی گری
و سفاکی نشد امپراطور امر کرد تا سر از تنش جدا کردند و ابگوشتی از اعضای وی ترتیب داده
به پدرش خورانیدند وزیری دیگران استادی را فراعنه و نمارده را از این کردار بازمانی ممنوع
داشت امپراطور گفت نه تو واقعا بسیار مهمد و حاست اما میگویند قلب عاقل هفت سوراخ دارد
چون اطمینان باین روایت ندارم باید شخصا امتحان کنم پس امر کرد تا شکم او را پاره کردند و
قلبش را بیاوردند این بود که افتاب این خانواده افل و غارب گشت و سلسله دیگری بعرصه
ظهور امد در این اوان هنوز بی رحمی پادشاه ساکت نگشت پس وزیر دیگر را بکشت و شکم
زنی را پاره کرد تا رحم او را مشاهده نماید در زمستان چند نفر را دید پا برهنه میروند
امر کرد تا پاهای انها را بریدند تا مغز استخوان ساق انها را به بیند یکی از شاهزادگان منتسب
او را نصیحت کرد قصد قتل او را نیز نمود وی مجبور شده خود را بجنون زد و از چنگش رهائی
یافت باغی برای محبوبه خود تاکی بیاراست و ان را به لوتائی یعنی برج گوزن مسمی کرد
درهای ان باغ از یشم بود و دو فرسخ عرض داشت و شش ماه از ایام سال را تاکی در ان
باغ می زیست و امر کرد تا جوانان اناث و ذکور در ان قصر حاضر می کردند و شب را

آئین خونک تسو

باشعلها مثل روز روشن می نمود می فرمود تا انجوانان برهنه شوند و در حضور وی
هر کاریکه از انها خوشنود میشد مرتکب کردند واگر کسی بی اجازه وارد میشد مجازات
وی قتل بود عاقبت کار چنان شد که تالها و مستیها و فسق و فجور و ازول قبایح در ان
باغ شیوع یافت و و وانك که یکی از صاحب منصبان نظامی از قرار معلوم شاهزاده بود
برای ذات مقدس پرودگار و ارواح مجرده قربانیها تقدیم کرد و بخلاف این امپراطور
متمرد که چوسن نام داشت یاغی شده لشکری بیاراست و سازنبرد داد پس از انکه از
مقاتله و مصادمه سیلهای خون جاری شد چوسن منهزم گشته ببرج کورن که عمارت
سلطنتی و در انجا بود بشتافت و لباس سفید در بر کرد امر نمود تا عمارت را باتش برافروختند
و خود را در اتش انداخت و وانك پس از تسخیر امکان امر کرد تا سر ناکی را نیز از تن جدا ساختند
اما و و وانك پس از اراستن لشکر خطابه های مفصل در اطاعت اوامر الهیه و احترام ارواح
مجرده و خیرخواهی رعیت و اصلاح مملکت ورد اوضاع و بی رحمیهای چوسن برخواند مشق
نظامی تعلیم داده با جرئت و جلادت قدم پیش نهاد این بود که مظفر و منصور گشت سر
سلسله دودمان شیم گشت بدایت سلطنتش (۱۱۲۲) سال قبل از مسیح بود دودمان کی
(۸۷۲) سال سلطنت کردند و عدد سلاطین این دودمان (۳۸ بود) و وانك پس از استقرار
بنیان سلطنت قربانیهای لازمه را که از حیوانات بود بدرگاه خدای تقدیم کرد
مخفی نماناد که پرستش خدای در این ایام با پرستش ارواح مجرده و دلالت که ان را یکی
از نمایشهای خدائی میدانستند شرک یافته بود لهذا نمیتوان این سلاطین را خداپرست
حقیقی و موحد خواند علی ای حال وو وانك وزرای عاقل کاردان فراهم کرده امور
مملکت و ملت و سلطنت و مملکت را اصلاح نمود و اطاعة و محبت و وفا و صداقت و علم
و فلاحت را رواجی تام داد فرزادیان سابق را که به همراهی چوسن با وی جنگ کرده بودند
نوازش نمود و کیت سو عموی چوسن را که با دیوانگی مجعول از مرگ رهائی یافته بود احضار
نموده نهایت ملاطفت و مهربانی را با وی بجای اورد و توضیح قوانین سابقه عتیقه را ازوی
خواستار شد کیت سو گفت شنیده ام کوشن از طوفان جلوگیری کرد لهذا عناصر خمسه را نا قصاحتی
حاصل شد و خداوند متعال قوانین نهمه را که اصول ایمان در انها مندرج است بوی نداد

اجداد پرستی

دچون پسرش یو برتخت حکمرانی و فرمان روائی جالس گشت ان قوانین نهمه را با الهام بوی داد
و این باعث تکمیل ایمان او گشت قانون اول معرفت عناصر خمسه است قانون دوم شناختن حواس خمسه
قانون سیم اجرای هشت دستور العمل دولتی است چهارم تطبیق اشیاء خمسه زمانی پنجم شناختن بود
و سلطنت ششم اجرای سه امر مستحسن هفتم تحقیق مسائلی که مورد اطمینان و یقین ما نیست هشتم توجه
باشیائی که نماینده و مدلل معدی باشند نهم تحصیل سعادات خمسه و اجتناب از شش امر

اما عناصر خمسه اینانند

اب و اتش و چوب و فلزات و خاک اب مرطوب و مایع است اتش سوزنده و صاعدات چوب قابل
انحنا است و فلزات قابل ذوب و زمین قابل برومندی و حاصلخیزی اب و نمکی و شور است و اتش
تلخ و چوب حامض است و فلزات تند و اکال قابل حاصلخیزی است شیرین است اما حواس خمسه
عبارتست از هیکل انسان و قوای ناطقه و باصره و سامعه و متخیله هیکل انسانی باید موقر و قابل احترام
باشد و کلام وی با وفا و مهربانی قوه باصره ممیز و روشن باشد و قوه سامعه کامل و دقیق و متخیله
نافذ و عمیق همچنان هیکلی قابل ترقیات ظاهر و مدارج عالیه کمال و مورد حسن ظن و اطمینان
انام خواهد بود

اما هشت قانون دولتی این است

تهیه اذوقه تحصیل ثروت مملکت فراهم کردن تشریفات اقامه وزارت فوائد عامه داشتن
وزارت علوم وزارت عدلیه حسن سلوک با خارجه حاضر داشتن قشون تحت السلاح
اشیاء خمسه زمانی این است

تعیین سال تعیین ماه معرفت کره شمس معرفت سیارات معرفت اعداد هیئاتی مقصود
از محور سلطنت راستی و صداقت است که باید سلطان در امور مملکتی دارا باشد و باید سلطان
رئوف و مهربان باشد و مردم را بزهد و تقوی ترغیب و تقویت نماید و رعیت همیشه تاج خلق
و عادات سلطان اند پس باید خود نمونه هر کار درست و هر امر صحیح بوده ارباب کمال را احترام
نماید و مردمان بی هنر را مستخدم نماید سه عمل مستحسن راست گفتن و عدالت در حکمرانی و بردباری
هنگام اغتشاش مملکت است و مردمان مفسد را از میان برداشتن و لطف و قهر را در مورد خود بکار
بردن اینها از وظایف سلطان است و غیر از سلطان کسی حق ندارد در ظروف گران بها غذا بخورد

آئین خونگ تسو

ومجازات آن هلاکت است در مطالبی که مورد اطمینان و یقین نباشد باید از جانب سلطان شخص
امینی مأمور رسیدگی شود و هرگاه در اقدام بامری سلطان و رعیت اختلاف داشته باشند فال
لاکپشت بنام هرکه به بیرون آید او فایز و مظفر خواهد شد و در این باب تفألات دیگریست که از
مقصود ما خارج است (تاریخ چین ۸۰) اعتدال باران و باد و سرما و گرما که لوازم چهار فصل اند
لازم است و هرگاه یکی از اینها از حد اعتدال تجاوز نمایند مصائب شدید وارد گردد اگر زهد و تقوی
در میان انام بکمال رسد باران بموقع خواهد آمد گرمی هوا از درست رفتاری و احتیاط مردم است
داد و دهش اسباب بروز سرمای باوقت است و هرگاه ریاح عاصفه در هنگام مناسب آیند نشان
نظم و سیاست مملکت است مفاسد اخلاق رعایا باعث باران دائمی است و عمی و جهل مردمان باعث
خشکی هوا و تنبلی ایشان باعث حرارت فوق العاده و عجله ایشان باعث سرمای دائمیست و اگر صلاح
خود را اندازند باعث وزیدن بادهای متوالی است با این انتظام و حفظ ترتیب صحیح روزگار بکام
کام انجام یابد مقصود زندگانی حاصل شود سلطان و رعیت باهم در آشتی باشند و اگر این انتظام
مراعات نشود قحط و غلا و صیحه و ابتلا روی دهد ستارگان آسمان نماینده ملل روی زمین اند
بعضی ستارگان میل باد دارند بعضی باران کوتاه شدن شب و روز از گردش ماه و آفتاب معلوم
میشود و آمدن باران از حرکت ماه است نسبت بکواکب

اما سعادات خمسه اینانند

طول عمر ازدیاد ثروت آسایش و رفاهیت عشق و تقوی وعاقبت خیر و شش بدبختی عبارتست
از عمر کوتاه وابتلای بامراض غم و پریشانی فقر و کینه و عداوت ضعف و ناتوانی و اذیت
پس از ختم صحبت کیت سو و وانک الها رشعف بی اندازه نمود و او را بحکومت شبه جزیره کره
منصب داشت این نصایح مشفقانه اثری نمایان بخشید وصیت عدالت و وانک و سطوت او
در اطراف و جوانب اشتهار یافت و از ممالک بعیده باج و خراج تقدیم وی می داشتند بعد از
و وانک پسرش چنک وانک بجلوس تخت سلطنت نایل شد و چون جوان بود عموی او چو کنک
نایب السلطنه شد و با مور ملک و ملت نیک بپرداخت در عهد وی سکه مس که در وسط
سوراخ مربعی دارد ساختند و خود وی در علم هیات ماهر بود و آن علم را ترقی داد و چون
چنک وانک بفرمان روائی رسید عموی خود را بتسخیر بلاد مشرق مأمور فرمود و او واقع

اجداد پرستی

وضرورت قرین گشت در این تاریخ بعضی از اهل مملکت نیل (که مصر باشد) بچین پناه بردند و آنها را
پذیرائی شایان نمود چو کنک با بعضی از وزراء و ندماء سلطان جوان را نصیحت مینمودند و علم تهذیب
و اخلاق و علم موسیقی هیئات و محبت خلاف و رزم آزمائی و مجازات اشرار و وضع سلوک با اکابر
و رجال و هر چیست و بلند بوی تعلیم دادند و مواظب احوال وی بودند و این مایه ترقی و بقای نام
نیک او گشت کتاب شی کنک که حاوی اشعار است و کتاب دیگر که از تشریفات مذهبی صحبت دارد
از چو کنک مانده است و چنک وانک در صغر سن وفات یافت قبل از ارتحال سران سپاه
و رجال دولت را حاضر کرده سفارش فرزندش چو بیان نمود و وداع ایشان گفته و یک
روز وداع جهان گفت هنوز چو سن نیابت سلطنت را متقبل بود پس امر کرد تا پادشاه صغیر
آتش را اطلاع دادند که برای پدر خود تعزیه باشد و هنگام مناسب مجلس شاهانه بیاراست
و سران سپاه و رجال درگاه ملوکانه حاضر شدند چنانچه رسم آن مملکت بود میزها و چیزها
و جواهرات و لوازم اطاق سلطنتی را فراهم کردند و خدمه و فراشان که هر یک تبری یا نیزه
در دست داشتند و مورخ بزرگ دولت حاضر شدند پادشاه جوان با لباس رنگارنگ
بر محل مخصوص ایستاد نایب السلطنه جدید جواهر گران بهائی را که برای تزئین سلطان حاضر
کرده بودند در دست گرفت و در زیر تشریفات ظرف مخصوص با یک قطعه جواهر در دست
داشت و مورخ بزرگ بالای نردبانی که برای مهمانها گذاشته بودند ایستاده وصیت
نامه پدرش را خوانده بد و تقدیم کرد و آن وصیت نامه متضمن این امر بود که سلطان جدید
قوانین موضوعه اجدادیه را در نظر داشته در صدد اصلاح امور رعیت و حفظ آیت
باخلاق حسنه ایشان باشد و پادشاه جواب شایان گفت و ظرف و جواهرات را گرفته
سه دفعه تعظیم نمود سه دفعه شراب بزمین ریخته بمردم تعارف نمود و نایب السلطنه
آنظرف را گرفته پائین آمد و زمین خدمت ببوسید و بالا رفته از آن شراب بزمین ریخت
و لب خود را بر آن بسود و ترتیبات دیگری برای جلوس پادشاه لباس رسمی از تن
بیرون آورده لباس عزا بپوشید این پادشاه نیز بعدالت و صداقت ایام سلطنت
خود را بپایان آورد و فلاحت را ترقی داد این سلسله پادشاهان هر قسم تربیت و مملکت
بمردمان رعیت نوازی و کوزه گری تعلیم مینمودند و موانک که یکی از سلاطین بعد

بود بارواح مجرده زمین و دریاچه مقدس نیك قربانیها تقدیم کرد و روزه و نان تقدمه
درمیان ایشان معمول بود مخصوصا ذکران درموقع تشریفات زراعت شده است که سلاطا
باسران سپاه سه روز روزه میگرفتند استحمام کرده سلطان قدری از شراب بزمین میریخت
وازان ریخته میاشامید انگاه گاواهن بدست گرفته چند خط زمین را شخم میکرد باقی را
رجال واکابر شخم میکردند ازان پس برعیت مشغول می شدند وسلطان قدری ازگوشت
گاو قربانی رامیخورد باقی را برجال می داد وچنان میدانستند که اگر تقصیری دراجرای این
مراسم بعمل اید مورد غضب خدامی شوند بعضی ازاین سلاطین بی هوده ولهو ولعب دوست
بودند مثل یو وانك که محبوبه داشت که برای وی همه قسم عیش وطرب حاضر ومهیا این
محبوبه راخنده بلب نمیامد اخرالامر پادشاه صاحب منصبان نظامی امر کرد که هر زمان اتش را
در اماکن مرتفعه افروخته بینند بدانند که پادشاه در خطر است وبا افواج خاصه حاضر
شوند این عمل را کرارا بجای اورد وچون سربازان ورؤسای نظام حاضر می شدند ایشانرا
استهزا می کرد وازاین مسخره ملکه در خنده میشد اتفاقا ولیعهد پادشاه مغضوب شده
ازانتظار جهانداری محروم گشته باما در خود بتاتار رفت ودیگری رتبه ولیعهدی یافت
روزی که دفعات مسخره واستهزای پادشاه کرارا اهل نظام را بغضب اورده بود جماعت
تاتار که ولیعهد مستحق راپناه داده بودند برسر یو وانك تاختند چون خبر بفوج رسید اعتنائی
کمتر کردند که این مرتبه هم فریب درکار است ونیامدند پس سلطان بواسطه نداشتن قشون
کافی بمعرض هلاك رسید وتاتاریان محبوبه او را باغنایم واموال الغارت بردند بعضی از
رؤسای ایلات تاتاریان را ازخاك خود بیرون کردند وذکر این پادشاه در تواریخ
چین بطریق هجو ومسخره شده است

پینك وانك یکی از سلاطین بعد بود که باو لقب سلطان فلکی دادند واین لقب بعدها در چین
شایع گشت اما بواسطه بیقابلیتی پادشاهان نظم مملکت از دست رفت بحدیکه کرارا
تاتاریان تاخت وتاز کرده وتاراج می نمودند بااین اغتشاشات داخله وخارجه
علم علوم روحانی سرنگون گشت ومردمان بخیال حفظ اموال وحراست احوال از اشتغال
اشتغال باموری روحانی سرد ودلگیر شدند

درظهور لائوتسو وتعلیم او

در اوانی که اغتشاش ملکی چنین دلها را از اقدام بامور ملکوتی باز داشته حیرت وحسرت
توام گشته امن وامان ازمیان رفته بود باجازه ان یگانه خدائی که زمین واسمان را ازعدم
بوجود اورد وعموم خلایق را بوسایل مختلفه ازمحبت وعدالت ومرحمت خود اگاهی داد
مقارن روز چهاردهم ماه نهم سال (۶۰۴) قبل از مسیح که (۵۴) سال قبل پیدایش
کنفوسیوس باشد لائوتسو از عالم غیب بعرصه شهود قدم نهاد وتفصیل تولد او از قراریکه اتباع
او میگویند از این قرار است

پدر لائوتسو شخص دهقانی بود که تاسن هفتاد سالگی زن اختیار نکرده در ان ایام زن دهاتی را
که چهل سال سن داشت بمزاوجت اورد بواسطه تاثیر یکی از ستارگان ان زن حامله شده
هشتاد ویك سال ان طفل درشکم وی بزیست این طول حمل باعث رنجش مولای ان زن شد
لابد او را بیرون کرد وان بیچاره درصحاری وییلاقات گردش میکرد تا اینکه بزیر درخت الوئی
ودرانجا استراحت نمود دراینچنین هنگام وضع حمل وی برسید وپسری اورد که موی سر وموی
ابرویش تماما سفید بود او را درخت الو نام نهاد وچون گوشهای وی دراز بود وبرا درخت
الوی گوش دار مسمی کرد اما مردمان او را بملاحظه موی سفیدش لائوتسو یعنی طفل پیرمرد خواندند
احادیث واخبار چینی مینویسند که لائوتسو قبل از پیدایش عالم وجود داشته است وحقیقت وی
ازنور پروردگار سرشته شده است وعناصر بسیطه غیرالیه بواسطه وجود او بود وهنگام خلقت
خلقت عالم در وسط اوقیانوس ایستاده درفضاهای صعود میکرد واب وگل را ماخذ تمام مخلوقات
معین کرد پس از رسیدن ببلوغ کتابدار یکی از سلاطین چو گشت وان کتابخانه بزرك را که
هرقسم عقیده ومذهب واثین درکتابهای ان مثبوت بود درتحت تصرف میداشت وبنا
ممارست میکرد وشغل مورخی دودمان چو از جانب سلطان برای وی معین گشت ازاین
جهة میل وافری بتحصیل علم عقاید قدیمی چین داشت ودران ضمن ازعقاید هند اگاهی
یافت وبعد از چند سال بمغرب چین مسافرت نمود واحتمال میرود که بعضی از اسرای
بابل را ملاقات کرده عقاید خداپرستی وخداشناسی را ازایشان استماع نموده درانصورت
اسیری اسرائیل اسباب خداشناسی چینیها شد اما درانخصوص ذکری در کتاب او نیست

وکتاب او الیوم مسلّم و محل اعتماد تمام مورخین چین است و در اشعار غیر مجمعه نوشته شده است
در سنه دویست قبل از مسیح حکم بسوزانیدن کتب نمودند و کتاب لائوتسو از آن حریق محفوظ
ماند افسوس است که آن کتاب فعلاً در دست بنده نگارنده نیست تا مختصر آن را برشته تحریر آورم
با کثرت مشاغل طولانی الیوم خواستن یا پیدا کردن ترجمه آن رساله مقدور نیست وچون این
اطلاعات از کتاب تاریخ چین ترجمه آقا میرزا محمد خان ندیم السلطان اخذ شده است و آن
کتاب تاریخ سلطنتی و ملکی چین است و عقاید مذهبی کمتر در آن مندرج و الیوم از سایر کتب
که در کتابخانه بنده یافت میشود بواسطه مسافرت کتابی در دست نیست با این مختصر که در
کتاب مذکور مسطور است قناعت میرود شاید بعدها فرصت تطویل مقاله ممکن است لائوتسو
معتقد است که از برای موجد و پدید آورنده عالم صورت و هیولائی هست و حقیقت انسان متّخذ
از آن هیولا است و چون انسان از تعلق و ارتباط جسمانی و دنیوی فارغ گشت آن اصل پر چشمه
خود معاودت خواهد کرد همچنان تمام موجودات بمبدء و اصل خود مراجعت می نمایند اما آن
اصل اول و عقل کل ذاتی است غیر مادی و غیر حادث و تمام موجودات هیاکل و مظاهر اویند آن
ذات اقدس قبل از وجود هر شیئ یگانه و تنها میزیست و چون برای او اسم شایسته پیدا نمود او را تائو
یعنی عقل محیط عالی خواند از این رو است که بیرون او تائوئی خوانده میشوند تائو عنصری بیافرید
و از آن یک عنصر تمام موجودات را بعرصه ظهور آورد بعبارت دیگر درباره الوهیت ثلاثه این است
تائو واحد را خلق نمود واحد دو را خلق نمود و سه تمام موجودات عالم را خلق کرد تمام موجودات
از نوع اناث مأخوذ است و حاوی نوع ذکور میباشد اشخاص که ذات اقدس الهی را شناخته اند
و میدانند که باید بمبداء اصلی معاودت کنند بدبختانه باید چند دفعه بمیرند و زنده شوند تا معرفت
ذات احدیتش را تحصیل نمایند و این عقیده تناسخ و حلول ارواح است که دیگران هم اعتقاد
دارند بتکمیل مراتب روحانی پرداختند و بمواظبت و پرورش جسم نپرداختند تا بملکوت آسمان
نایل گردید

ایضاً از کلمات او است شخص متقی دل سخت نمیشود بلکه قلب خود را مثل سایر مردمان تربیت
مینماید با مردمان پرهیزکار سلوک شایسته واجب است همانطور با مردمان فاسد العقیده باید رفتار
خوب و صحیح داشت با مرد صادق و نیک فطرت و کاذب و دروغگو محبت یکسان واجب است مرد

پرهیزکار با نهایت آسایش زندگانی میکند و اگر دغدغه خاطر راه دهد در راه آسایش بنی
نوع است چون در این ایام خاندان سلطنتی را زوال و اضمحلال روی داده بود لائوتسو کراراً
از آن اوضاع شکایت کرده مردم را بعادات قدیمه که در ایام آن سلاطین معمول بود دعوت
می نمود ولی از خود سلاطین شکایت میکرد و میگفت علت گرسنگی و بدبختی ملت تحمیلات
فوق الطاقه دیوانی است اگر نگاهداری ملت کار مشکلی است جهه آن است که مشاغل لایطاق
بایشان رجوع می نمود و این باعث سرکشی و طغیان است و اگر ملت بمرگ خود راضی است جهة آن است
که تحصیل معاش برای افراد مشکل است چه که میدید امور حکومتی بی نظم و انتظام است و منشاء
بدبختی های مردمان لهذا در کتاب خود فصلی مشبع در قوانین سلطنت برنگاشت و آن فصل
(۳۰) کتاب او است مختصر این مقال آنکه اول لازمه سلطنت سلاطین پرستش ذات باریتعالی است
استعداد نظامی و سخت گیری برعیت اسباب بدبختی آنها است و سلطانی که از روی جبر و از روی
ظلم و تعدی سلطنت نماید اقتدارش موقتی بلکه یک روزه خواهد بود

ایضاً من کلماته

کسیکه بحال خود معرفت دارد میتوان او را عالم و باسواد دانست و آنکه از نفس خود جلوگیری
نماید میتوان گفت قوی است و غنی آن شخص است که ما یحتاج و غیر ما یحتاج خود را بداند آنچه
در خاطرها بماند و در حافظه ها ثابت باشد همانا امور خیریه بزرگ است پس از شیوع
شهرت تعالیم لائوتسو در زمن (?) شیخوخیت او کنفوسیوس بعرصه شهود آمد و شرح زندگانی
وی انشاءالله در موقع خود مرقوم خواهد آمد و محبت لائوتسو در دل کنفوسیوس اثر کرده و
میل بنیل بفیض ملاقات وی او را مطلوبی عظیم بود و چون این مقصود حاصل شد کنفوسیوس
عقاید شخص لائوتسو را جویا شد عوض جواب ملامت شنید و لائوتسو گفت سؤال بیجا
بوده است چه که عقاید و تعالیم وی در میان خلق منتشر و معروف است یا اینکه کنفوسیوس
متکبر و مغرور است و کبر و غروری معروف همه خلق بوده است آخر آیا (?) بوی گفت شخص
عاقل میل دارد که مجهول الاسم و بی نام و نشان باشد و از اشتهار فرار نماید زیرا
بخوبی میداند که آنچه از انسان باقی است همانا نصایح و مواعظ و آثار وی است که نزد مردمان
با استعداد چون دفینه گذارد و با هر کس جوشش آمیزش حاصل نه نماید بلکه بمواقع دقایق گرد



تصویر خونگ فوتسو یا کنفوسیوس شارع چینی

هنگام مساعدت ایام باید سخن گفت و در غیر آن باید لب فرو بست داونده گنج آن را مخفی خواهم ساخت تا از چنگش نربایند همچنان مرد متقی زهد فروشی و تدلیس نمیکند و اعلان نمی نماید که وی خیلی عاقل است این است آنچه میتوانم بشما اظهار دارم جواب کنفوسیوس معلوم نیست ولی چون شاگردانش سؤال کردند که در حق لائوتسو چه میگوید جواب گفت هر آینه اگر طیور میپرند ماهی شنا میکند و چهارپایان میدوند از اینها تعجب و حیرتی نیست میدانم چگونه آنها را باتور میگیرند و چهارپا را با تله و طیور را با تیر سوراخ میکنند لیکن چه طور اژدها بر باد سوار شده باسمان میرود نمیدانم و امروز لائوتسو را حالتاً مثال اژدها دیدم روزی لائوتسو از کنفوسیوس سؤال کرد آیا تائو یعنی عقل کل یا خدا را پیدا کرده اید در جواب گفت بیست و شش سال است که او را میجویم لیکن تاکنون پیدا نکرده ام و هنگامیکه از یک دیگر مفارقت یافتند لائوتسو گفت شنیده ام که اغنیا هنگام مرخص نمودن دوستان آنها را با عطایا و هدایا روانه می نمایند و مرد عاقل بدوستان خود نصیحت میدهد من غنی نیستم ولی با کمال حقارت خود را عاقل میدانم معروف است که لائوتسو از آب زندگانی خبر داد و تسن شی هوانگ تی که از امپراطوران بزرگ چین بود در سنه ۲۱۱ قبل از مسیح برای تحصیل آب زندگانی زحمات فراوان کشید پیروان لائوتسو را چهل و سه ملیون نفوس گفته اند

در ظهور کنفوسیوس و تعالیم او

کنفوسیوس نام آن دانشمندیست که ۵۵۱ سال قبل از مسیح در مملکت چین در ایالت کوچک او در ماه یازدهم سال دوازدهم سلطنت کنگ وانگ که از خانواده چو بود تولد یافت چونها او را کنگ تسو و کیو (یعنی تل یا کوه کوچک بملاحظه پیشانی بلند و کوه مانند او) و چونگ نی و خونگ تسو که اسم خانواده او است و خونگ فوتزی میخوانند و لاتینان این اسم مذکور را اختیار نمودند پدر کنفوسیوس چولیانگ هو نام داشت و حکومت قریه تسو با وی بود از زوجه اولش نه دختر بوجود آمد و از زوجه دوم پسری ضعیف و نحیف که بزودی در گذشت و چون پسری نداشت خود را بی وارث حقیقی دانسته زنی دیگر اختیار کرد و آن دختر جوانی بود از خانواده سلاطین ین که بعد از عقد و ازدواج از شوهرش تمنا نمود که با وی بتپه نیکو مسافرت نماید و در آنجا آن زن جوان از درگاه حضرت احدیت

آئین کونک تسو

باگریه وناله وضراعت درخواست نمود تا از تائیدات الهیه اورا ولدی مرحمت شود ده ماه دیگر پسری از وی متولد شد و نام او را کیو کناشت حوان موهوم لیکن نام که دیدارش تمام ایست هم درباغ ایشان مرئی شد و از شکمش سنگ یشمی بیرون آورد که عبارات دران مسطور بود زمانی که ستاره اقبال دودمان چو غروب نماید طفلی که مثال آب چشمه صاف و زلال است بعرصه وجود اید و طولی نخواهد کشید که سلطنت با وی خواهد بود ولی بدون انکه مستعمرات و متصرفاتی برای خود تحصیل نماید چون طفل متولد شد دو اژدها بالای منزل وی دیده شدند و پنج مرد پیر بخانه وی آمدند و صدای سرود خوش آیندی در هوا شنیده شد که جماعتی از نفوس مجرده می سرائیدند و عبارت ذیل را میگفتند ملکوت آسمان از تولد پسر مقدس شاد و مسرور است و بعضی علامات و امارات در بدن او نمایان بود که دلالت براین داشت که او ودیعه الهیه است (چون الیوم کتب چینی در دست نیست واین روایت در کتب دیگر درباره تولد کنفوسیوس دیده نشده است ممکن است از اختراعات مورخین خارجی باشد) این طفل والده خود را که بیوه بود اطاعت میکرد و پیرمردان و هر بزرگتر از خود را بس محترم میداشت وچون برای اجداد خود قربانی میکرد بسجده درافتاده جبین برخاک می سود در سن هفت والده اش او را برای تحصیل بمدرسه عمومی فرستاد اندکی نگذشت که از عموم همشاگردان و رفقا پیشی و بیشی یافت هوش و ذکاء وی از تمامی سبقت گرفت از اینجهة معلمش او را نایب و خلیفه خود نمود وچون هفده سال از عمرش بگذشت قلب و مال او رو بها و مقاصد بزرگ از زهد و تقوی و تبعیت اخلاق حسنه قدما کرد در این بین مادرش او را مجبور نمود تا حرفه برای خود اختیار نماید لهذا از جانب حکومت امتیاز بیع وشرای کل حبوبات بوی واگذار شد اگرچه در انظار شان و وقاری در اختیار این شغل نبود هنوز تجارت و خواری آن نظر نینداخت چنان دانست که بدولت و ملت خدمت میکند و باکمال اشتیاق بان منصب و خدمت اقدام کرد و بدون انکه رسیدگی و تنظیم امور راجعه باین شغل را بدیگران واگذار نماید هر صباح علی الطلیعه بمقر بیع وشری حاضر شده چند نفر از اهل خبره با خود همراه داشته خوب و بد حبوبات را معین مینمود و نرخ عادله که موجب منفعت و دلگرمی بایع و مشتری باشد مقرر میداشت و تعدیاتی که در این امر مرسوم بود

اجداد پرستی

ممنوح نمود و در هنگام فرصت از زارعین و اهل اطلاع انچه مایه ازدیاد فلاحت و قوت حبوب و حفاظ انها از حشرات الارض و سایر لوازم ترقی ارزاق بود استفسار مینمود حتی هنگام فروش نرخ عادله انها را معین میکرد و برای تقویت هر زمینی که انواع حبوب را لازم بود تا حاصل فراوان آورد سعیها مبذول داشت و از هر حیث باعث خوشنودی زارعین و امتنان مردمان عصرش میبود

در سن نوزده سالگی مادرش با اجابر زنی کیاک انشی نام برای او بعقد در آورد و سالی بعد او را پسری پو نام بوجود امد پادشاه لو یکی از صاحب منصبان محترم را با یک ماهی قیمتی علامه نشان احترام بود بتبریک تولد ان طفل فرستاد و وعده کرد که بعد از یکماه در جشن مولود ان طفل حاضر شود کنفوسیوس ان ماهی را پذیرفته عنایات پادشاه را بپسرش ارزانی نام نهاد و ان اسم حفید ان ماهی بود و اهالی شهر از ان لیاقت وی در هر زمین و زمان خورسند بوده او را بحکومت تمام شهر انتخاب نمودند که در ییلاقات اطراف هم دخل و تصرف اصلاح نماید حتی وزیر پادشاه اختیار تمام صحرای اطراف و گله ها و رمه ها را با اقتدار تمام بوی ارزانی داشت در این وقت سن او به بیست و هفت سال میرسید باطراف و جوانب گردش کرده صاحبان املاک را نزد خود میخواند و اگر قحط و غلائی روی داده بود علت ان را معین نموده علاج میکرد از ترغیب و تحریص مردمان حفظ و ترقی احشام و اغنام دقیقه مضایقه روا نداشتی بلکه برای همراهی با ایشان گاهی خود برای توجه گله بیرون رفته شبانی میکرد و تا مدت چهار سال که باین شغل مشغول بود عمل زراعت و فلاحت و خصب ارزاق و فراوانی حبوب و کثرت احشام و اغنام بالاگرفت و از هر جهة رفاهیت انام و راحت خاص و عام فراهم گشت

در سن (۲۴) مادامیکه بخدمات دنیوی و اطعام مردمان میپرداخت او را عارضه روی داد که ذات البین و تعلیم امور دینی و دنیوی بود و ان این بود که مادرش در سن چهل سالگی وفات یافت در ان ایام احترام بدن اموات از میان رفته مثل سابق بمراسم عزاداری نمیپرداختند اگرچه لباس عزا را احترازا از مشاغل یومیه معمول بود کنفوسیوس ان لباس را بپوشید و تا مدتی در منزل ماند و پس از انجام تشریفات امر کرد تا مادرش را در مقبره پدرش دفن نمودند و گفت الانکه مادام حیات اتفاق داشته اند هنگام ممات نیز باید یکجا باشند پس انها را پهلوی یکدیگر گذاشتند و در تابوت های محکمی که چوب انها چهار رشت قطر داشت جا دادند و تابوتها را با روغن اندودند

آئین خونک تسو

که بدنها بزودی فاسد شود ولازم بود که مدفن اموات درزمینی بکرباشد که کشت و زرع دران نشده باشد وچون احترام ابدان ان چنانکه دران ایام معمول بود درنظروی بی قدر بود آغاز موعظه نهاده میگفت بنی نوع انسان اشرف مخلوقات است وهرفرد نماینده تمام نوع است پس هرفردی بمنزله سلطان زمین محسوب باشد وسایر موجودات محکوم ومطیع امرانسان اند پس اگرانسان بعدازمرگ مثل حیوانات ومواد البته متروک شود وجسد اورا امتیازی نباشد شخص اورا بی احترام دانسته سلب لیاقت ازاو نموده اند انچه اخلاف متأخرین اختراع نمایند وبعرصه ابداع آورند نتیجه است که ازاقدامات اسلاف ومتقدمین بظهورمیرسد پس حوادث باقیه در واقع ازمتقدمین است وعلم وحکمت و دولت وعظمت ازایشان باحفاد واعقاب میرسد ازهدایا ونعمی که اجداد محترم باولاد ایشان کرم میشود قابل امتنان ولایق هرنوع تشکر واکرام است پس بدن ایشان راباید محترماً مدفون نمود وبروح ایشان قربانیات وتبریکات تقدیم کرد تا امثال آتیه واعقابی که برورد هو واین حوادث ازقرن حالیه بایشان میرسد همان مراسم و رسوم بجای آرند واین رسم احترام اموات ازان تاریخ شیوع یافت وامروزهم درچین معمول ومجری است و خود کنفوسیوس تامدت سه سال عزاداری مادرش منزوی گشته وقت خود رابرای تکمیل تهذیب اخلاق وتحصیل بقیه علوم منصرف ومصروف داشت مقصود اصلی این دانشمند اجرای مراسم قدیمه وقوانین شایعه سابقه بود بخلاف لائوتسو که بعقل اول (یعنی خدا) اعتقاد داشته منتظر الهام واختراع قوانین بدیعه بود کنفوسیوس بمدرکات خود علم زیمناستیک وفنون را افزود هم ازصنایع شکانه یعنی علم موزیک وتبریکات مذهبی وعلم حساب وعلم کتابت وعلم جنگ وطرز راه انداختن درشکه وعرابه بواسطه اسبها و وسایر اعمال صناعیه بهره سزاوار داشت

چون ایام عزاداری سپری شد لباس عزا ازبرکنده برقبرمادرنهاد ولباس مقتضی فصل دربرکرده بسازی مخصوص مقامات حزن انگیزنواخته برای خویش اندوه شد وبخلاف رسم مردمان دنیا طلب بدیدار عزت شعار اغنیا و رجال دولت اعتنا نکرده درخانه نشست اما بزرگان ومعاریف چون اورا بجان و دل گرامی میداشتند برای کسب تکالیف سیاسیه ومدنیه نزد وی تشرف میافتند وهرسئوالی مینمودند جواب ملکی میبافتند

اجداد پرستی

روزی یکی ازحکام دولتی نزد وی فرستاده دستورالعملی کافی* دهد اما بعدازچندی خود عازم ان سامان گشته اصلاح امورانمرزوبوم را بطریقی فراهم کرد که هنگام مراجعت حاکم واهالی مانعشدند وتمنا کردند تاازحدود ایشان مهاجرت نماید وی گفت هنگام ادای تکلیف کردم الحال ادای تکلیف مقتضی مراجعت هریک ازحکام ومعاریف قدم اورابرای خود مغتنم دانسته درپذیرائی او نهایت احترام مرعی میداشتند واو باطراف ونواحی مسافرت کرده درترویج تهذیب اخلاق آنی فرو گذار نمیکرد روزی وی راگفتند دراطراف شهرکن شخصی پیداشده که علم موسیقی قدیم را خوب میداند فوراً بنزد وی شتافته بتکمیل تحصیل موسیقی پرداخت ومیگفت علم موسیقی پرداخت ومیگفت علم موسیقی ازهواهای نفسانی جلوگیری کرده بتکمیل مراتب معنوی وروحانی انسانی میافزاید این معلم علم موسیقی را سیانک نام بود

روزی که کنفوسیوس تحصیل می پرداخت چنان مشاهده کرد که سیر مضراب را ازتمام شاگردان بهتر متوجه است وچون مشق بانجام رسید کنفوسیوس گفت اکنون مراپنج روزمهلت ده تا نیک تفکر نمایم ومقصود مخترع این آهنگ ولکش راکشف دهم ان هنگام بدرس جدید پردازم پس ازیوم پنجم بامعلم گفت اکنون پنج یوم دیگر برای درک مقصود مهلت خواهم واگردرک نمایم خود را کودن ونا قابل دانسته دیگر بتحصیل این علم نپردازم اما یوم پنجم بامعلم گفت که الیوم مقصود این مخترع را بطریق کامل دانسته ام وتصور میکنم که شخصی است باقد متوسط صورتش قدری طویل است رنگش مابین سفید وسیاه چشمش درشت وملایم است رفتارش بجنب آهنگ صدایش قدری درشت وهیکل وجودش برزهد وتقوا ای وگواهی صدیق واین هیکل مجسمه احترام وعشق ومحبت است واگرغلط نکنم این شخص محترم وتوانگ امپراطورمعروف است سیانک ازفرط کیاست وذکاوت شاگردش حظی وافرالهاد داشته درجلوا وبسجده افتاده عرض کرد شما که مرد عاقل ودانائی هستید ابداً بتعلیم من احتیاج نداریداینک منم که بشاگردی شما احتیاج دارم وازاین به بعد خود را شاگرد ومرید شما میدانم الغا وبوطن مألوف مراجعت کرد وقصد نمود که مابقی عمررا صرف زندگانی شخصی نماید ازاین خیال منصرف شده بتعلیم خلق می پرداخت هرقدر اورا اصرارنمودند که بمیل خود امتیازوشأن دولتی قبول نماید راضی نشد وبخودپسندی نپرداخت تا کار وصیت اشتهاراو بجائی رسید که شیخ درپیشاب حوشتقدم دارباب ازاعالی واسافل وحاکم وپادشاه بدیدار رفتند

* برای مطالعه احوال ... [illegible]

ابن خونک تو

او مشتاق و مایل کشتند و همگی در جوزه افادات وی استفاضه مینمودند پادشاه تسی یکی از رجال دولتی را بنزد او فرستاده به بارگاه سلطانی دعوتش کرد در این بین چند نفر از جوانان باشاگردانش باقتضای وی سرافرازی میجستند و اظهار نمودند که برای کسب دانش پیروی وی کرده اند از مصاحبت انها ابا نمود و انها را با خود بدربار سلطنت برد و دانست که اگر قصد دیگری داشته باشند مزودی وی را ترک خواهند نمود پس بدیشان گفت ایا شماها چشم از پدر و مادر و برادر و خواهر و زن و فرزند میپوشید تا با من همراه شوید چون بحدود تسی رسیدند صدای موحشی شنیدند پس ملتفت شدند که شخص خود را با طنابی که بر درخت اویزان است خفه مینماید شاگردان او وارد شدند وکنفوسیوس از عرابه پائین امد و با کمال ملاطفت جهة مأیوس ان شخص را از وی سؤال نمود وی از این مهربانی متأثر شد گفت در ریعان شباب عنم به تحصیل اداب وکسب علوم بود تا بدانواسطه بنوع خود خدمت کنم و تمام ممالک چهار دریا را سیر نمودم در مراجعت پدر و مادرم فوت کرده اند و لوازم احترام انها را بجای نیاوردم این اول حزن من است از ان پس خود را عالم عاقل فرض میکردم و بعد از عزاداری متخدم پادشاه شده او نیز بواسطه لهو و لعب بمن و علم من وقری نگذاشت این حزن دویم بود پس بنزد دوستانی که در مسافرات تحصیل کرده بودم رفتم شاید عهد و وفا از ایشان مرئی شود ایشان را سرد و بی وفا یافتم اندوه و پریشانی من سه برابر شد بلای چهارم این است که مرا پسری است ناخلف بجای تسلی و اراحه ام به خلاف محبت و رضای من از بام تا شام در کوچه ها سیر کرده بسر میبرد میگوید پدر و مادرم در دود خانه غرق شده اند این چهار اندوه مرا شب و روز از زندگانی مأیوس کرده زیرا که احترام والدین بجای نیاوردم و بوطن خود خدمت نکردم و از تربیت فرزند خود مضایقه کردم و انچه را هم میدانستند و باید بدانند بوی یاد ندادم و حال انکه قصد و ارزویم چنان بود که مردمان را نمونه سلطان برنفس و دارای مقام عالی باشم در اینصورت از وجود من فایده در روی زمین نیست

کنفوسیوس با نهایت رقت و شفقت جواب داد اگرچه گناهان شما عظیم است اما بزرگتر همه خطای یأس و ناامیدیست همه خطاها را میشود جبران کرد الا یأس و نومیدی را قدم اول که در عرصه زندگانی بمضمضه لهو را دوده بخبط و خطا بوده است راهیرا که راه عقل

تصور

اجداد پرستی

روزی جریان آبها را تماشا کرده دقت می نمود و با شاگردان خود گفت دین صحیح یا اوپیشون از ان ایام بما رسیده است مثل جریان آبها و ما نیز بمتابعان خود و متأخرین برسانیم و در فن هر اقدام و عمل شرحی تعلیم میداد و باو لوکه برکنار تخت پادشاه اویزان کرده بودند چنان تعلیم داد که بملایمت شدید کار از پیش نبرد و دلو اب نگیرد و شدت و حدت نیز بکار ناید و دلو بکلی غرق کرده بلکه ملایمت باندازه و شدت و استحکام متوسط لازم است تا اب در دلو و مقصود حاصل شود از انجا بنزد پادشاه تسی رفت و تا مدت سه از موسیقی مخصوص که از عصر شون بیادگار مانده بود تلذذ مییافت

پس چند نفر از شاگردان برای اجرای مراسم دینی در انجا گذاشته بوطن خود لو مراجعت کرد پادشاه لو مقدم او را نیک شمرد اما وزرای دربار از حسدی که با وی داشتند حکومت یکی از شهرهای پست را برای وی معین کردند شاگردانش از این توهین ولی بغته برده او را از قبول ان ممنوع داشتند گفت در صورتیکه قصد تعلیم تقوی در من است اگر از این اقدام کناره گیرم دامنه گیر مستقیم گردد

روزی هنگام تفرج مرغ فروشی را به نظر اورده و نزدیک وی رفته پرسید که تمام طیوری که در این قفس به نظرم میرسد جوجه و جوانند قفس مرغان پیر کدام است طیرفروش در جواب گفت تمام طیور که بدام میافتند جوانند پیران از دیدن دام احتیاط کرده کذا دمی روند جوانانیکه با پیران همراهند از گرفتاری محفوظ میمانند اگر اتفاقاً پیر بدام افتد از این جهة خواهد بود که با جوانان همراه شده است ،

انگاه کنفوسیوس بشاگردان خود متوجه شده گفت این طیرفروش برای ما تعلیمی بزرگ است جوانان را بی باکی و تهور و عدم احتیاط و فقدان مواظبت در امور شخصی اسباب انحطاط و اضمحلال است چون اندک علمی یاد گیرند چنان خیال کنند که تمام علوم را اموخته اند و چون اندک خرجی بکار برند خود را اعلم عقلا دانند لهذا با این اطمینان سرمست شده تردید سوء ظنی ندارند و بدون از علما و پیران جسورانه اقدام بکارها مینمایند غافل که این راه راه خطا این است که بمقصود نایل نگشته در بادیه حیرت و وادی حسرت افتاده وسرگردان میشوند و بدام میافتند و بعضی از پیران شیفته و گرفتار رسمیت و اخلاق جوانان شده از روی تجاهل

بابها

اپین خولک تو

با فها اعتماد مینمایند وایشان نیز عاقبتاً پریشان وافسرده میشوند این تعلیمات فراموش نشود
روزی در ییلاقات میگشت چند شکاردوان به نظر آورد و اظهار میل یادگرفتن این فن نمود شاگر[دانش]
کفتند ای استاد این شغل وقت تو کی انسان رامیکیرد جواب کفت انسان باید از هرعلمی آگاهی یابد چه
که بواسطه این شغل است که کشت و زراعت را از حیوانات موذیه میتوان حفظ نمود و گاهی تفریح خاطر[ی]
کرد و بواسطهٔ این شغل است که سلاطین دفع خستگی از امور دولتی می نمایند اما توضیح این مسئله
آنکه در قدیم الایام سباع ضاره وحیوانات درنده بسیار در ممالک چین بایذای خلق در تضییع زراعت
واذیت مردمان فراوانی داشتند وقانون گذاران دولتی وشارعین دینی راپسند آمد که یکی از
قوانین لازمه دفع سباع وقتل حیوانات موذیه باشد لهذا آن را قانون عمومی قرار دادند که هر فرد[ی]
در مدت سال یک یا دو دفعه بشکار رود وکمند که اجداد متوفیه را که ستایش ها یکی از قوانین
اوّلیه بود یکی از بهترین قربانات واحترامات تقدیم حیوان شکار شده است وکنفوسیوس این امر را
شیوع داد در این بین پادشاه لو وفات یافت وکنفوسیوس از ریاست وخدمت دولت استعفا
داد وبخانه اندرشده بتحصیل پرداخت دیگر بار بخیال تبلیغ الام وتربیت خاص وعام واحکام رسالات
قدیمه واعلام بیانات جدیده افتاد وازمملکت چان شروع کرده باطراف ونواحی مسافرت کرد
از اوضاع ملک وملت رضایتی حاصل نکرد چه که مردمان را بزهد وتقوی مایل نیافت خاصّه
پادشاه جدید تسی را که از استماع سخنان سودمند ولی رغبه داشت ولدی البیان اظهار خستگی
میکرد پس کنفوسیوس بتعلیم شاگردان پرداخت

روزی چند نفر دهقانی را به نظر آورد که تیر میانداختند گفت در عهد سلاطین قدیم تیراندازی
مطلوب بود ولیکن نه مثل امروز که از زراعت وفلاحت دست کشیده باین امر پردازند آن کار
لازم است اما باندازه که مانع زراعت نشود

روزی که تجربات ملکی وامتحانات یومیه سلطان تسی را بنیک پیشرفت داده سنش ترقی کرده
بود کنفوسیوس عازم دربار سلطنتی گشت ساعتی که شرف حضور پادشاهی او را موعود
بود خود را حاضر کرده براه افتاد ناگهان چشمش بپادشاه برخورد که با رجال واکابر
از دستگاه سلطنتی خارج میشوند از این امر تعجب وافر بود تا آنکه پادشاه بوی گفت از آنجا
که مقدم تراین محترم میدادم باستقبال تو آمده ام پس بیا که خوش آمده وخواست که او را بر خود

تقدیم

اجداد پرستی

تقدم دهد کنفوسیوس چند قدم عقب رفته با کمال احترام گفت شخص سلطان لایق هر نوع اکرام و هر قسم
احترام است وتقدم بر همه افراد نوع داد وسزاوار نیست که خود را همچنان حقیر شمارد در جواب گفت
اگر عقلا و دانشمندان را محترم بدارم خود را حقیر نشمرده ام زیرا مراتب عقلا از سلاطین عالی تر است
فیلسوف گفت صحبت ورفتار عاقلانه شما میرساند که درجات عالیه اعلیحضرت از تصور خود تان هم
عالی تر است ولی حفظ مراتب وشئون برای عموم واجب است وسلطان در هر حال محترم است پادشاه
براه افتاد وکنفوسیوس را بعمارت سلطنتی برد وصحبت طولانی از فواید مردم وپیشرفت حال رعایا را داشتند
وچون پادشاه را مقصود این بود که ریاستی جدید بوی دهد وزیری حسود که از نفع حرام معمولی خود
بیم داشت او را مخرب سلطنت نامید وپادشاه از حسن عقیدت انحراف یافت اندحدا بوطن مالوف
برگشت

وزیری که ریاست فلاحت بادی بود ودرانسال قلّه غله ویرا پریشان ساخته بود ودرانتظار ورود وی
بود مقدم او را مبارک دانسته بخانه خویش دعوت کرد ودستورالعمل از دیاد غله وخصب ارزاق
تمنا کرد کنفوسیوس ازادای دستورالعمل صحیح مضایقت کرد وکلماتی چند که معروف هر بزرگتری
بود بیان نمود اگرچه آن وزیر ساکت شد لیکن در خلوت شاگردانش گفتند ای استاد ما را از احسا[نی]
بنوع خسته یا از بیان حقیقت دلشکسته شده چه واداشت ترا بر آنکه از طریق صواب انحراف جوئی
ودستورالعمل صحیح ترقی فلاحت وزراعت را که مایه زندگانی آدمیان است نگوئی در جواب گفت
پس مسرورم که خیال خود را از من نهفته نداشتید وحل معما طلب کردید اما توضیح این مقال [ایجاد]
این را ذان است که وزیر سائل را طمع بی اندازه است برای جمع اموال واخذ ثروت از رعایای بیچاره
وانکه آن حیات بخشندگان عمر انسان علی الدوام در زحمت واذیت بفلاحت مشغول شوند وتمامت
فایده رنج ایشان از آن وزیر کردد اگر میدانستم که زحمت ومشقی که از دستورالعمل من باید متحمل
شوند خود ایشان را مفید بود البته بیان میکردم اما چه فایده که زحمت خلقی را برای فائده
یک نفر فراهم نمایم

یکی از اقوام وزیر سابق الذکر که خود شهم وزیر بود وهواره فیلسوف را محترم میداشت در موقعیکه
غلای تراغلائی حاصل شده بود هزار پیمانه برنج برای وی فرستاد کنفوسیوس مثل کسیکه طلب خود را
داشته باشد آن برنج را دریافت کرده آنها را مجانی نمود وبزودی تمامت آن را بخارج شهر حمل داده

امین خونک تسو

با معتاجان و مساکین بهره داد و بشاکردان خود گفت این عمل از ان جهة بجای آورده‌ام تا وزیر دانسته شود
که بتکلیف عمل کرده است و من بعد امور خیریه بیشتر اقدام نماید و از کبر و خود پسندی دست بردارد
روزی تقسیه و دیو رسیدند در انجا برای دعای باران قربانی کرده بعد از قربانی علی آکرشیم میرقصیدند
کنفوسیوس بعموم شاکردان گفت بروید و در صحرا تماشا کنید تا انچه که یکی از انها بود گفت ای استاد ایا شخصی
که میل بتقوی دارد برای او واجب نیست که از انچه باعث شبهات اجتناب نماید گفت مطلب عمده سؤال
کردید و این تصوریست قابل تمجید و جواب ان این است که در هر زمان و هر مکان که امکان احتیاط باید
از اجرای ان مضایقت روا مدارید در انصورت متقی و عاقل خواهید بود و مردمان هم باشما بعدالت
واحسان رفتار خواهند کرد و از اشتهار بتقوی بهره‌مند خواهید شد اگرچه متقیان از اشتهار
احتناب نمایند و شما باید در عیب خود دقیق و در دفع ان راسخ و استوار باشید و عیب دیگران را
بنظر عفو و اغماض در نگرید و با ایشان ملاطفت بجای آرید از کسی بد مگوئید و غیبت مکنید انچه عیب
بدگوئی مردم از شما بشود از ان اجتناب نمائید چون شما را تحسین کنند فریفته مشوید ولی به تمجید
مردمان پر بی اعتنائی نمائید بلکه مدح و ذم و تحسین و تقدح را یکسان بپذیرید و تغییر حالت
ندهید از ان پس با شاکردان خود بتماشای رقص رفتند و ان را با رقص قدیم مخالف یافت چه که برای
مباحث و جهانی بود و حال آنکه رقص قدیمی ناشی از زهد و تقوی و پاکدامنی بود انگاه بشاکردان
خود گفت شخص عاقل هر شئ را دیده انوقت تصدیق یا تکذیب بنماید

روزی برای تفریح در ماق بازی میکرد شخصی برای استعلام مسائل مذهبی اجازه ورود
خواست کنفوسیوس وی را گفت بگوئید ملاقات من اکنون میسر نشود و از شاکرد پرسید
چه خواهی گفت جواب داد میگویم فیلسوف فعلاً مشغول با زیست گفت همین است باید راست
گفت

روزی با سه نفر از شاکردان خود که تسوکنک و یان هوئی و تسولو نام داشتند بکوه نونک
رفت چندی توقف نمود و با آثار حزن و ملال برکشت و چون جهة حزنش استفسار نمودند
گفت اینک مردمانی که برما احاطه دارند و از جوانب با انها نظر میاندازیم در فکر مصادمه
و مهاجمه دیگرند و علی الدوام برای یکدیگر در تهیه دام اند زود باشد که صدمه انها بما نیز
فرا رسد و انچه اسباب غم و اندوه محکم است اینکه علاج فنا در حالیکه از قوه ما بیرون است

اجداد پرستی

و نه می توانیم برای آتیه پیش بینی کنیم بهر حال باید این مقصود را در نظر داشت و فکر کرد که آیا
علاجی ممکن الحصول و راهی سهل الوصول در اینباب بخاطر می رسد یا نه انگاه از تسولو پرسید عقیده
شما چه باید کرد پیرارزاندل تاملی جواب گفت که من اگر بریک قشونی فرمانده و رئیس باشم ان را
بطریق نظامی صحیح ترتیب داده با دشمن می جنگیم و غالب می ایم و سرهای کشتکان را در میدان
عمومی می گذارم و خوف و رعب در دل رعایا یافته بپای تخت مراجعت میکنم و برای اجرای قوانین
قدیمه دو رفیق شفیق خود را برقرار میدارم تا اسباب تربیت انام و زهد و تقوا خواص و عوام
کردند گفت از قرار معلوم شما شخص شجاعی هستید
تسونک گفت عقیده من بر طریق دیگری است و ان اینکه اهالی تسو و تسی در خیال مجادله و مقاتله
روزی که صفها آراسته شود و جنگ را مهیا باشند در ان روز لباس در برکرده در میان دو
لشگر میایستم و از سرداران تمنا میکنم که مردمان را ساکت کرده دقیقه بکلمات من گوش
دهند پس نطق موثری بیان کرده دلها را بجوش آورده و نتایج صلح را با خسارات جنگ
مبرهن میدارم تا از مقاتله و مجادله باز ایستند و اگر پادشاه شوم تسولو را وزیر جنگ و یان
هوئی را وزیر داخله کردانم
کنفوسیوس گفت شما مردی فصیح هستید و چون یان هوئی سر بزیر افکنده سخن نمیگفت کنفوسیوس
علاج این واقعه در نظر شما چطور میرسد با کمال احتجاب و تأنی گفت اگر مرا آرزوی خدمتی باینا
نوع باشد آرزوی سلطنت در ان بوده است و خیال من مثل خیال و مقام عالی نیست من
مایل بر این هستم که در تحت سلطنت پادشاه عادل و متقی زندگانی کنم و انپادشاه نظر
مرحمت بر من داشته از من استمداد نماید اراء ناقابل مرا برای اصلاح امور ملک و ملت
اجرا فرماید انگاه زبان باز کرده بوی خواهم گفت که هیون و لیعو که یکی از معطرترین و دیگر
بدبوترین نباتات اند در یک مزرعه نمی رویند یا نو (سلطان عادل) و کی (ظالم) در مملکت
واحد حکمرانی نمایند ابدا واجب است که مردمان متملق و معیوب را دور کرد و اشخاص
صادق و متقی را بر کار منصوب فرمود و امر کرد تا خصایل حمیده ذیل را بمردم تعلیم دهند
یعنی انسانیت و عدالت و انتظام و وفاداری و صداقت و مادامی که این صفات در میان
مردم شیوع یابد دشمنی نخواهیم داشت که برج و بارو و خندق و اسلحه و قشون و اندامات

آیین خونگ تسو

دلیرانه دوست ما نتوانیم محتاج باشیم و محل خندق و برج را مزرعه خواهیم ساخت و دوست خود را از خیال اقدام بمسائل حربیه نصیحتاً ممنوع میداریم در اینصورت احتیاج بفصاحت و بلاغت و چرب زبانی و حیله و تدبیر و توکنک نخواهیم داشت و او را نصیحت میکنم که از چاپلوسی کناره گیرد و حسنات اعمال را بر هفوات اقوال ترجیح دهد اگر بعطا رفته ام مستدعی اصلاحم

کنفوسیوس از استماع این سخنان او را تحسین نموده گفت شما مرد عاقل و دانشمندی هستید (ایا اراستاد و شاگرد ذکری از قوه خدائی شد) این است تفاوت عظیم ما بین انبیا و فلاسفه)

روزی از پسرش خونگ لی پرسید ایا در شعر ترقی کرده گفت نه از ان به بعد او را بتحصیل این فن ترغیب کرد و گفت در این شغل حسن محاوره و طلاقت لسان و عذوبت بیان خواهی یافت از کلیات اوست انچه بشما تعلیم می نمایم ساده و اسان و طبیعی انسانست و ان عادات عقلای قدیم است و منحصر در سه قانون است

یعنی ارتباط سلطان با رعیت و پدر و فرزند و زوج و زوجه و عمل نمودن باعمال خمسه یعنی انسانیت و ان عبارتست رحم و انصاف بتمام نوع بدون استثنا ثانیا عدالت یعنی حقوق هر که را در حق او مرعی داشتن بدون ملاحظه ثالثاً اطاعت بفرمان و دستورات مقرره دینیه تا عموم مردم بیک ترتیب صحیح زندگانی داشته در عسر و یسر و ابتلا و شادی شریک و همدرد باشند رابعاً راستی و درستی یعنی ان اراده و میلی که انسان باطناً بدرستی دارد تغییر ندهند نه در حق خود و نه در حق دیگران خامساً صداقت و حسن عقیدت که موجب اعتماد و اطمینان است و دافع حیله و تدبیر از گفتار و کردار است

بعد از ان پادشاه لو او را بحکومت یکی از شهرها منصوب داشت در انوقت سن او چهل و هفت سال بود خدمات شایان و پیشرفت نمایان در امور دین و دولت هویدا گشت و پادشاه از وی رضایت نامه داشت مخصوصاً زراعت و فلاحت توجه فراوان داشت چنانکه بامداد اهل خبره زمین را منقسم کرد زمین حاصلخیز و متوسط و بیحاصل و شن زار و غیره را مستثنی داشت طولی نکشید که مالک و زارع و رعیت همگی مشغول شدند بعضی از کارگذاران

اجدادپرستی

فلاحت به کنفوسیوس اطلاع دادند که اراضی وسیعی را که ممکن است برای زراعت استعمال نمود مقبره اموات ساخته عمارات عالیه در انها برپا کرده بفایده ترک کرده اند بدون اینکه کسیکه بترک این عمل مجبور نماید تعلیل اینکه احترام اموات موافق رسم قدیم الایام بخلاف انست که نزدیک مقبره ایشان عمارات عالیه برپا کنند یا اشجار برفشانند یا غذای لذیذ در ان محل صرف نمایند اینها کریه و مویه است پس این اعمال را باید ترک کرده و مردگان را از تشریفات مقدسه مفتخر ساخت لهذا در ان موارد اموات است دفن نکرده به جاهای بلند که از ابیاری محروم بود میبردند

روزی سلطان لو که از تمام خدمات و احترامات کنفوسیوس خوشنود بود او را احضار کرد و زمام مهام امور مملکت و ملت را از روی میل و اراده و رضا و رغبت بوی تفویض نمود و او را رئیس کل دار القضاء و عدالت خانه تمام مملکت قرار داد و چون این اظهار را کرد کنفوسیوس بعد از اندک تامل قبول نمود و درخواست کرد تا شائوچانگ ماتو را از دولتمندترین مردمان بود بواسطه اعمال سیئه و افعال مشومه اش بقتل رساند پادشاه گفت بعد از ملاحظات لازمه هر چه را عدالت و دیانت و امانت و وفای شما اقتضا نماید بجای اورید که ابداً ممانعت نخواهم کرد کنفوسیوس این شغل را قبول کرده پس از هفت یوم در میدان عمومی با شمشیری که در بالا و قدمی گذاشته بودند سر شائوچانگ ماتو را برید و جوران و عاصیان را مرتعش ساخت شاگردانش از این اقدام تعجب کردند و تسوکنگ با کمال ادب و احترام از صفات مقبول صحبت کرده چه قتل او را جویا شد گفت از این سؤال خوشنودم و جواب محکم مسکتی دادم من از رذایل اعمال و سیئات افعال این شخص بی خبر نیستم و از قتل و غارت و سرقت و شرارت او سخن نرانم چه که خطایای او شما راست و ایذا و اذیت و اضرار و ازاری که بالنسبه بمردمان از وی پدیدار شده بسیار مکشوف رای شما میدارم که هر کس دارای این اعمال قبیحه باشد بهیچوجه قابل عفو نیست و ان اینست اولاً کسی که ظاهراً متقی است و باطناً هر قسم سیئه را مرتکب باشد دوم کسی که نادرستی و فساد حالت را اسایش عمومی و ایجاد اغتشاش در امور بزرگ دیده شود سیم اینکه دروغ را لباس حقیقت جلوه دهد تا شخصی را که زمام رتق و فتق امور دولت و سعادت و شقاوت ملت در ید اقتدار اوست فریب دهند چهارم اینکه شخصی کینه عداوت در دل پنهان کرده اظهار دوستی نماید و در ضمن انتقام شدید کند پنجم اینکه شخصی در تشخیص امور و حکم ما بین جمهور داری

کوچک یا بزرک به ملاحظه منافع شخصی از حقیقت چشم پوشد و از راه عدالت عدول و اغماض نماید
این اعمال را عفو شایسته نباشد و شما توچانك ما تو مرتکب تمام این اعمال بوده و عادت بگناهان
کرده ابداً در فکر اصلاح نبوده جواب داشاگردان وی مکتوب ندانسته کفتند در قدیم الایام رسم چنان
بود که صاحب منصبان و اعزه را مثل دیگران تنبیه و قصاص نمی نمودند کفت بلی اما غیر از کلمات
و عبارت ظاهره این چند کلمه مقصودی در خاطر شما نمانده است و من شرح ان را برای انتباه
و اطلاع شما بیان نمایم

در قانون مسطور است که شایسته نیست انها مثل سایرین متحمل زحمات شوند همین کافی است که تقصیر
انها را بخود ایشان اظهار نمایند تا مسبب افعال ایشان کرده و امر واکذار بخود ایشان شود
قانون معاف نداشته است بزرکان را از قصاصی که خوهر جرم است بلکه مقصود این است
اشخاص با شوکت و دولت که لباس تقوی در بر دارند باید مواظبت کنند که دیگران مرتکب
اعمال شنیعه نشوند و خودشان هم مرتکب نگردند اگر بدبختانه گناهکار شدند باید سیاست
شوند اما شان و احترام انها را باید مرعی داشت این بود که در قدیم الایام اگر شخصی ترك
گناه میکرد خطای او را در میان مردم واضحاً ذکر نمیکردند فقط باشاره و کنایه ذکری می نمودند
مثلاً میگفتند اوانی و ظروفی که برای اجرای مراسم قربانی استعمال می شوند کثیف شده اند
یا می گفتند چادری که برای قربانی بکار می برند پاره شده است و لکه بر داشته است لهذا
اعیان بدست خود قصاص معاصی خود را اجرا میداشتند و ان چنان بود که اگر کسی
واجب القتل میشد خودش در جلو قضات و حکامی که پادشاه برای رسیدگی کارش
معین کرده بود اقرار بخطا میکرد و با دلایل و براهین ثابت می نمود که دیگر حق زندگانی
ندارد و استدعا و الحاح مینمود که از حضور ملوکانه مرخصی بخواهند تا خود بقتل رساند انگاه
قاضیان انچه را موجب نصیحت و خجالت و پشیمانی او بود بیان میکردند و میرفتند تا از بارگاه
سلطانی اجازه حاصل نمایند در این بین مقصر کلاه سفیدی بر سر میگذاشت و لباس
عزا پوشیده شمشیری که در اب پاك در محل قربانی شسته شده بود بدست میگرفت
و بدرب عمارت پادشاه میشتافت و بزانو افتاده و بمشرق متوجه و منتظر اجازه میگشت
انگاه یکی از قضات حاضر شده میگفت خداوندگار ما نسبت بشما مرحمت فرموده است که

شما را باجابة مقرون داشت و اذن داد تا انچه شایسته میدانید بعمل اورید فوراً ان مقصر با شمشیری
که در دست داشت خود را میکشت مدتی است که این قانون از میان مردم ناپدید گشته بزرگان و صاحب
قوم مرتکب معاصی میشوند و حال انکه خلق از تعدیات انها بستوه امده اند و بیش از این ممکن نیست
اغماض کرد و خطایای انها را در پرده استتار و اخفا نگاه داشت و امروز استعاره و کنایه بیفایده است
و این شخص را در ملاء عام سیاست نمودم تا سایر اعاظم و رجال را اگاهی حاصل شود که ایشان
از قانون مستثنی نیستند و بدانند که باشا توچانك ما تو برحم و مروت رفتار کرده ام زیرا که موافق
قانون میبایستی تا طبقه پنجم از وی قطع نسل شود چه که قانون حکم میکند که اگر کسی طغیان کند
و نسبت بخدا و خلق یاغی شود باید نسل او را تا طبقه پنجم محو و منعدم داشت و اگر کسی بر دستور قضات
یاغی شود تا نسل چهارم قطع نمایند و برای تمرد بالنسبة بقانون تا نسل سیم معدوم سازند و برای
نسخ کردن عبادات و انکاران تا طبقه دویم قتل کنند و کسی که نفسی را بکشد یا اسباب قتل او را
فراهم اورد باید ویرا بدون اغماض مقتول ساخت رسم فوق را در بعضی ولایات چین امروز
بدبختانه معمول میدارند و چون کنفوسیوس ان را با گناهان نامناسب یافت از اجرای ان
اجتناب نمود در این ایام که فوز و فلاح و رستکاری و نجاح عموم رعایا را نصیب شده سلطان
و رعیت در اصلاح امور مملکت و ملت همدست و همداستان بودند و کنفوسیوس در اصلاح
خزانه میکوشید

روزی پادشاه مملکت تسی اشاره کرد که سه شهری که در سرحد واقع است و متعلق بتو بوده
باید مسترد دارد جواب داد که برای انجام این مهم برحسب رضایت طرفین اصلح ان است
که هر دو سلطان در سرحد حاضر شوند پادشاه با وزرا و شوری کردند و نتیجه ان شد
که بان سرحد بروند لیکن کنفوسیوس نصیحت چنان گفت که بدون مستحفظ و سوار زیاد
متوجه انسامان نتوان گشت پادشاه او را تحسین نمود و با این نصیحت عمل کرد و خود کنفوسیوس
سیصد عرابه قشون مسلح بسرداری یک صاحب منصب از جلو روانه داشت چند روز دیگر
با سلطان بدانصوب حرکت نمود دو سردار دیگر با قشون ابواجمعی خود از عقب میرفتند
چون بسرحد رسیدند امر شد تا دو سردار در انجا خیمه برپا دارند و رحل اقامت بیفکنند
اما دامیکه امر جدید نرسید یا خطری جلو اید روز بعد پادشاه با ملتزمین رکاب محل

آئین خونک دو

موعود (کیاکو) دهقند سلطان تسی بساط جلالت گسترده در روی ته عمارت سلطنتی باشکوهی برپا داشته سه پله دران بنا کرده در فراز طاق دو تخت در مقابل یکدیگر نهاده مقام منیع پادشاه او راکه بالنسبه احترام افزون بود سبقت داده بودند کنفوسیوس از این احترامات خوشنود شد لیکن ما دامی که اطلاع یافت از اینکه مردمان جنگی همه روزه وارد سرحد میشوند قدری هراسناک شد امر کرد تا دسته سواره سابق الذکر نزدیک تر آمدند دسته سوار رستم یا سربازان خود در دور عمارت میگشت این احتیاط کنفوسیوس بقاعده و بموقع بود چه که یکی از وزرای تسو دامی تهیه کرده بود تا پادشاه لو را گرفتار کرده امضای مجبوری از وی خواستار شود حین ورود و ملاقات اینه و سلطان در حالیکه هریک از صدراعظم ها نیز با یکدیگر سلام کرده و دست داده هریک با پادشاه خود معرفت پادشاه لو گفت من از اعقاب چوکنگ بزرگ هستم و شما از نسل شانی کند معروف که استاد و معلم او بود پس باید مانند اجداد ما خود ما ن شروط معاهدات یکانگی استوار داریم همیشه یار و معین باشیم سلطان تسی جواب داد منتهای مال من همین است و غیر از این آرزوئی ندارم و بعضی هدایا و تحفه هائی که برای پادشاه لو آورده بودند تقدیم کردند و تحفه هائی که برای پادشاه تسی آورده بودند در کف دانیدند پادشاه تسی گفت رقاصان ماهر و نوازندگان کامل همراه آورده ام تا در حضور اعلیحضرت بازی کنند و خوش کنند و بدون آنکه منتظر جواب شود فرمان داد تا موافق دستور العمل مشغول کشند آنگاه بنای آهنگ نهادند و رقاصان با لباس فاخر ملبس شده تیغها و اسلحه در دست گرفته میرقصیدند گویا که از وحشیان لائی پی تقلید مینمایند و بدون ترتیب بالا آمده درهم ریختند و بنزدیک پادشاهان میرقصیدند از این تماشا کنفوسیوس متغیر شده با حزم و احتیاط و مهربانی به پادشاه تسی گفت هردو اعلیحضرت برای تماشای حرکات ناشایسته باینجا نیامده اید بلکه برای انجام کارهای لوازم و استقرار عهد و پیمان حاضر شده اید که راحت و آسودگی شما ابدالدهر باقی ماند پس باید آلوات لائی پی فورا پی کار خود روند و صدراعظم ا پادشاه نیز مکدر بود و اصرار باخراج آنها کرد و تیرو وزیر مکار دید که امد باز با کمال جسارت به پادشاه عرض کرد که در خیال خود باشید پس پادشاه امر کرد تا بازیهای خنده دار آوردند

اجدادپرستی

و در چندی قبل در ممالک لو ملکه ون کیانک نام بجای پسرش که صغیر بود بر تخت نشسته جوابی خود را بعیش و عشرت مشغول داشت مقلدین برای اذیت پادشاه لو و اجرای مقصود از وزیر محول گشته تقلید وی چهره گی و قبایح پرداختند وان وزیر سرداران تسو ن را امر کرد تا در موقع اشاره بر پادشاه لو بریزند اما کنفوسیوس ایشان را مجال نداد و خدیعه و حیلت ایشان بجای ماند زیرا که چون مقلدین شروع کردند پادشاه لو از مناظره جمال و حسن و کمال هریک از دلبران دغا که دلکش و زیبا بود و جواهرات نفیسه و البسه فاخره در بر داشته حرکات خوش آیند مینمود حظی وافر بود لیکن چشم دوربین کنفوسیوس پادشاه را اشاره کرد که ایشان را ممنوع دارد پادشاه چنان تظاهر کرد که اشاره وی را ملتفت نشده ولی بمجرد رسیدن بازی بیشون چی تی و نک پادشاه از خجالت تغییر کرد و کنفوسیوس به پادشاه تسی گفت شما الان با اعلیحضرت کنید که دوست و برادر باشید پس اگر شخصی با ایشان جسارت کند بشما جسارت کرده است و چون قانون مام قانون شما هستند من اینک ایشان را حاضر کرده حکم بایشان میدهم پس با صدائی مهیب و هائل که تمام حضار حتی سلاطین را با رعشه در آورد فریاد کرد تا سرداران و چند شمشیردار حاضر شدند و اشاره بدو نفر از دو سایی بازیگرها کرد و گفت این دو نفر در حضور این دو امپراطور بی ادبی و جسارت کرده حق زندگانی ندارند سرداران سرازتن آن دو نفر جدا کردند و دیگران فرار کردند در آن وقت کنفوسیوس پادشاه لو را یادداشت احتیاط داد و خیالات پادشاه تسی باطل شده از سلطان لو عذرخواهی نمود و شهرها را بوی واگذار نمود

پس از فراغت از این عمل بتشید مبانی استقلال مملکت و تشدید ارکان ملک و ملت بپرداخت و سرداران از تعمیر قلاع و اقامه بروج و حصون که مخصوص پادشاهان بود ممنوع داشته شئون ایشان را تنزل داد تا علم بغی و طغیان نیفرازند و تولوشا کردش در این امر معین او بود

روزی قصابی را حاضر کرده بوی گفت شنیده ام از راه غیرمشروع وجه زیاد تحصیل کرده و این عمل قابل سیاست است لیکن ترا عفو از سیاست مینمایم با این شرط که مقداری از آن وجه برای امر معاش نگاه داشته باقی را نزد من بیاوری تا برای اهالی که از ایشان دزدیده و بظلم گرفته مصروف دارم آن شخص اطاعت نمود و خلاصی یافت ماهی چند روز شخصا بمظالم و محاکمات

آئین خونگ تسو

رسیدگی میکرد

اتفاقاً روزی پدری از نافرمانی پسرش شکایت کرده هر دو را تا سه ماه حکم حبس فرمود در یوم مرخصی از پدر پرسید تقصیر پسرت چه بود گفت تقصیر از خودم بود که با وی غیظ نمودم کنفوسیوس گفت چون تردیدی داشتم سؤال کردم پس پدر را بمحبت پسر و پسر را با طاعت پدر نصیحت کرده مرخص فرمود اما شاگردی که اکنون فرمان فرما شده بود ایراد نمود که حکم قانون درباره نافرمانی همه اولاد قتل است و تو سرپیچی کرده جواب گفت بلی اما عجله در اجرای حکم بی موقع مثل کشتن اهالی شهری است که در جنگ استعمال نمائید و در این مورد که این فرزند پدرش غیظ نموده است من او را واجب القتل نمیدانم و اگر این سیاست در حق او اجرا یابد پدر و تمام خانواده بدبخت خواهند بود و قاضیانیکه بدون استثنا حکم ظاهر قانون را اجرا میدارند و از روح آن بی اطلاعند اینها مستوجب قصاص اند و شما و من مستلزم سیاست خواهیم بود اگر مردم را پند و نصیحت نگوئیم و با طریق صواب هدایت و ارشاد ننمائیم و از مباشرین دیوانی و مأمورین دولتی در اجرای قوانین حقه سختگیری و مؤاخذه نکنیم

قانون میگوید انکه مستحق است بقتل محکوم دارید لکن فراموش ننمائید که اگر شخصی از روی عمد و دانائی مرتکب گناهی نشده است مستحق قتل نیست بلکه مستحق سیاست کمتر از قتل هم نیست پس باید این تعلیم را نمائید که کسانیکه تکلیف را دانسته بان عمل نکرده اند مستحق سیاست اند

چون کینگ کونگ پادشاه لو وداع جهان گفت ولیعهدش خونگ تسو را محترم نشمرده وی بخانه و وطن خویش برگشت دیگربار پادشاه جدید احضارش نمود و سئوالاتی طفلانه از وی پرسش کرد و چون از وی پرسید که طریقه زندگانی فیلسوفان چیست جواب گفت فیلسوف واقعی هیچوقت خودسرانه بمجالس رسمی برای خودنمائی وارد نمیشود بلکه منتظر میشود تا وی را دعوت نمایند پس از دعوت بدون خودنمائی بمجلس داخل میشود و اگر ملاحظه شأن وی نمایند مکدر نمیشود و از صبح تا شام بکسب کمال مشغول میشود و عدد دوستان و آشنایان خود را هر یوم ترقی میدهد و اگر در قوه خود به بیند که از عهده کارهای بزرگ میتواند برآید چون بوی تکلیف نمایند قبول میکند و با نهایت دقت در صدد انجام آن بر میآید چندان جان طلبی ندارد و در فکر تحصیل گنج و فراهم آوردن خزینه نیست سرمایه و خزینه او علم است

بافراد

اجداد پرستی

بافراد نمردمان امین و راستکوکاری رجوع نمی نماید و اعتماد ندارد بغیر از آنانی که با وفاداری سخند و هر زمان منتهی درجه احترام را مرعی میدارد بالنسبه با آنانی که بروی افضلند با پستتر از خود با حسن خلق رفتار مینماید و با هر شخصی آنچه را درخور احترام اوست روا میدارد اگر عیب کسی را اصلاح جوئی کند با ملایمت ملامت نماید نویسندگان را محترم میدارد اما با رأی آنها رفتار نمیکند نه در مقابل ایشان خفض جناح نماید و نه در توقیر و اعزاز ایشان مبالغه کند مادامیکه فیلسوف بتکلیف خود رفتار نماید از هیچ شیئ خوف و هراس ندارد چه که اعمال علامت ناپذیر و تحملات نشاده و صحیح سپر اوست و برای دفاع با حملات عدالت و قانون وی را اسلحه است و آن محبتی که برای بنی نوع خود دارد مانع است که از آنها ببرند دقتش در اعمال دینیه و پیروی قانون و تبعیت آداب و رسوم اسباب اطمینان اوست اگرچه در میان ظلمه زیست نماید هرقدر عالم باشد از تحصیل باز نمی ایستد اما خود را خسته نمیکند هرقدر حسن خلق دارا باشد هنوز احتیاط دارد مبادا غفلت نماید آنچه را که اسباب سعادت و باکدامنی است مغتنم می شمارد تقوی را بهترین اعمال میشمارد در عادات و تماسات متخلق بمحاسن اخلاق و با متانت و وقارات حضور در انجمن عقلا را دوست میدارد و با جهال اظهار پلیلی نمینماید در میان اعضای خانواده و با عموم مردم بمساوات رفتار میکند اگر با رفتار ناشایسته و حرفهای ناسزا وی را اذیت نمایند اظهار غیظ ننماید و کینه نگاه ندارد در انتظار است که چه وقت بوطن خود خدمتی از وی پدیدار شود و اگر بواسطه حسن خدمتی عظیم مستحق اجری است اظهار نمیکند و اگر جایزه وی فراموش شود شکایت نمی نماید اکتفا بقبول شدن اعمال و افعالش نزد مردمان برای او اجری عظیم و فیضی جزیل باشد و اگر درجه و رتبه عالیه بوی دهند مغرور و متکبر نشود بلکه متواضع و فروتن باشد از ادای نصیحت و شوری بمردمان مستحق مضایقت روا ندارد از صعود و نزول بخت ترقی تنزل رفتار از وی مشاهده نمیشود و علی الدوام در یکحال باقی است همش مصروف انجام اعمال مرجوعه بخود است و از مکانت و مقام خود راضی است چندان طمع ندارد و عالی تر از خود را اخلال ننماید و بهمسران و فرومایگان را هموار نمیدارد با جمیع انام با حسن وجه معاشرت نماید و با قاطبه ناس سازش کند مختصر تمام این صفات و

ان است

ائین خونک تسو

ان است که بعموم خلق رحم و انصاف نماید بنوعی که احدی از جنس نوع از این قانون مستثنی نگردد و از سرچشمه بزرگ این تقوی است که دیگر خصایل حمیده جاری شود و فیلسوف حقیقی ساعی است که قبل از همه دارای این تقوی شود و از مردمان امتیاز یابد و طی مراحل زندگانی کند و تمام اعمال خود را بواسطه ان زنده انتهی کلمات پادشاه چون از استماع این سخنان تنك شادمان گشت و بر احترام وی افزود و هر موقع که وی را احضار مینمودی وی را بیش از پیش محترم داشته و پادشاه را مشیر و وزیر بود روزی بوی گفت میل دارم عقلا و فلاسفه را مثل دوستان خود بدانم و احترام انها را از مقاصد بزرگ دولتی شناسم خونک تسو در جواب گفت این مطلب صحیح است ولی پادشاه باید رفتاری از این جهت پیشنهاد کند و ان این است که تمام رعایا را محبت نماید و برای معاش انها اسودگی و راحت فراهم اورد تا بوجود سلطان عادل رعیت دوست افتخار نمایند گفت این امری مشکل بنظر می اید اما بکدام وسیله تحصیل ان ممکن است خونک تسو گفت باید اولاً از مالیات رعایا کم کرد که مافوق طاقت و اندازه از ایشان گرفته نشود و مافوق توانائی و قوه ایشان با ایشان کار رجوع ننماید و تکلیف انها را معین کرده مجبور نمایند که در اجرای ان غفلت نورزند پادشاه جوابی نداد لیکن معلوم بود که متأثر شده است پس فیلسوف را بصرف عصرانه دعوت نمود و در سر سفره کنفوسیوس بخلاف دیگران غذای اخر را اول خورد مهمانان در خنده شدند اما پادشاه موقراً متوجه بود و بوی گفت مهمانها از تعجب در رفتار شما خندیدند و حال انکه شما از اعضای دربار هستید و از رسم غذا نیک مطلع در جواب گفت بخلاف رسم رفتار نکرده ام زیرا که شما اصناف را روا میدانید ولی من انچه طبیعی است بجا می اوردم از میوه احتراز جسته حبوبات می خورم و همین است که در قربانیهای بزرگ بکار میبرند مثل نان که از حبوبات است و یا ادوشون را این رفتار بود و من خواستم در حضور اعلیحضرت از انها پیروی کرده رسم انها را بجا مبارک بیاورم سلطان گفت کلاهی که شون در ملاء عام بر سر داشت چه بود کنفوسیوس فرصتی بدست اورده شرحی مفصل از ایام شون بیان نمود

روزی پادشاه گفت بعد از این امور مملکتی را بغیر از دانشمندان مثل شما نخواهم سپرد لهذا

اجداد پرستی

استدعا دارم دانشمندان دیگر را معرفی نمائید گفت دانشمند کسی است که هم خود را مصروف قوانین قدیمه بدارد و ان را تعلیم نماید و مثل قدما لباس بپوشد پادشاه گفت پس دانشمند بودن اسان است با لباس و کلاه کمربند قدیمی ملبس شده خود را دانشمند مینامند گفت چنین مقصود از لباس نیست برای شناسائی دانشمند باید از پنج طبقه مردمان اگاهی حاصل کرد طبقه اول عوام الناس اند و عدد انها از همه افزون است صفات و کلیات انها قابل ملاحظه نیست چه که همواره بیک روش و مسلك زندگانی کنند بدون ملاحظه نتیجه سخن رانند انچه دیروز عمل اورده اند امروز و فردا عمل می اورند از خود رائی ندارند و ما بین انها را میاورند و میبرند و اگر چه چشم و گوش و دهان انها مثل دیگران است لیکن قوه ممیزه ایشان از انها جدا و زنگ داراست

فرقه دوم

انانی باشند که تحصیل علم کرده مراتب عقلی و نقلی را پیمودند و بدون ملاحظه عاقبت بامری اقدام نمایند و طرق مختلفه برای وصول بمقصود دارند اگرچه در مطالب تعمق نمایند هنوز بقدریکه بتوانند تعلیم کنند میدانند و برای صحت اعمال خود میل دارند قوه تمیز و اشیاء مضره از اشیاء مفیده و قیاس مطالب در ایشان موجود است بدون اینکه از قوانین اطلاع کامل بهم رسانند بقدریکه تکالیف عمومی و اداب معموله روزگار را اجرا دارند میدانند اگرچه معلومات انها زیاد است هنوز عاقل نیستند که مطالب زیادی مانده است که باید بدانند و بواسطه محاسن اخلاق در امور دولت و ملت نفوذی دارند خوب گفتن را از زیاد گفتن بیشتر دوست میدارند [illegible] خوب و مفید مایل اند اگرچه کم باشد و از اقدامات زیاد که مورث سرگردانی باشد اجتناب نمایند میشود ایشان را علما نامید

طبقه سیم انانی باشند که در قول و فعل از رفتار مسلم عدول نمایند و در ازای احسان احسان کنند افراط دوست ندارند الوده هوا و هوس نگردند و با خطام دنیوی و زخارف جهانی تعلق نگیرند ترقی و تنزل را یکسان شمارند سخن بوقت گویند و سکوت باحکام اختیار کنند عقائد خود را با قدرت اظهار نمایند و اگرچه مورث زوال دولت و انفصال عزت گردد عموم خلق را پاك دیده نگرند و هیچکس را بیپاوی دانند زیرا بالنسبه بفضل و تقوی با وعیب و خطا جمله یکسانند اولی عیدی ممکن است از زهاد و پارسایان در تقوی سبقت گیرد و اعلی زاهد

آئین کونک تسو

در نقص و خطا از همه پس تر کرده این اشخاص از فهمیدن ظاهر عبارت اکتفا نمایند و بمعنی و مقصود پی برده و غور نمایند و ما دامیکه بمقصود مصنف کبیر غور نمایند و اگر در فهم معنی عجز و قصور یابند مأیوس نگردند ایشان را میتوان فیلسوف نامید

جماعت چهارم مردمانی باشند که توسط و میانه روی حقیقی را از دست ندهند و قانون و ترتیب صحیحی برای اخلاق و اعمال خود قرار داده اند و هیچوقت از آن تجاوز ننمایند حتی کمترین تکالیف خود را بدقت بجای آورند هوا و هوس خود را محدود نموده اند و با نفس اماره دائماً در جدال باشند و مواظب حال خود باشند که عیب و نقصی در وجود ایشان پیدا نشود و جایگیر نگردد سخنی که ناسنجیده و قابل تعلیم سایرین نباشد از ایشان شنیده نمیشود و نه عملی که فی حد ذاته نیکو و قابل سرمشق نباشد از ایشان مشاهده کرده در مقام خدمت بنوع و احسان بخلق و امر بمعروف از هیچ زحمت مضایقت ننمایند و هنگام اجرای حسنات در میان غنی و فقیر فرق نگذارند و منتظر اجری نشوند و لو اینکه اظهار [illegible] باشد این اشخاص را صدیق و متقی و پرهیزکار حقیقی نامند

گروه پنجم آنانی باشند که رتبه اعلی یابند و کمتر کس تواند باین درجه نایل شود و این اشخاص باشند که تمام صفات حسنه عقلی و قلبی را در خود جمع کرده فوق العاده کامل شده اند عموم تکالیفی را که طبیعت و اخلاق انسانی برای رفاهیت حال قاطبه ناس وارد آورده با شوق و لذت بجای آورند و با عموم خلق یکسان احسان نمایند مانند آسمان و زمین اند که هر کو را احسان بازنه [illegible] و مثل خورشید و ماه که از حرکت یومیه توقف ننمایند همچنان در اعمال خیر ثابت و پا برجا [illegible] بدون اینکه دیده شوند مثل ارواح مقدسه اینها را میتوان کرده کامل و مقدس نامید

بدان ای اعلیحضرت سلطان اگر ممکن بود که چنان اشخاص پیدا شوند وجود ایشان برای انجام مهام از همه بهتر بود و غیر از ایشان باکسی رجوع نمیکردید ولی از آنجائیکه وجود ایشان نادر و عسر الحصول اند باید از دیگر طبقات انتخاب امنا و اشخاص قابل نمود و معلوم باشد که هیچ مرد قبل از امتحان شناخته نمیشود و نباید در امور دولتی مردمان مجهول و اشخاص بی امتحان را دیگر کو داخل کرد با اینکه سایر کمالات از ایشان دیده شود هر سلطانی که بدین اشخاص کار فرماید از خطر مصون و مأمون است توکنک شاگرد که در این کتاب مستطاب کراراً او را نام برده ام اکنون بحکومت شهر بزرک نامزد شده قبل از عزیمت بدیدن استاد خود آمد و چون عمارت

اجداد پرستی

استاد را بنظر آورد از اسب پیاده شده مانند شخصیکه از حضور سلطان بخواهد شرف حاصل کند رخصت ورود خواست کنفوسیوس او را سرشار از صفا کرده با دو نفر از شاگردان باستقبال وی تا در خانه استقبال کرد و گفت شخصیکه او را چنان محترم میدارم دیگر شاگرد من نیست بلکه حکمران شهر بزرگست و او را در اطاق پذیرائی مردمان بزرک پذیرائی کرد توکنک از این احترام فوق العاده شرمگین آمده اظهار داشت بحضور استاد قدیم خود شرفیاب شده ام تا تعلیم مأموریت عطا فرماید البته از اوامر مبارکه بهیچوجه تجاوز نخواهم کرد گفت برای شما مطلب جدیدی ندارم اما تا رضایت خاطر شریف بجای آید همانا تکلیف شما را در امر حکومت مختصراً بیان نمایم

و گفت در نظم امور چابک و ساعی باشید و از آنچه مایه امتیاز حق از باطل و تشخیص راست از دروغ است اطلاع بهم رسانید تا احدی شما را بفریب بظاهر آرا امر ندهد و امور را باسانی فیصل دهید در محاکم عدالت با میل و خواهش مردم نگاه نکنید و آنچه را حق و سزاوار است برای هر فردی معین نمائید بغرض هادی عدالت است و غرض انسان را از حق باز کرداند هر شخص از دیگر دستان بستاند بهر عنوان باشد حرام و دزدیست اهل دیوان را لازم است که علی الدوام در یک روش و مسلک رفتار کند و این اسباب اعتماد مردمان و در دستگاه خیار و رعب اشرار و احترام عموم مردمان بالنسبه بوی خواهد بود

با مردمان باسانی ملاقات دهید با احدی ترشروئی نکنید هر که مایل بملاقات باشد بدون استثنا پذیرائی کنید و خود را پدر تمام مردم شمارید با چابکی در کارها هیچ عجله بکار نبرید تا خبط و خطائی واقع نشود و قبل از تحقیق و رسیدگی بحقیقت امر حکمی ندهید

در هر یک از فصول اربعه عموم رعیت را احضار نموده تکالیف آنها را اظهار و حالی کنید که خوب و واضح بدانند والا در صورتیکه نادان باشند و خطائی از ایشان پدیدار شود نمیتوان حکم به تقصیر آنها نمود

هنگام اشتغال بامور زراعت رعایا را برای انجام امور دیوانی مجبور ننمائید

عدد شاگردان کنفوسیوس از دوازده به سه هزار نفر رسید از تمام ممالک بنزد وی می آمدند

ایضاً از کلمات او است

آنچه برای خود نمی پسندید برای دیگران هم نه پسندید چون دیر زمانی نگذشت و پادشاه

آئین خونک تسو

جوان را با خود همراه یافت انجا را ترک کرده بمسافرت اطراف زمانی بسر برد اخرا بوطن مألوف مراجعت کرد بتألیف کتابهای مصروف داشت و در سن هفتاد و سه سالگی (۴۷۹) سال قبل از مسیح و نه سال قبل از تولد سقراط وداع جهان فانی گفت وازاو یک نوه باقی ماند و چون او طفل بود دو نفر از شاگردانش بدن او را بخاک سپردند و طریق دفن از این قرار بود که چون چشمهای و برابستند سه قاشق برنج در دهان او ریختند و یازده قسم لباس باو پوشاندند در روی همه لباس رسمی او بود که در جشنها میپوشید و کلاه وی کلاه وزراء بود و نشان دولتی او را که با قیطان نخ رنگ بسته شده بود با او همراه نمودند وان بدن را در دو تابوت که در میان یکدیگر بود گذاشتند و در نزدیک معبد چو امانت گذاشته در اطراف انمکان چند بیرق کوچک مثلث و یک بیرق بزرگ مربع که در وسط بود برپا داشتند انگاه دو نفر از شاگردان کنفوسیوس قطعه زمینی را بوسعت صد مو که شصت هزار قدم باشد بنام نوه او خریداری نمودند و در کناران سه تپه قرار دادند و بزرگترها را برای مقبره حاضر کردند تسوکنک درخت کیاهی که تپه خشکان تا امروز باقیست در انجا غرس نمود

چون لوازم تدفین حاضر گشت شاگردان نزد تسوسی نوه او جمع شدند وان تابوت را از محل امانت نقل داده با اعزاز و احترام بمقبره اوردند و قرار دادند که برای او مثل پدر خود عزاداری نمایند و تسوکنک در ان حوالی حجره ساخته شش سال ماتم گرفت و بسیاری شاگردان از ممالک بعیده امده هریک درختی با خود میاوردند و در انمکان مغروس میداشتند و صدنفر از انها با خانواده خود در ان سرزمین سکنی گرفتند و از سکونت ایشان قریه برپا شد وان را خونک بی یعنی قریه که خانواده خونک منسوب است برپا نمودند پادشاه لو چون از فوت وی اطلاع یافت و دانست که احترام او را هنگام حیاتش بجای نیاورده است بر ایشان گشته فریادی کرده میگفت بهترین گنج فراوان واقعا مملکتم از دست برفت و حکم کرد تا عمارتی نزدیک انمحل ساختند و تصویر کنفوسیوس را با کتب و لباس و الات موزیک و عراده مسافرت او و بعضی اثاث البیت او را بدان محل گذاردند اقلاً سالی یکدفعه انمقام را زیارت میکرد وان رسم تاکنون در چین معمول و شایعست و شاگردان وی همچنان قرار دادند که تشریفات موتر سالی لااقل یکدفعه تجدید شود و چون از حیث بعد مسافت زیارت انمحل بعضی را ممکن نبود لهذا

اجداد پرستی

درهر شهر معبدی بنا کرده از اطراف بان شهرهای رفتند و اداب و رسومی که در قبر کنفوسیوس معمول گذاشتند در انجا بجای میاوردند و پادشاهان و امپراطوران خود را از این رسم مستثنی نمیداشتند و بزیارت میامدند و تا الیوم بهمان سبک و روش رفتار میکنند اول مرتبه که این رسم اجرا یافت

درسنه دویست میلادی در عصرهان بود و از ان بعد رسم دینی و قانون مذهبی ایشان شد از ملاحظه این اوراق معین میشود که رسم تصویرسازی و احترام انها بیادگار اجداد و پادشاهان قدیم بتدریج در چین شایع و معمول گشت الیوم در معابد خود همان تصویر را پرستش مینمایند والا در بدایت امر خداپرست بوده فرمانی برای پرستش اصنام نداشته اند تسوسی نوه کنفوسیوس فیلسوفی بزرگ از مدرسه کنفوسیوس پدیدار شد و مثل او با پادشاهان زندگانی کرده نصایح و مواعظ حسنه با ایشان القا میکرد هشتاد سال زندگانی کرد و هزار سال بعد از او یکی از سلاطین سلسله سونک در ایالت شان تونک معبدی افتخار وی ساخت و مجسمه او را در یکی غرفه های معبد کنفوسیوس قرار دادند و برای وی قربانی گذرانیدند شی هوانک تی در سنه (۲۱۹) مسیح سلطنت جابرانه نمود و خلاف احکام تجدد و بدعت را دوست میداشت و با صدر اعظم خود لین خان صلاح دانست که باقتضای هر یوم باید سلطنت و مملکت قانون جدیدی داشته باشد و او تابع لائوتسو بود و اب حیاترا که لائوتسو خبر داده بود تفحص میکرد و چون از علمای تاریخ دلی رنجه داشت چه که عیب جوئی کرده میگفتند این امپراطور بر رسم قدیم رفتار نمیکند لهذا حکم کرد تا جمیع کتب تاریخیه قدیمه را بسوزانند ولین صدر اعظم امر و فاعل این عمل بود اما بعضی از ان کتب که از نی بامبو بود از اتش گذشت و تاریخ قدیم بقرن جدید رسانید و چون علما و مشایخ قوم پادشاه را ملامت کردند و کتابی بضد او تألیف کردند پادشاه در خشم شده چهارصد و شصت هزار عالم را که بی ترس و تردید پادشاه را ملامت میکردند بقتل رسانید گویا پشیمان شد چه که بعد از ان حکم سخت بمقبره امپراطوران قدیم رفته در بر قبر شون و یو قربانی گذرانید (۲۱۰) قبل از مسیح وداع جهان گفت و بعد از او مجدداً کتب قدیمه را محترم داشته بسیاری را استنساخ نمودند چون اسامی از اکل حیوانات در کتب انها به نظر نرسید

معلوم است که هر قسم خوراک را حلال و معمول میدارند مخصوصاً لاکیث خیلی محترم است و مانک
تو امر کرد تا خوکها و سایر مواشی را خوب پرورش دهند پس از کنفوسیوس و سایر فلاسفه
بار پادشاهان نیکوسیرت و پاک سیرت بر تخت سلطنت جالس گشتند و هریک برای موعظه
و انذار قوم زحمت ها کشیدند و تعالیم پراکنده کردند من جمله اعلان امپراطور رون تی بود که در
موقع کسوف می فرماید چون رئیس و طایفهٔ قومی که خداوند متعال برای غذا دادن قوم
و حکمرانی مأمور فرماید از راه تقوی عدول نماید و حکمرانی صحیح نکند خداوند تعالی برای
یادآوری و ترغیب بتکلیف بلائی بر ایشان نازل می فرماید و آنها را تهدید میکند و کسوفی
که در یازدهم این ماه واقع شد جهتش یقیناً تنبیه و تذکر من بوده است در اعلی علیین
روشنی کواکب میرود و در پائین ملت من فقیر و بیچاره اند از این میفهمم که تقوائی
در من نیست این اعلان را منتشر نمایند و دقت نمایند و معلوم دارند که تقصیر من چیست
و مرا اطلاع دهند و برای اصلاح این امر مردمان روشن ضمیر را فراهم آورده نزد
من حاضر دارند و بد والیان اطلاع میدهم که در ادای تکالیف مواظبت کنند و بخلق
تخفیف مالیات دهند و قشون بحدود مملکت نفرستند

امپراطور خانک هی در این موقع اعلان ذیل را با مرکب زرد طبع و نشر داد ما در کتاب شعر میخوانیم
که خداوند تبارک و تعالی اگرچه در چشم ما نادیده و ناپیدا است لیکن همه جا حاضر و بر
کلشیء بصیر و شاهد است پس هیچ وقت در عبادت او غفلت و کوتاهی روا نیست و در موقع
کسوف که از جانب خداوند علامتی است بیش از پیش میبایست در عبادت و احترام کوشش
نمود پس از ختم مقصود امپراطور رون اعلان داد که دیگر بد گوئی از دولت جایز نیست اعلان
دیگر از امپراطور رون تی چنان بود و مردم برای او تنها بخدا دعا ننمایند بلکه برای عموم رعیت
بسیاری از پادشاهان دیگر با رعایت رعیت و تعلیم تقوی سلطنت کرده عمری با رسائی
و فرمان روائی گذرانیدند و چون این تاریخ را گنجایش اطاله کلام و تفاصیل گذشت
ایشان نیست از آن صرف نظر نمودیم دین بودا در سنه (۶۵) مسیحی داخل چین شد
و تفصیل آن در مقام علیحده انشاءالله (۱۳) مذکور آید

اما عدد زوجات ایشان چنان بود که امپراطور میتوانست سه ملکه از درجهٔ اول و نه نفر

تصور کرده راه ضلال و غوی بوده است چه که از احترام ولی نعمتهای خودت دست کشیده لهذا دچار
این مصائب شده با وجود این حال هم وقت از دست نرفته است قدری جرأت گیر آنچه در این مرور
و اعصار از تجربه حاصل نموده بغلام و دودانسته باش که انسان مادامیکه زنده است نباید مأیوس
گردد زیرا ممکن است در طرفة العینی از اسافل درکات شقاوت و نحوست باعلی مدارج عزت
و سعادت نایل گردد پس جرأت گرفته قدر زندگانی و عمر را دریاب و با خود بگردان اعمال
حسنه و نیات خیریه را از امروز شروع که در زمرهٔ عقلا محسوب شوی انگاه بهمراهان گفت
سرگذشت این بدبخت برای شما تعلیم بزرگی است در این خصوص تأمل نمائید در بین راه جوانان چند
نفر از شاگردان اجازه مرخصی طلبیده برای احترام والدین و سایر امور راهی شدند چون بمقر
مقصود واصل گردید پادشاه از وی احترام کامل کامل نمود اما تا یک سال دیگر که در آنجا متوقف
گشت پادشاه استفسار امور دین و دنیا از وی نکرد فقط قناعت باحترام او نموده و دو دفعه وی را
تکلیف کرد که یکی از شهرها را برسم بخشش از پادشاه بپذیرد و کنفوسیوس قبول نکرده گفت خدمتی
که درخور این عطیه باشد از من سر نزده است شاگردانش تعجب کردند و یکی از آنها عرض کرد
ای استاد آیا از امتناع و اصرار شما رایحهٔ کبر و غرور استشمام نمیشود جواب گفت شما نه فرمان
فرمائی تنی را میشناسید و نه مقصود من آگاهی دارید برای منفعت شخصی اینجا نیامده ام
و چون کار خانواده چوویت گردید و ولیعهد کنک وانک را که در حیات پدرش تخت
نشست برادرش بقتل رسانید کنفوسیوس از معاشرت با سلاطین احتراز کرد هنوز سلطان
عهد خانه بزرگ و عمارت عالی برای او برپا داشت و گفت از آنجائیکه از اطراف برای کسب
آداب خدمت شما میایند منزلی پرجائی خواص و عوام لازم است

روزی در اثنای صحبت با پادشاه امین خلوت آمده بعرض رسانید که در یکی از عمارات
عالیه سلطنتی حادثه روی داده و آتشی از آسمان نازل شده تمام عمارت را فانی و تباه ساخته
پادشاه از کنفوسیوس پرسید این کدام عمارت باشد چه که امین از خوف و هراس اظهار نه
داشت چه عمارتی سوخته است کنفوسیوس گفت باید عمارت لی وانک باشد زیرا که وی بخلاف
سلاطین متقی قبل از خود عمارات عالیه و ابنیه مختلفه بساخت و با انواع طلا آلات و زیورها

آئین خونک فتو

و زخارف دنیوی طاقهای سلطنتی را مزین نمود و عرابه‌ها و اسبها و انواع اسباب تجمل برای خود فراهم کرد و از زهد و تقوی اجتناب نمود این است که صاعقهٔ آسمانی عمارت او را خراب کرده بیاد داشت و مذاکره نماید کسانی را که مثال او بخوش گذرانی و لهو و لعب می پردازند و از عرایض رعایا غافل‌اند و بواسطه رعب و تزلزلی که از هیبت پادشاهی در قلب رعایا است نصایح و مواعظ لازمه را اظهار نمیدارند پس سلطان مشغول مذاکرات دیگری گشت و پس از مرخصی کنفوسیوس هر مانه فرستاده تفرش و را با واقعه مطابق یافت و با وزراء و اکابر و رجال چنان اظهار داشت که مرا از داشتن گنج شایگان و فیلسوف صافی و بزرگترین دانشمندان عالم تهنیت گویند که تمام وقایع مخفیه را آشکار و هویدا می بیند و چون یکی از شهزادگان که با مرید رشید گردی کنفوسیوس اختیار کرده بود قصد نمود که بپای تخت برود از جانب پادشاه کالسکه و سوار یکی از صاحب منصبان محترم برای همراهی و پذیرائی او تدارک نمودند و در آنجا چانگ هونگ فیلسوف موسیقی دان را ملاقات کرد و یکی از وزرای کبار و رجال عالیمقدار تعلیم و آئین وی را سؤال کرد در جواب گفت آئین من تعلیم یااو و شون است و بسیار سهل و آسان چه که رفتار قدما را سرمشق قرار داده نصیحت من آنست که مردمان کتب مقدسه را قرائت کنند و در مطالب مندرجه آن تعمق و تفحص نمایند وزیر پرسید راه تحصیل عقل کدام است جواب داد مطالب عدیده سؤال کنید ولی آنچه بشما میگویم خوب متوجه و ملتفت شوید که سعادت خود را در این چهار مقصود خواهید یافت فولاد بهر اندازه که سخت باشد آنرا می شکنند آنچه در انظار محکم و سخت مینماید عموماً سهل الانهدام و سریع الاضمحلال است شخص متکبر همیشه خود را برتر و بالاتر از همه میشمارد و گمان دارد که هرچه سایرین دارند از طفیل وجود او است و بخلاف این دیگران وی را ناچیز و دنی دانسته‌اند هیچ خیث با وی مراقبت و همراهی ندارند انسان شوخ و خوش مشرب از هر جهة موافق و همراه است با امیدی که هر شیئی را مالک گردد لیکن از روش و کردار خود مغبون میشود

این است طریق وصول بکمال یکی از امنای دربار از میزبان پرسید این مرد کیست جواب گفت این شخص بزرگترین شخص شاخص این عصر است چنانچه تنها درجه عقل از قامه او دیده میشود در چشم و پیکان نورانیت قامتش مستقدم و هفت شست است بازوهایش طویل قدش

اندکی خمیده غیر از آثار زهد و تقوی از تعلیمات وی فهمیده میشود همانند دانایان قدیم است و اقتدار کامل دوست باشد که از دست پران خود نمیسرو او رمیدند که کتب مطلب نماید آنچه گویند نعت دانسته ضبط می نماید و شاگردی که مذهب و آئین قدیم را از دست نهد و افعال و اعمال او سرمشق آیندگان خواهد بود در اینجا لیو وانگ خونک مستمع بود کلام او را قطع نموده چه طور ممکن است کر خونک فتو در ایام آتیه مطبوع و پسندیده گردد گفت اگر تعلیمات حسنه یااو و شون منعدم و نابود گردند اگر قوانین متقدمین متقنین فراموش شوند و از تربیات دنی غفلت ورزند و اخلاق مردمان فاسد گردد هنوز مکاتیب و محررات خونک فتو مردم را بر این وا میدارد که قوانین را مجری داشته تعلیمات صحیحه قدیمه را حفظ نموده از دست ندهند

اجداد پرستی

پس از اطلاع از این تمجید و تمدیح چانگ خونک کنفوسیوس عبارت ذیل را بوی گفت این اندازه تمجید از من اغراق است و من هیچوقت لایق آن نیستم فقط درباره من باید گفت که من شخص موسیقی دانی هستم و مواظبت دادم که تربیات دینی خللی وارد نیاید پس بعد نوک در پای تخت بود رفته در ابنجاصو و امپراطوران قدیم را مشاهده نمود و بشاگردان خود گفت این تصویر از یااو و ان از شون است که با عصا و بزرگی و شوکت در یک مقام قرار داده‌اند و حال آنکه دو نفر اول مقرب درگاه خدا و محبوب عامه بودند و دو نفر ثانی مغضوب الهی و منفور انام بودند زیرا که اولیان خدا را محترم شمرده اسباب سعادت و نیکبختی مردمان گشتند ثانویان خدا را حقیر شمرده باعث اذیت مردمان عصر خود میکوشیدند در تالار مخصوص مجسمه هوتی رئیس دودمان چو را از طلا ساخته یافت و چنان به نظر می آمد که دهانش را با رشته دوخته بودند و در پشت آن بخط درشت مرقوم بود در ایام قدیم مردمان با نهایت حزم و احتیاط سخن میگفتند در این خصوص باید از ایشان تقلید نمود حرف زیاد نزنید زیرا در هر حرفی اغلب سخنان ناگفتنی گفته میشود در کارهای زیاد تعهد و اشتغال نورزید زیرا که شغل زیاد مایه اندوه و حزن و پریشانی است غیر از امور لازمه خود را بکاری گرفتار ننمائید زیاد در تجسس راحتی و خوشی نباشید زیرا این کوشش خود مانع راحت است از تحمل کاری که احتمال پشیمانی در آن است اجتناب کنید چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

از علاج درد و مرض غفلت ننمائید ولو اینکه در اول امر خیلی کوچک و غیر مهم به نظر آید زیرا اگر اندکی غفلت بکار رود درد فزونی گیرد و فی الحال علاج ناپذیر گردد همچنان ظلمهای کوچک را اگر دفع ننمائید عنقریب مجبور می شوید که هم خود را بدفع صدمات اعظم مصروف دارید چنین

ائین خونك تسو

سعت با حکام عمل متفکر باشید وکسی شما را نه بیند واز شما سخن نشود زیرا عقول شاهد افعال واقوالند
(مقصود این عبارات قدری مبهم وتاریک است) اتشی که مدت ها پنهان مانده وجای گرفته باشد
اسباب حریقی شود که اطفا ناپذیر باشد اما آتش وحریق تازه باسانی خاموش گردد چشمه‌ای کوچك
که جمع شوند یك رود عظیم حاصل اید وچندآنکه بهم اتصال یابند طنابی مستحکم گردد نهال تازه
باسانی ازجای درآید واگر ریشه کند با تبر باید ش کند کلمات دهان ممکن است مانند تیغ ببرد
ومثل آتش بسوزاند لیك هوش کامل وتدبیر صائب در مقابل ان سپری است واز بریدن و
سوزانیدن وهر قسم اضرارش مانع است تصور نماید که ممکن است شخص قوی پنجه که خود را
درخطر می اندازد چنان خود را در مخاطرات نه بیند زیرا ممکن است که رفتار قویترا از خود
گردد

شخصی که با استاد ودوی لحقوق خود خیانت کند حکم او حکم دزد وراهزن است بدکور ذات
حکم ان عادل باسلطان زمان مقاومت نخواهد کرد مادامیکه تحمیل مالیات فوق الطاقه
نماید اگر پادشاه قناعت نماید باکمال رضا ورغبت اورا اطاعت نمایند عموم امم از خود مخترع
امری نشدند انچه از پیش یافتند تبعیت کردند ودر تکمیلش کوشیدند پس هر کاری را سرمشقی
لازم است حشر با صنعتگران متقی اسباب کسب وانشا رفضایلست دهان من تنه است
از تکلم ناتوانم واز حل شبهات عاجز خودهم سؤالی ندارم اگرچه علوم من در رضا واستتارات
حق را میرسانند هرچند مقام من عالی است کسی نمیتواند مرا ازار نماید کیست تواند چنین ادعائی
کند حق تعالی با احدی قوم وخویشی ندارد وبا تمام خلق علی السویه رفتار می نماید هر قدر دریاها
پر ومملو باشند هنوز اب رودخانه ها درانها میریزند واز حد وحدود تجاوز نمی نمایند
کنفوسیوس این عبارات را بزبان بلند خواند با شعف وسرور بشاگردان خود گفت این نصایح را
از تمام جواهرات عالم گران بها تر میدانم ویقینا هرکس دارای این صفات باشد از نجل وکمال
دور نیست سعی من این است که از این کلمات بهره مند کردم بهتر است که دیگران نیز چنین
کنند

مدت یکسال در پای تخت ماند وکرارا با طاق بزرگ وتالار احترام اجداد دودمان چو
ظاهر میشد بالاخره بلائوتسو ملاقات کرد چنانچه از این مرقوم امد

اجداد پرستی

از درجه دویم (۵۲۳) نفر از درجه سیم و (۸۱۰) نفر از درجه چهارم نگاه دارد برای هر یك
از انها مستخدمات دیگر لازم بود واز حکام با هدایای نفیسه دنیا روی میگرفتند چنانچه عدد
زوجات پادشاه از ششهزار تجاوز نمود دین مزدك هم در یوم خود در بعض ممالك چین شهرت
یافت ووتانی تونك پادشاه بزرك معروف ازان حمایت میکرد لیکن امروز ازان خبری
نیست احترام اجداد وفلاسفه بتدریج اسباب پرستش تصویر انها گشت چنانچه در معابد هزار
تصاویر قرار دادند غیر از معابد تالار اجداد که وقف احترام وپرستش انها است در هر شهر بلکه
در هر عمارت معروف است وعدد اهل چین را چهار صد ملیون نفوس گفته اند از این جمله
(۲۵۹) ملیون تابع کنفوسیوس اند

٢١٤
١٠٧